




بجای اس.ام

۳۱ روایت از درد کنترل
و تحقیر در سکس

نویسنده: فرزاد بیان

درایران

بی.دی.اس.ام در ایران:
۳۱ روایت از درد، کنترل و تحقیر در سکس

A decorative border in a traditional Persian style, featuring intricate line art. It includes motifs such as a turban, a circular medallion with floral patterns, a rose, a leather strap with a buckle, and a woven fabric pattern. The border is symmetrical and frames the central text.

کتابی که در حال مطالعه آن هستید برای
خوانندگان داخل ایران رایگان و برای
خوانندگان خارج از ایران غیررایگان است. در
صورتی که خارج از ایران زندگی می‌کنید و
این کتاب رایگان به دست شما رسیده،
مطالعه‌ی آن اخلاقاً و قانوناً مجاز نیست.
شما از لینک زیر می‌توانید اقدام به تهیه‌ی
این کتاب نمایید:

farzadbayan.com/bdsm

کپی‌رایت © ۲۰۲۲ فرزاد بیان

کلیه حقوق این کتاب برای نویسنده محفوظ است. بازنشر محتوای این کتاب به هر شکلی، چه دیجیتال و چه فیزیکی، بدون کسب اجازه از نویسنده مجاز نیست. بازنشر نقل قول‌های کوتاهی از این کتاب به منظور معرفی یا سایر مقاصد غیرتجاری که به موجب قانون جهانی کپی‌رایت مجاز باشد، بدون مشکل است. حقوق کلیه‌ی تصویرسازی‌های این کتاب نیز برای نویسنده محفوظ است و هرگونه استفاده از آنها بدون کسب اجازه از نویسنده غیرمجاز است.



نویسنده: فرزاد بیان



تصویرگر: ؟

تقدیر و تشکر

قبل از هرچیز، می‌خواهم از تمام مصاحبه‌شونده‌های این پژوهش تشکر کنم. از این که به من اعتماد کردند و شجاعانه روایت‌هایشان را با من درمیان گذاشتند، بی‌نهایت ممنونم. از زینب پیغمبرزاده از دانشگاه هادرفیلد که کتاب را مطالعه کردند و به من بازخوردهای بسیار مفیدی دادند سپاس‌گزارم. پائل بلوم^۱ استاد روان‌شناسی دانشگاه Yale و روی بامایستر^۲، استاد روان‌شناسی اجتماعی دانشگاه کویینزلند به سوالات من از طریق ایمیل پاسخ‌های راه‌گشایی دادند و از آنها ممنونم. همچنین باید از افراد زیاد دیگری که در نگارش این کتاب مرا حمایت و همراهی کردند تشکر کنم؛ اما متأسفانه بهتر است از ذکر نام عزیزانی که در ایران زندگی می‌کنند اجتناب کنم. از همگی این عزیزان بسیار ممنونم. نگارش این کتاب بدون یاری آنها ممکن نبود.

فرزاد بیان.

توییتر: [farzad_bayan](https://twitter.com/farzad_bayan)

اینستاگرام: [farzad.bayan](https://www.instagram.com/farzad.bayan)

یوتوب: [Youtube.com/farzadbayan](https://www.youtube.com/farzadbayan)

کانال تلگرام: [bayanz](https://www.t.me/bayanz)

وبسایت: [Farzadbayan.com](https://www.Farzadbayan.com)

1. Paul Bloom

2. Roy Baumeister

درباره هنرمند

کلیه‌ی تصویرسازی‌هایی که در این کتاب با آنها مواجه می‌شوید اثر هنرمندی است که با در نظر گرفتن قوانین فعلی کشور و به انتخاب خودش تصمیم گرفتیم هویت او را ناشناس نگه داریم. در ادامه دیدگاه او را در مورد تصویرسازی‌هایی که برای این کتاب خلق کرده می‌خوانید:

” بیشترین انگیزه‌ام برای همکاری در این کتاب به تصویر درآوردن روایت انسان‌هایی بود که در طیفی وسیع از تمایلات BDSM قرار می‌گیرند و فعالیت‌ها و علایق مختص به خودشان، بخشی از هویت آنها را تعریف می‌کند؛ هویتی که در زیر لایه‌های فرهنگی و اجتماعی ایران مخفیانه به زندگی خود ادامه می‌دهد و دیده نمی‌شود، اما حضور دارد. نشان دادن روایت‌ها از طریق تصویرسازی با اینکه جنبه‌ی مستندنگاری موثق و دقیقی به ما ارائه نمی‌دهد، اما می‌تواند ما را به فضای کلی روایت‌ها نزدیک‌تر ساخته تا از این طریق نظاره‌گر فعالیت آنها در یک چشم‌انداز کلی‌تر باشیم.

فضاسازی‌ها و شخصیت‌پردازی‌ها در همه‌ی تصاویر، خیالی و غیرواقعی هستند و شخصیت‌های روایت‌کنندگان در زندگی واقعی را نشان نمی‌دهند، با این حال، از فعالیت‌ها، خیال‌پردازی‌ها و موضوعات روایت شده توسط روایت‌کنندگان برای تصویرسازی‌ها بهره جستیم. “



فهرست

VI	تقدیر و تشکر
VII	درباره هنرمند
	چرا این کتاب را به صورت ناشر-مؤلف منتشر کردم؟
XIII	
XIV	حمایت از این اثر
۱۵	مقدمه
۲۰	درباره‌ی این پژوهش

۲۷ فصل اول

۲۷	مصاحبه‌ها
۲۷	پرستو
۳۲	ریحانه
۳۹	آرش
۵۵	نازنین
۵۹	فرید
۶۷	ترنم
۷۳	کیانا
۷۸	امیرعلی
۸۲	سیما

۸۵	عباس
۸۸	صحرا
۹۶	سپهر
۱۰۳	مهتاب
۱۰۷	فرهاد
۱۰۹	فرشته
۱۱۴	جواد
۱۱۸	پرنیان
۱۲۲	فاطمه
۱۳۰	عرفان
۱۳۴	آناهیتا
۱۳۷	کیوان
۱۴۴	شیوا
۱۵۲	بهرام
۱۵۶	شایسته
۱۶۴	علی
۱۶۷	امین
۱۶۹	پردیس
۱۷۲	پرهام
۱۷۷	کیانوش
۱۸۱	رامین

فصل دوم ۱۸۴

آشنایی با سادومازوخیسم ۱۸۴

۱۸۴	تعریف
۱۸۶	MSDB
۱۸۷	شیوع
۱۹۰	پاتولوژی

فصل سوم ۱۹۸

بررسی تئوری‌های موجود ۱۹۸

۱۹۹	فاکتورهای زیستی
۲۰۱	فاکتورهای روان‌شناختی
۲۰۳	گریز از خود

فصل چهارم ۲۰۸

ضروریات سادومازوخیسم ۲۰۸

۲۰۸	درد
۲۲۲	فقدان کنترل
۲۲۵	تحقیر

۲۲۸

رضایت متقابل

۲۳۱

سادیسیم

۲۳۴

جمع‌بندی

۲۳۶

منابع

چرا این کتاب را به صورت ناشر-مؤلف منتشر کردم؟

نگارش این کتاب نزدیک به یک سال به طول انجامید. چندین ماه اول را صرف انجام مصاحبه‌ها کردم و چندین ماه بعدی، به نگارش فصول تئوریک کتاب پرداختم. پس از تکمیل مصاحبه‌ها، هنرمند کتاب نیز به مدت چهار ماه به کار تصویرسازی‌ها مشغول شد و پس از آن طراحی جلد و صفحه‌آرایی کتاب را انجام داد.

همانطور که همه می‌دانند، انتشار رسمی این کتاب در ایران با ناشران داخل کشور غیر ممکن است. گزینه‌ی دیگر، انتشار این کتاب با ناشران ایرانی خارج از ایران بود. من این گزینه را به دقت بررسی و با چندین ناشر ایرانی خارج از کشور گفت‌وگو کردم. محدودیت این گزینه این است که خرید کتاب تنها برای فارسی‌زبانان خارج از کشور میسر می‌شود، اما به دست عموم مخاطبان داخل کشور نمی‌رسد.

اولویت من این بود که مخاطب فارسی‌زبان در هرکجای دنیا که باشد، از جمله ایران، بتواند این کتاب را به راحتی تهیه و مطالعه کند. به همین سبب پس از بررسی همه‌ی گزینه‌های موجود، تصمیم به انتشار این کتاب به صورت رایگان برای ایرانیان داخل کشور (و غیررایگان برای ایرانیان خارج) گرفتم. من این کتاب را با رویکردی غیرمنفعت طلبانه و صرفاً با هدف ارتقای آگاهی عمومی تألیف کرده‌ام.

حمایت از این اثر

حمایت شما از این اثر، مرا قادر به گسترش فعالیت‌ها و خلق آثاری تازه می‌کند. این حمایت کاملاً اختیاری و دل‌بخواهی است.

برای حمایت از من چندین راه وجود دارد که در ادامه توضیح می‌دهم:

اگر امکان پرداختن ارزی دارید، می‌توانید مبلغی به دلخواه از طریق پی‌پال از من حمایت کنید. آدرس پی‌پال من این است:

<https://paypal.me/farzadbayan>

اگر امکان پرداخت کریپتوکارنسی (رمزارز) دارید، آدرس کیف‌پول‌های مرا اینجا ببینید:

<https://farzadbayan.com/donate>

اگر هیچ‌کدام از این امکانات را ندارید، همچنان راه مناسبی برای حمایت وجود دارد: این کتاب را برای هر کسی که دوست دارید بفرستید. با این کار به بیشتر خواننده شدن این کتاب و در نتیجه ارتقای آگاهی جنسی افراد جامعه که هدف من از نگارش این کتاب است، کمک فراوانی می‌کنید.

مقدمه

معاشرت با آدم‌های جدید، معمولاً خیلی زود به این نقطه می‌رسد که «خب، بگو ببینم، چی کار می‌کنی؟». همین یک سوال کافی است که آدم به مرز بحران وجودی برسد؛ واقعاً چه کار می‌کنم؟ روزها و شب‌ها و زندگی‌ام صرف چه می‌شود؟ اصلاً چرا هستم؟ خوشبختانه یک پروژه‌ی شخصی معنادار، می‌تواند آدم را نجات دهد: «دارم کتاب می‌نویسم». عجب پاسخ دهان‌پرکنی! از بحران وجودی خلاص می‌شوم. سوال بعدی این است: «چه کتابی؟». این حتی از سوال قبلی هم سخت‌تر است، ولی راستش وقتی کسی این سوال را نمی‌پرسد، او را به‌عنوان فردی که به اندازه‌ی کافی کنجکاو نیست قضاوت می‌کنم (هرچند می‌دانم قضاوت منصفانه‌ای نیست و کسی ممکن است صرفاً خسته، بی‌حوصله یا خجالتی باشد، یا شاید فکر کند پرسیدن چنین سوالی فضولی است). با این حال، حتی وقتی افراد کنجکاو هستند و درباره‌ی موضوع کتابم می‌پرسند، قبل از پاسخ دادن، نفس عمیقی می‌کشم و مکث کوتاهی می‌کنم. اوایل که با این پرسش مواجه می‌شدم، راحت نبودم که مستقیم، صریح و بلند بگویم که مشغول نوشتن کتابی درباره‌ی سادومازوخیسم^۱ هستم یا موضوع کتاب من BDSM است. در عوض، ابتدا موضوع را کلی می‌گفتم؛ مثلاً «مشغول نوشتن کتابی درباره‌ی نوعی از تمایلات جنسی هستم». خنده‌دار و حتی متناقض است که مشغول نوشتن کتابی برای عموم مردم باشی، اما راحت نباشی با یک نفر - که می‌تواند یکی از خواننده‌های کتاب باشد - درباره‌اش صحبت کنی. بعضی افراد به همین توضیح اکتفا می‌کردند و بعضی دیگر که پیگیرتر بودند می‌پرسیدند: «دقیقاً چه نوع تمایلات جنسی‌ای؟» توضیح می‌دادم که در این تمایلات، فرد از درد کشیدن یا درد وارد کردن، کنترل شدن یا

۱. در سراسر این کتاب، سادومازوخیسم و BDSM را به جای همدیگر در یک معنا به‌کار می‌برم؛ با این حال این دو اصطلاح با هم متفاوتند. BDSM چتر بزرگ‌تری است که سادومازوخیسم را در بر می‌گیرد. این موضوع را در فصل دوم کتاب بیشتر توضیح داده‌ام.

کنترل کردن و تحقیر شدن یا تحقیر کردن لذت جنسی می‌برد. همان چیزی که به آن سادومازوخیسم یا به‌طور کلی BDSM می‌گوییم. همانطور که می‌توانید حدس بزنید، این اصطلاحات (به‌خصوص BDSM) برای بیشتر افراد آشناست. آنها یا خودشان حدی از چنین تمایلاتی دارند، یا کسی را می‌شناسند که چنین تمایلاتی داشته یا دست کم به واسطه‌ی رسانه‌ها (از اینستاگرام گرفته تا فیلم‌های سینمایی، تا پیشنهادات سایت‌های پورن) با چنین چیزی برخورد داشته‌اند. پس ظاهراً BDSM موضوع ناآشنایی برای اکثر مردم نیست؛ با این حال چرا گاهی حرف زدن درباره‌اش این‌قدر سخت می‌شود؟ اکثر ما احتمالاً با رجوع به خاطرات گذشته، می‌توانیم پاسخی کم‌وبیش قانع‌کننده برای این سوال پیدا کنیم. «هیس»، «عیبه»، «زشته»، «بده» و... بسیاری از ما به هنگام صحبت درباره‌ی مسائل جنسی، به خصوص در دوران کودکی، بعید نیست با چنین واکنش‌هایی روبرو شده باشیم. پدر و مادرهای ما و پدربزرگ و مادربزرگ‌های ما هم ممکن است با چنین واکنش‌هایی (حتی شدیدتر و خشن‌تر) مواجه شده باشند. تاریخ سکس و پرداختن به تابوانگاری و سرکوب آن از منظر تاریخی-فرهنگی (در ایران و دنیا) کتاب مفصل و مجزایی می‌طلبد؛ چیزی که الان می‌توانیم روی آن توافق داشته باشیم، این است که حرف زدن درباره‌ی مسائل جنسی (به‌خصوص زمینه‌های خاص‌تری مثل BDSM) برای بعضی از ما سخت است و این سختی در جامعه‌ی سرکوب‌شده‌ی ایران دوچندان است. الان که این خطوط را می‌نویسم، کتابخانه‌ی دانشگاه فنی دارمشتات^۲ روبه‌روی من است. جایی که با جست‌وجوی عبارت «مازوخیسم» به چندین کتاب مرتبط دسترسی پیدا می‌کنید. یکی از این کتاب‌ها عکس‌های بسیار بزرگ و برجسته‌ای از تاریخ سادومازوخیسم دارد. اولین باری که در کتابخانه این کتاب را ورق می‌زدیم، حواسم به اطراف بود که کسی مرا نبیند! اگرچه هیچ‌کس شما را برای تماشای این عکس‌ها (آن هم در کتابی علمی) سرزنش نمی‌کند. چند کیلومتر آن‌طرف‌تر، در فاصله‌ی ۱۵ دقیقه‌ای با قطار، شهر فرانکفورت قرار دارد. جایی که با یک جست‌وجوی ساده‌ی عبارت BDSM

2. Technische Universität Darmstadt

روی نقشه‌ی گوگل می‌توانید به چندین کلوپ مرتبط برسید و اگر با جسارت و اصطلاحاً برون‌گرا باشید، افرادی با تمایلات مرتبط پیدا کنید. از این‌ها گذشته، می‌توانید با پوشش دلخواهی که در خیابان یا مهمانی‌های متنوع به تن می‌کنید، خودتان را ابراز کنید. از طرف دیگر، اگر علاقه‌مند به پژوهش در زمینه‌ی سادومازوخیسم باشید، می‌توانید اساتید مرتبطی پیدا کنید، پروژه‌های دانشگاهی تعریف کنید و مشغول پژوهش شوید. هیچ‌کدام از این حقوق و امکانات در ایران وجود ندارد. اولین بار که کلمه‌ی «sexual» را در مخزن کتاب‌خانه‌ی پردیس علوم دانشگاه تهران جست‌وجو کردم به چند کتاب انگلیسی جالب توجه رسیدم، اما هیچ‌کدام در دسترس نبودند. همگی طی یک فرآیند بازبینی با این بهانه‌ی ساختگی که قدیمی هستند از کتابخانه حذف شده بودند. کتابخانه‌ی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران هم وضعیت مشابهی داشت. بعضی از تصاویر برهنه‌ی کتاب‌ها با مازیک سانسور شده بود. اما این برای آنها کافی نبود. مدتی بعد بی‌سر و صدا تعداد زیادی از کتاب‌هایی را که محتوای جنسی داشت از کتابخانه حذف کردند. در ایران خبری از کلوپ و رویدادهای BDSM نیست. حق انتخاب پوشش، حتی در ابتدایی‌ترین شکل ممکن نیز از شهروندان سلب شده، پوشش برای ابراز تمایلات سادومازوخیستی که دیگر هیچ‌گونه فعالیت اجتماعی و ترویجی در زمینه‌ی آگاهی جنسی به‌شدت سرکوب می‌شود و از این‌ها گذشته، تقریباً هیچ فعالیت پژوهشی و دانشگاهی‌ای در این زمینه صورت نمی‌گیرد. با درنظر گرفتن تمام این محدودیت‌ها (و فرهنگ غالب تابوانگاری مسائل جنسی که محدود به ایران هم نیست) عجیب نیست که صحبت از سکس (و سادومازوخیسم) برای بعضی از ما سخت باشد. همه‌ی این حرف‌ها به این معنا نیست که مسئله‌ی سادومازوخیسم در کشور آلمان (که یک نمونه است) بدون چالش است، یا همه‌ی افرادی که اینجا چنین تمایلاتی دارند به راحتی با افراد و گروه‌های هم‌فکر مرتبط می‌شوند یا درباره‌اش صحبت می‌کنند. همچنین نکته این نیست که کسی در ایران به BDSM نمی‌پردازد (چنان‌چه مصاحبه‌ها خلاف این را نشان می‌دهد). البته بررسی شیوع این تمایلات موضوع دیگری خارج از حیطه‌ی

این پژوهش است. هدف از قیاس انجام شده نشان دادن دو نکته است: اول، چگونگی عملی کردن این تمایلات در ایران به دلیل محدودیت‌های موجود، متفاوت و نیازمند پژوهش است؛ و دوم، آزادی جنسی در ایران به مراتب محدود و سرکوب شده و به همین خاطر صحبت کردن درباره‌ی مسائل جنسی در ایران به مراتب دشوارتر از صحبت کردن درباره‌ی این مسائل در یک کشور نسبتاً آزاد است.

این وضعیت پیچیده است و برون‌رفت از آن احتمالاً یک راه‌حل دم‌دستی و ساده ندارد. من با نگارش این کتاب سعی کرده‌ام قدم کوچکی در راستای بهبود این وضعیت بردارم. همچنین با نگارش این کتاب به زبان انگلیسی (علاوه بر فارسی) سعی کرده‌ام تصویری از وضعیت سادومازوخیسم در ایران به مخاطب غیرفارسی‌زبان ارائه کنم.

فضای رسمی آکادمیک علوم انسانی در ایران امکان پرداختن آزادانه به موضوعاتی از جنس BDSM، سادومازوخیسم و کینک‌های جنسی را ندارد. حتی اگر دانشجویان و اساتیدی علاقه‌مند به پژوهش درباره‌ی این موضوعات وجود داشته باشند (که دارند)، طرح و پرداختن به این مسائل در فضای رسمی دانشگاه‌های ایران غیرممکن است؛ چراکه سیستم بزرگ‌تری که باید‌ها و نبایدها را به دانشگاه دیکته می‌کند، مخالف هرگونه ارتقای آگاهی جنسی جامعه است. بنابراین انتظار یا انتقاد از پژوهشگران داخل ایران به جهت بی‌توجهی به این موضوعات چندان منصفانه نیست.

در قبال این وضعیت دو رویکرد می‌توان در پیش گرفت: نادیده گرفتن موضوع یا پرداختن به آن از مجرای بیرون از فضای دانشگاهی ایران. من رویکرد دوم را برگزیدم. این پژوهش، یک پژوهش غیررسمی و غیردانشگاهی به حساب می‌آید؛ با این حال تلاش کرده‌ام به شکلی روش‌مند به نتایجی دست پیدا کنم که ابعادی هرچند کوچک از تمایلات سادومازوخیستی در جامعه‌ی ایران را روشن کند. هدف من این است که ارائه‌ی این نتایج در قالب این کتاب، به شناخت هرچه بیشتر موضوع سادومازوخیسم منجر

شود و به‌طور کلی قدمی در راستای ارتقای آگاهی جنسی جامعه باشد.

موانع پژوهش در ایران، باعث شده اطلاعاتی درباره‌ی تمایلات جنسی ایرانیان (و به‌طور خاص سادومازوخیسم) در سطح جهانی در دسترس نباشد. از این منظر، پژوهش حاضر ممکن است قدم بسیار کوچکی در راستای ارتقای تنوع قومی-نژادی دانش سادومازوخیسم در دنیا باشد؛ چرا که برای اولین بار اطلاعات مختصری از تمایلات سادومازوخیستی ایرانیان ارائه می‌کند.

این کتاب از دو بخش تشکیل شده است: بخش اول شامل روایت‌های شخصی افرادی است که خود را به نوعی با BDSM مرتبط می‌دانند. این روایت‌ها که برگرفته از مصاحبه‌هایی است که من با این افراد انجام داده‌ام، تجربه‌ی زیسته‌ی این افراد را در رابطه با BDSM برای ما آشکار می‌کند. در روایت‌های این افراد خواهیم خواند که چه نوع تمایلاتی دارند، چطور متوجه این تمایلات شدند، اگر تمایلات خود را عملی کرده‌اند، به چه شکل و در قالب چه روابطی بوده، چه چالش‌هایی در رابطه با این تمایلات پیش روی آنها بوده و...

در بخش دوم کتاب به‌طور مختصر به بررسی وضعیت دانش موجود درباره‌ی سادومازوخیسم جنسی و ادبیات این حوزه می‌پردازم. در این بخش با برخی از تعاریف و تئوری‌های اصلی که درباره‌ی این تمایلات وجود دارد آشنا می‌شویم. این بخش همچنین سرنخی به خواننده می‌دهد که برای مطالعه بیشتر درباره‌ی سادومازوخیسم جنسی به چه منابعی می‌تواند رجوع کند.

من از نگارش این کتاب چندین هدف دارم. اولین هدف این است که کسانی که چنین تمایلاتی دارند، به این دید برسند که افراد دیگری هم هستند که تمایلات مشابهی دارند و آنها با تمایلات خود تنها نیستند. همچنین، مطالعه‌ی روایت‌ها این بینش را در خواننده ایجاد می‌کند که تمایلات سادومازوخیستی جنسی متنوع است و علایق هیچ دو نفری

دقیقاً مثل هم نیست؛ بلکه هرکسی ممکن است به یک بخش خاص یا همه‌ی این طیف تمایل داشته باشد.

به‌علاوه، هدف دیگر این است که افرادی که تمایلات این‌چنینی ندارند یا نمی‌دانند که دارند و یا کلاً شناختی از این تمایلات ندارند، با مطالعه‌ی روایت‌های واقعی آدم‌ها، این فضا برای آنها بیش از پیش آشنا و قابل درک شود. مطالعه‌ی روایت‌های مطرح شده و مطالب تئوریک این کتاب، مثل یک سفر کوتاه به دنیای متنوع تمایلات جنسی است. این سفر، برای هرکسی، با هر تمایلی دستاوردی خواهد داشت.

درباره‌ی این پژوهش

یک محدودیت اصلی بسیاری از پژوهش‌های انجام شده در زمینه‌ی سادمازوخیسم (در دنیا، چون در ایران چنین پژوهش‌هایی نداریم) جامعه‌ی آماری کم‌تنوع آنهاست. برای مثال رایج است که نمونه‌های پژوهش از افرادی که در کلپ‌های BDSM شرکت می‌کنند جمع‌آوری شود^۳. شبکه‌های اجتماعی مربوط به کینک و فتیش نیز منبع دیگری برای دسترسی به جامعه آماری BDSM است. کسی که برای عملی کردن تمایلات خود در کلپ‌های BDSM حضور پیدا می‌کند، در مقایسه با کسی که از مطرح کردن این تمایلات خود حتی نزد پارتنرش هم شرم دارد، احتمالاً از جهاتی متفاوت است و این تفاوت‌ها تعمیم‌پذیری برخی پژوهش‌ها را با محدودیت مواجه می‌کند. برای این که به درک روشنی از این تمایلات برسیم، نیاز داریم طیف وسیع‌تری از افرادی با تمایلات سادومازوخیستی را

3. Neef, Nele De, Violette Coppens, Wim Huys, and Manuel Morrens. 2019. "Bondage-Discipline, Dominance-Submission and Sadoomasochism (BDSM) From an Integrative Biopsychosocial Perspective: A Systematic Review." *Sexual Medicine*, 141.

مدنظر قرار دهیم.

جامعه‌ی آماری پژوهش من نیز با محدودیت‌های قابل توجهی روبروست. با این حال تلاش خود را کرده‌ام تا بیشترین حد ممکن از تنوع را داشته باشم. برای این منظور، دو رویکرد اتخاذ کردم: اول نمونه‌گیری از طریق اینستاگرام که دسترسی به قشر متنوع‌تری از افراد را ممکن می‌سازد (هرچند همچنان محدود است)، و دوم، روش منعطف مصاحبه.

تمام شرکت‌کنندگان این پژوهش به واسطه‌ی فراخوانی که در استوری صفحه‌ی اینستاگرام منتشر کردم، اعلام آمادگی کردند. این استوری‌ها توسط حدوداً ۱۰ هزار نفر دیده شد. در فراخوان از کسانی که «حدس می‌زنند یا مطمئن هستند» که تمایلات سادومازوخیستی جنسی دارند، برای شرکت در این پژوهش، دعوت به عمل آمده بود. پس از آن ارتباط با اکثر کسانی که اعلام آمادگی کرده بودند از طریق پیام‌رسان تلگرام صورت گرفت و جزئیات بیشتر پژوهش را به صورت خصوصی برای آنها فرستادم. در این جزئیات به هدف و اهمیت پژوهش، تاکید بر ناشناس ماندن و حفظ محرمانگی و شیوه‌ی گفت‌وگو اشاره کردم. برای مثال، متن زیر قسمتی از این توضیحات است که توسط همه‌ی شرکت‌کننده‌ها دریافت شد:

«گفت‌وگوها هم کاملاً به صورت ناشناس انجام می‌شه: به این معنی که صرفاً از صحبت‌های مطرح شده در داستان‌های کتاب استفاده می‌شه، اما اسم یا هویت شخص کاملاً ناشناس باقی می‌مونه.»

در مجموع با ۳۳ نفر مصاحبه کردم که از این بین، ۲ مورد حذف شد. ۱ مصاحبه ناقص مانده بود و تمایلات یک مصاحبه‌شونده در حیطه‌ی سادومازوخیسم نمی‌گنجید. در نهایت ۳۱ مصاحبه تکمیل و مورد استفاده قرار گرفت.

با توجه به این که صحبت کردن در مورد تمایلات جنسی و به طور خاص

سادومازوخیسم برای بسیاری از افراد مشکل است، روش مصاحبه‌ها را منعطف انتخاب کردم تا افراد راحت‌تر صحبت کنند. اولین روش مصاحبه‌ای که به همه‌ی افراد پیشنهاد شد گفت‌وگوی تلفنی بود. در صورتی که شخص اعلام می‌کرد که با گفت‌وگوی تلفنی راحت نیست و یا به هر دلیلی امکان صحبت با تلفن را ندارد، روش گفت‌وگو از طریق متن (چت) را پیشنهاد می‌دادم. در حین چت، مصاحبه‌شونده‌ها امکان پاسخ دادن از طریق متن یا پیام صوتی (وویس) را داشتند.

در ابتدای گفت‌وگو (چه از طریق تماس تلفنی و چه متنی) سه نکته را به همه‌ی شرکت‌کننده‌ها اعلام کردم:

۱- «به هر کدام از سوالات که هر دلیلی مایل به پاسخ‌گویی نبودید، می‌توانید پاسخ ندهید و هیچ مشکلی از این نظر وجود ندارد.» با این حال، به آنها پیشنهاد کردم که اگر مایل به گفتن مطلبی نبودند، صرفاً اعلام کنند که مطلبی وجود داشته و نگفتند که به این طریق من بدانم که خلاء یا گپی در این قسمت از مطلب وجود دارد.

۲- «تعدادی سوال مشخص وجود دارد که در حین گفت‌وگو سعی می‌کنم به آنها پردازم، با این حال بسته به این که گفت‌وگو به چه شکل پیش برود، ممکن است به بعضی از موضوعات بیشتر پردازیم. در نتیجه، کل صحبت بیشتر حالت یک گفت‌وگو دارد، تا حالت مصاحبه‌ی خطی. بنابراین هر زمان که مایل به صحبت کردن درباره‌ی موضوعی بودید، حتی اگر مستقیماً با سوال من مرتبط نبود، می‌توانید مطرح کنید و استقبال می‌کنم.»

۳- درباره‌ی هر تمایلی که صحبت می‌کنیم (برای مثال تمایل به درد یا علاقه به دستور شنیدن) منظور در فضای جنسی است. با این که این موارد بیرون از فضای جنسی هم مصداق دارند، اما اینجا صحبت درباره‌ی این تمایلات در فضای جنسی است.

تمام شرکت‌کنندگان این پژوهش از نظر ملیت ایرانی هستند و بجز یک نفر، همگی در داخل کشور ایران زندگی می‌کنند. البته در نظر داریم که نتایج این پژوهش اطلاعاتی درباره‌ی فراوانی تمایلات سادومازوخیستی در جامعه ایران به ما ارائه نمی‌دهد. همچنین نتایج قابل تعمیم به سایرین نیست و شرکت‌کننده‌های این پژوهش هم نماینده‌ی جامعه ایران یا نماینده‌ی جامعه‌ی BDSM ایران نیستند.

گرایش جنسی^۴ افراد شرکت‌کننده در پژوهش بر اساس مقیاس کینزی^۵ مورد پرسش قرار گرفت. هم افرادی که به صورت تلفنی مصاحبه شدند و هم افرادی که از طریق چت گفت‌وگو کردند، هر دو گروه به صورت متنی (در چت) یکی از گزینه‌های این مقیاس را انتخاب کردند:

۰- کاملاً دگرجنس‌گرا

۱- عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

۲- عمدتاً دگرجنس‌گرا، اما بیشتر از به‌طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

۳- هم‌جنس‌گرا و دگرجنس‌گرا به یک اندازه

۴- عمدتاً هم‌جنس‌گرا، اما بیشتر از به‌طور اتفاقی دگرجنس‌گرا

۵- عمدتاً هم‌جنس‌گرا، فقط به‌طور اتفاقی دگرجنس‌گرا

۶- کاملاً هم‌جنس‌گرا

۷- غیرجنسی

با وجود همه‌ی تلاش‌هایی که انجام گرفت تا افراد برای مشارکت در این پژوهش احساس راحتی کنند، همچنان افرادی که هر دلیلی مایل به صحبت کردن درباره‌ی تمایلات جنسی‌شان نیستند در این پژوهش غایب هستند. دلایل مختلفی ممکن است مانع مشارکت آنها شده باشد: آنها

4. sexual orientation

5. Kinsey scale

ممکن است نگران اطلاعات خصوصی خود باشند، ممکن است انگیزه‌ی کافی برای مشارکت نداشته باشند یا ممکن است از صحبت درباره‌ی این تمایلات شرم داشته باشند (برخی از شرکت‌کننده‌هایی که گفت‌وگوی متنی را به تلفنی ترجیح دادند، دقیقاً همین مسئله را داشتند). با این حال نباید اینطور برداشت شود که صحبت درباره‌ی تمایلات جنسی، برای همه‌ی شرکت‌کنندگان این پژوهش راحت و معمول بوده؛ چراکه عکس این مسئله واقعیت دارد: تعداد زیادی از شرکت‌کننده‌ها اعلام کردند که برای اولین بار با این میزان از جزییات درباره این تمایلات خود صحبت کردند و برخی اشاره داشتند که این جزییات را حتی با درمانگر خود نیز مطرح نکرده بودند.

آنچه در بخش بعدی کتاب می‌خوانید، روایت‌های برگرفته از گفت‌وگوی من با شرکت‌کننده‌هاست. هر روایت مربوط به یک شرکت‌کننده است. همه‌ی اسم‌های واقعی با اسم‌های مستعار جایگزین شده. همچنین برخی از اطلاعات خصوصی که شخص در حین صحبت به آنها اشاره کرده، مثل شهر محل زندگی، از متن روایت‌ها حذف شده است. آنچه در روایت‌ها می‌خوانید صحبت‌های ویرایش شده‌ی شرکت‌کننده‌هاست. به این معنا که سوالات و صحبت‌های من از متن گفت‌وگو حذف شده و پاسخ‌ها بدون تغییر در مضمون ویرایش و به صورت یک روایت منسجم ارائه شده است. طی ویرایش، برخی از قسمت‌های پراکنده‌ی صحبت در کنار هم قرار داده شده تا روایت یکپارچه‌تر شود. برای مثال، اگر شخص در ابتدای مصاحبه صحبتی درباره‌ی تمایزش به درد کرده باشد و در انتهای مصاحبه هم درباره‌ی میزان علاقه‌اش به درد چیزی گفته باشد، ممکن است در روایت نهایی این دو بخش را در کنار هم قرار داده باشم. ضمناً، همانطور که از قبل به شرکت‌کننده‌ها اعلام شده بود، هیچ گفت‌وگویی ضبط نشده و در تماس‌های تلفنی صرفاً در لحظه از صحبت‌های شخص یادداشت‌برداری انجام دادم. به همین جهت، متن روایت‌ها، کمی مختصرتر از گفت‌وگوی اصلی است. سوالات اصلی‌ای که شرکت‌کننده‌ها در حین مصاحبه به آنها پاسخ دادند از

این قرار است:

- جذابیت درد کشیدن یا درد وارد کردن در فضای جنسی برای شما چقدر است؟ چه حسی نسبت به آن دارید؟
- جذابیت دیسپلین^۶ (دستور دادن یا شنیدن / وضع شدن قوانین و مقررات / تنبیه شدن در صورت نقض آن قوانین) برای شما چقدر است؟ چه حسی نسبت به آن دارید؟
- جذابیت تحقیر شدن یا تحقیر کردن در فضای جنسی برای شما چقدر است؟ چه حسی نسبت به آن دارید؟
- آیا در تمایلاتی که صحبت شد، دوطرفه (سوییچ) هستید؟ (برای مثال، اگر از درد کشیدن لذت می‌برید، از درد وارد کردن چطور؟)
- آیا تا به حال این تمایلات را عملی کرده‌اید؟ به چه صورت؟
- در روابط مختلفی که تا کنون تجربه کرده‌اید چه میزان از این تمایلات دخیل بوده؟
- عملی کردن این تمایلات چه چالش‌هایی برای شما داشته و دارد؟
- در ارتباط با شخصی دیگر، این که او هم متقابلاً چنین تمایلاتی داشته باشد (اشتراکات) چقدر برای شما مهم است؟ چه زمانی درباره‌ی این موضوع با او صحبت می‌کنید؟
- از چه زمانی متوجه شدید یا حدس زدید که چنین تمایلاتی دارید؟

با این حال، همانطور که اشاره شد بسته به سیر گفت‌وگو، در هر مصاحبه به بعضی از قسمت‌ها بیشتر پرداخته شده. همچنین با این که سعی شده گفت‌وگوها تا حد ممکن با جزییات باشد، طول مصاحبه‌ها به‌طور طبیعی با همدیگر متفاوت است. بعضی از مصاحبه‌شونده‌ها مطالب بیشتری برای ارائه داشتند (یا مایل به ارائه بودند) و بعضی کمتر. به خصوص از این جهت که تجربه‌ی افراد در رابطه با تمایلات سادومازوخیستی نیز بسیار

6. discipline

متفاوت است. برای یک نفر ممکن است این تمایلات فقط در حد تخیلات (فانتزی‌هایی) باشد که هرگز عملی نکرده و شخص دیگری در رابطه‌ای چند ساله به عملی کردن این تمایلات پرداخته. مسلماً این دو نفر، جزییات متفاوتی برای ارائه دارند. همانطور که اشاره شد، یکی از اهداف این کتاب هم همین است که تنوع و تفاوت‌های تمایلات جنسی را نشان دهد. تمایلات سادومازوخیستی برای بعضی افراد یک فانتزی است که حتی شاید دربارهی آن مطمئن نباشند و برای بعضی دیگر یک سبک زندگی که هر روز تجربه می‌کنند. تمایلات هر دوی این افراد مهم و واقعی است.



فصل اول

مصاحبه‌ها

نکته: برای برخی از اصطلاحات به کار رفته در گفت‌وگوها توضیح مختصری در پاورقی ارائه داده‌ام. این توضیحات غیررسمی هستند و صرفاً برای فهم بهتر منظور مصاحبه‌شونده ارائه می‌شوند.

پرستو

سن: اوایل دهه ۳۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

احساس می‌کنم بیشتر مازوخیستم. بسته به این که با کی باشم، شاید خیلی کم سادیست هم باشم. اگه احساس کنم که طرف خوشش میاد می‌تونم برام جذاب باشه؛ البته در صورتی که سایید زنونه طرف رو نبینم. یا مثلاً به این صورت که اونو تحریک کنم که واکنش نشون بده؛ مثلاً اگه طرف رو می‌زنم، دوست دارم اون واکنش نشون بده و بیشتر منو بزنه. در



کل این که طرف تنبیهم کنه از این نظر برام جذابه که قدرت و جایگاهشو نشون می‌ده.

دیسپلین در صورتی برام جذابه که بتونم به طرف اعتماد کنم و هم این که در ارتباط بیرون از فضای جنسی با طرف صمیمی باشم.

جایی بودم و با کسی آشنا شدم. مدتی با هم چت کردیم و احساس کردم آدمیه که با درونیاتش مرتبته. می‌فهمیدم که با میل جنسیش راحت، اما به طور مستقیم راجع به این تمایلات حرفی نزده بودیم. یک بار که همدیگه رو دیدیم، بهم گفت «می‌خوای به من تعلق داشته باشی؟»، که این برام به نوعی اجازه گرفتن بود، و بعد از اون دیگه خیلی کم حرف می‌زدیم با هم و بیشتر ارتباطمون از طریق واکنش‌هایی که از هم می‌دیدیم بود. پیش می‌ومد که برای مدت‌های خیلی طولانی فقط تماس چشمی عمیق داشتیم و هیچ کاری نمی‌کردیم یا فقط همدیگه رو لمس می‌کردیم. در طول مدت ۲ هفته‌ای که پیشش بودم، بیشتر زمان‌ها، غیر از وقت‌هایی که غذا می‌خوردیم و می‌خوابیدیم در نقش بودم.

یا مثلاً وقتی حواس پرت بودم و وسط نقش می‌خواستم برم آب بخورم یا برم دستشویی، اون آدم ثانیه‌ها رو می‌شمرد تا ببینه چقدر طول می‌کشه و بعد به تعداد شماره‌ها تنبیهم می‌کرد. مثلاً به همون تعداد با کمر بند منو می‌زد.

یا به وقتایی نمایش اجرا می‌کردیم: مثلاً من باید یک خرگوش می‌شدم و کاملاً در نقش خرگوش فرو می‌رفتم و اون مسترم بود. کارهایی رو می‌کردم که یک خرگوش می‌کنه، مثلاً مثل خرگوش راه می‌رفتم یا کف کمد رو می‌جویدم. و یه بخشی از زمانمون رو با هم سکس می‌کردیم.

از این که در فضای جنسی فحش بشنوم و درتی‌تاک^۱ وجود داشته باشه خوشم میام. البته این که با شنیدن چه حرف‌هایی اوکی باشم، به شدت صمیمیت با اون آدم مربوط می‌شه.

برام جذابه که قبل از این که بگم چه چیزی دوست دارم، خود طرف بفهمه. این که به طرف بگم، حداقل نصف جذابیتش برام کم می‌شه. البته حالت‌های خاصی هم هست، این که یه نفر خیلی برام آدم جذابی باشه و در اون صورت برام کاملاً جذابیت داره که ازش بخوام که کاری باهام بکنه.

توی تمام سکس‌های خوبی که برام ادامه پیدا کرده همیشه حدی از خشونت بوده که اندازه هم بوده، نه زیاد نه کم. گاز گرفتن، اسپنک یا چک زدن توی صورت و این که طرف در حین سکس حرف بزنه و صداشو بشنوم برام جذابه.

رابطه‌ی بلندمدت بدون المان‌های سادومازوخیستی رو هم تجربه کردم. به مدت ۶ سال، در چنین رابطه‌ای بودم که سکس در این رابطه به اون شکلی که اتفاق می‌افتاد برام چندان جذاب نبود. رابطه‌ی اولم بود و هنوز نمی‌دونستم در سکس چی می‌خوام. درواقع می‌دونستم که

۱. درتی‌تاک: حرف‌های کثیف (dirty talk) یا حرف‌های شهوانی (erotic talk) به کاربرد کلمات رکیک در جریان سکس گفته می‌شود و هدفش شهوانی‌تر کردن طرفین است.



چنین چیزهای سادو و خسته‌ای رو دوست دارم اما نمی‌دونستم که می‌تونم یا چطور می‌تونم بهشون بپردازم.

در بچگی کارتون خواهران رو می‌دیدم و پسر عموی بدجنسِ مارتین برام جذاب بود و باهاش رویاپردازی می‌کردم که داره تنبیهم می‌کنه و به کونم آمپول می‌زنه!

کسی بوده که وقتی باهاش حرف می‌زدم می‌دیدم چیزای هاردکوری^۲ رو دوست داشته و که فکر کردن بهش برام جذاب بود اما می‌ترسیدم که در عمل اون شخص بهم آسیب بزنه. اعتماد و شناخت برام خیلی مهمه، که بتونم مطمئن باشم که آسیب فیزیکی نمی‌بینم. و برام مهمه که با مراقبت و اهمیت دادن همراه باشه و گرنه نمی‌رم سمتش. و مهمه برام طرف خودش بدون داره چی کار می‌کنه و قضیه برای خودش جدی باشه. و البته این که به من و حسی که دارم و دردی که می‌کشم اهمیت بده ولی نه خیلی واضح و آشکار، بلکه زیرپوستی.

فانتزی جنسیم اینه که طرفم همونطور که داره با شدت منو می‌کنه گردنمو گرفته و باهام حرف می‌زنه و توی صورتم می‌زنه و محتوای حرفاش خشنه.

۲. هاردکور (hardcore): سرسخت یا شدید

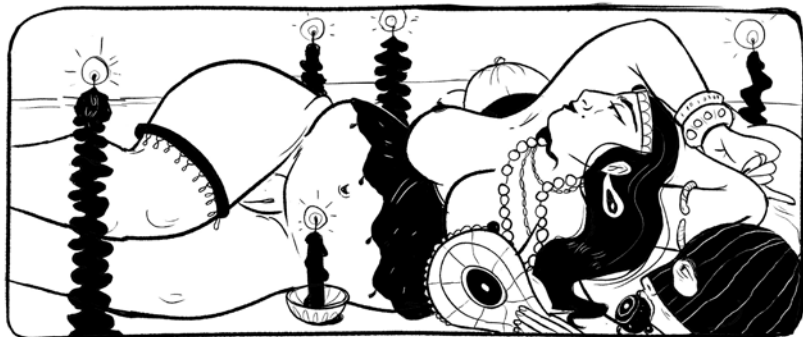
ریحانه

سن: اواسط دهه ۲۰

گرایش جنسی: همجنسگرا و دگرجنسگرا به یک اندازه

من تمایل به درد وارد کردن دارم و این تمایل کاملاً با طرف مقابلم تنظیم می‌شه. بیشتر هم حس تسلط داشتن روی اون فرده که برام جذابیت داره تا خود درد وارد کردن. تمایل به درد کشیدن ندارم، اگر هم باشه خیلی خیلی کمه.

یک فضای کلی هست که همه چیز حول همون می‌چرخه. راجع به من اون حس تسلط داشتن روی فرد مقابله؛ یعنی بقیه تمایلات همراه با این علاقه اصلی ظاهر می‌شن. همه چیز خیلی به پارتنر بستگی داره و کاملاً یک چیز دوطرفه‌ست برام. این‌که چقدر اون طرف مقابل این برتریت یا حالا اجازه رو به من می‌ده که جلو برم و خب چیزی که من تا اینجا تجربه کردم این بوده که تمایل به دستور دادن اون قدر نداشتم ولی وضع قوانین چرا زیاد. تمایلی به تنبیه کردن هم ندارم مگر اینکه طرف مقابل خودش درخواست بکنه و این تمایل در لحظه برام ایجاد بشه یعنی اون حس تسلط‌خواهی منو تحریک کنه؛ ولی این‌که خودم بهش جداگانه فکر کنم اینطوری نیست. تقریباً مثل بقیه اعمال جنسی که در موقعیت ادم‌ها احساس می‌کنن اون کار رو دوست دارن، جدایی از علایق و فانتزی‌هایی که همیشه دارن.



کلاً برای من برابری در رابطه جنسی اینطوری تعریف می‌شه که هرچی که من می‌گمه و مثلاً من تعیین می‌کنم که هر لحظه چه کار بکنیم ولی با این وجود طرف به همون اندازه‌ی رابطه جنسی معمولی و حتی بیشتر لذت می‌بره. یعنی اینطوری نیست که فقط به خودم فکر کنم. با این حال برابری اینطوری مشخص نمی‌شه که حالا بذار بپرسم ببینم طرف مقابل در لحظه چی دوست داره.

مثلاً با یک پارتنرم روندش اینطوری بود که همیشه قبلش صحبت می‌کردیم با هم و از علایق هم با خبر می‌شدیم؛ مثلاً می‌پرسیدم تو چه چیزهایی رو دوست داری. بعد که وارد سکس می‌شدیم دیگه در لحظه ازش چیزی نمی‌پرسیدم. اون تکه‌هایی که با علایق خودم مشترک بود رو انتخاب می‌کردم و همون کار رو می‌کردیم. همیشه اون کاری رو انجام می‌دادیم که من دوست دارم و چون طرف مقابلم دقیقاً نقطه مقابل من بود هر کاری که من انتخاب می‌کردم رو اون هم دوست داشت.

حالا این تسلط در انتخاب پوزیشن‌ها هم معنا پیدا می‌کرد. مثلاً یکسری پوزیشن‌هایی که من چهره پارتنرم رو نمی‌تونستم ببینم کلاً حذف بود. پوزیشن‌ها همیشه شبیه girl on top^۳ بودن. کم پیش می‌ومد که مثلاً missionary^۴ باشه. اگر هم سوییچ می‌کردیم روی اون پوزیشن بخاطر این بود که خودم خسته شده بودم. اون هر کاری که داره انجام می‌ده واسه اینه که من دوست داشته باشم. توصیفش می‌شه مثل یک شاهزاده‌ای که دراز کشیده و یک نفر داره تلاش می‌کنه خوشحالش کنه.

گاهی وقت‌ها خود طرف پیشنهاد می‌داد که دستش رو ببندم. پیشنهادش

۳. وضعیتی بدنی (پوزیشنی) در سکس که زن روی مرد قرار می‌گیرد. در یک تعریف جامع‌تر، پوزیشنی در سکس که فردی با آلت جنسی منتسب به زنان یا گس روی فردی با آلت جنسی منتسب به مردان یا کیر قرار می‌گیرد.

۴. وضعیت بدنی در سکس که طرفین رو در روی هم هستند و مرد روی زن قرار می‌گیرد. در یک تعریف جامع‌تر، پوزیشنی در سکس که طرفین رو در روی هم هستند و فردی با آلت جنسی منتسب به مردان یا کیر روی فردی با آلت جنسی منتسب به زنان یا کس قرار می‌گیرد.

در این قالب بود که «می‌شه دستامم بندی؟» یا مثلاً حتی اگر دست‌هاش رو هم نمی‌بستم دست‌هاش رو سفت می‌گرفتم و محدودیت حرکتی داشت.

زدن نداشتیم. یکی دوبار می‌شد که پارتنرم درخواست می‌کرد ولی من خودم دلم نمی‌ومدم. مثلاً سیلی زدن رو هم یه بار انجام دادیم دوست نداشتیم و دیگه انجام ندادیم. اون عذاب و دردی که احتیاج داشت رو یه جور دیگه‌ای جبران می‌کردم. مثلاً از پوزیشن‌هایی که خودم روی شخص قرار می‌گرفتم استفاده می‌کردم.

گاهی وقت‌ها خود پارتنرم مثلاً درخواست کتک زدن داشت. من برای آزار دادن تحریکش می‌کردم ولی نمی‌زدمش. یعنی گذشته از این که دلم نمی‌ومدم، همین که اینطوری اذیتش می‌کردم خوشایند بود. خود پارتنرم اینطوری دوست داشت. یعنی همین که می‌خواست بزنمش ولی نمی‌زدم، به معنی توجه نکردن به خواسته‌هاش بود و این براش لذت‌بخش بود.

تا بالاترین حدی که می‌تونست تحریکش می‌کردم ولی با توجه به شناختی که ازش داشتیم به ارضا نمی‌رسوندمش. یعنی یکسری حرکات نهایی مثلاً بیشتر کردن سرعت یا فشار بیشتر وارد کردن هست که طرف در نهایت ارضا می‌شه. روند کلاً اینطوری بود که پارتنرم تا یه حد خیلی زیادی از تحریک می‌رسید بعد خودم یکم می‌آوردمش پایین دوباره از اول. اینکار هم بیشتر مثل یه خودنمایی بود که ببین مثلاً هرکاری بخوام می‌تونم باهات بکنم؛ و این تسلطی که به من دادی کاملاً چیز به جایی بوده چون من بلامت. می‌تونم اون حس خوبی که همه آدم‌ها یه بار تجربه‌ش می‌کنن رو تو یه دور رابطه جنسی چندین بار با مدت‌زمان طولانی بهت منتقل کنم.

معمولاً تحریک‌ها همیشه از سمت من بود. یعنی اگر معاشقه‌ی قبل از اینترکورس رو بخوایم در نظر بگیریم، همیشه من انجام می‌دادم. معمولاً خیلی کم از طرف اون بود. کاملاً اینطوری بود که پارتنرم خودش می‌سپرد دست من. اگر می‌خواستیم اون کاری بکنه، مثلاً اگر دوست داشتیم گردنمو

بوس کنه، خودم هدایتش می‌کردم انجام بده. خودم می‌فرستادمش توی اون موقعیتی که می‌خواستم باشه.

هیکی هم می‌کردم. گاز هم بود ولی کم، در حدی که درد نداشت. هدفش درد نبوده هدفش تحریک زیاد طرف مقابل بوده.

یکسری قانون کلی داشتیم. مثلاً اگر تو پوزیشن girl on top فشار طوری بود که داشت آسیب می‌دید باید بهم می‌گفت. اسم رمز و این داستانا نداشتیم.

یکی دیگه از از قوانین این بود که اجازه نداشت خودش به اعضای بدنم دست بزنه. یه حالت اجازه مانند باید می‌گرفت. نه حالا کلامی ولی کلاً تو رفتارای پارتنرم یه حس حساب بردن بود همیشه. مثلاً اگر می‌خواست به کمرم دست بزنه کم کم دستشو می‌آورد جلو.

تحقیرش نمی‌کردم ولی حس برتریت چرا. این که مثلاً توهینی باشه و بعد من اون حس تسلط رو داشته باشم، دوست نداشتم. دلم می‌خواست حس تحسین و درخواست داشته باشم از طرف اون. اینکه این قدر تو خوبی و بهتر از من تصمیم می‌گیری که من خودمو می‌سپریم بهت.

اگه کاری بود که من دوست داشتم، چون صرفاً من دوست داشتم دل به انجامش می‌داد. اصلاً برآش تبدیل به علاقه می‌شد. یکی از علایقش کارهایی بود که من می‌خواستم و اون نمی‌خواست. درخواستش اصلاً این بود که تو هرکاری بهم بگی من انجام می‌دم. نمی‌تونم نه بگم.

بعضی کارها هم ایده‌ی اولیه‌ش از اون بود. مثلاً این که پامو بذارم توی دهنش و بلیسه، ایده‌ی اولیه‌ش از فانتزیای اون بود. اولش جزو علایق من نبود به اون صورت. ولی بعدش امتحان کردیم منم دوست داشتم. ولی اون خودش چون این کار رو یک جور تحسین بدن پارتنرش می‌دونست انجام می‌داد. من اون حس رو دوست داشتم.



قاعدتاً عصب حسی جنسی‌ای تو پام نبود، بیشتر روانی بود.

این پارترنم تو روابط قبلیش خیلی مشکل داشت. اصلاً تقریباً تنفر داشت از رابطه جنسی. بعد کم‌کم با هم این تمایل رو پیدا کردیم دیدیم علتش این بوده. دیگه بعد اینطوری رابطه داشتیم و دیگه تنفر نداشت. تازه فهمید رابطه جنسی می‌تونه اذیت‌کننده نباشه. با حرف زدن با همدیگه فهمیدیم اینو می‌خوایم. من تا قبل از اون آدم با کسی نبودم. سکس و رابطه‌ی اولم بود. تجربه اولم بود و همیشه یه حس بدی اصلاً نسبت به رابطه جنسی داشتم.

توی رابطه عادیمون اینطوری بود که من بازم تسلطم به مسائل بیشتر بود. یعنی وقتی اتفاق بدی میفتاد، بحثی، دعوایی، چیزی، من آدم خون‌سردتری بودم. جمع می‌کردم همه‌چیو دیگه. بعد اون این مدیریتته رو دوست داشت و یه حس اعتماد خیلی زیادی بهم پیدا کرده بود. تقریباً تو همه چیز مطمئن بود یه چیزی رو بسپره بهم خوب پیش می‌ره.

بعد از این آدم با آدم‌های دیگه هم رابطه داشتم. ولی اونا اینطوری نبودن، معمولی بودن. خیلی سخت‌تر ارضا می‌شدم. سطح رضایت کلی هم خیلی پایین‌تر بود. دقیقاً بخاطر نبودن این تمایلات. داشتم آزمایش می‌کردم. که ببینم بخاطر علاقم به اون آدم بوده که اون تمایلات رو داشتم یا واقعاً این تمایل جدا از اون آدم هم واسم معنا داره. بعد دیدم که نه اصلاً من سبک عادی رو نمی‌تونم. بعد یک مدت تلاش کردم رابطه عادی واسم خوب پیش بره که نرفت.

به صورت اتفاقی کسانی که بعداً با هم رفتیم تو رابطه کسانی بودن که دقیقاً مثل من بودن. به‌جای اینکه نقطه مقابلم باشن. اصلاً تو کتشن نمی‌رفت من اون آدم مسلط باشم. حتی اینکه سویچ داشته باشیم تو پوزیشن‌ها هم واسشون قابل قبول نبود. و من اصلاً نمی‌تونستم با این مسئله کنار بیام. متوجه بودم که واسه رابطه عادی داشتن خب باید یکم از

اون موضعی که دارم بیام پایین تر و علایق طرف مقابل رو هم در نظر بگیرم، ولی اونا واسشون کاملاً اینطوری تعریف شده بود که پسر باید همه کارها رو بکنه. دیگه اینو نمی‌توستم تحمل کنم.

با دخترها هم تجربه‌ی سکس داشتم، اما با دخترها این حس رو ندارم، سکس کاملاً معمولی با دخترها برام لذت‌بخش‌تره.



آرش

سن: اواخر دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، اما بیشتر از به‌طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

اوایل واسم درد یه جور فورپلی^۵ بود. درد دادن به آدم‌ها. رابطه آخرم که طرف یه مقدار وانیلا بود متوجه شدم که همه‌چی ۱۰ از ۱۰ خوبه و این دامینیت بودن من ۳۰ درصد داره برطرف می‌شه و این پارتنر من اونطوری که من با پارتنرهای طولانی‌ترم بودم نبود. اونجا فهمیدم قضیه فقط بازی و فورپلی نیست و یک چیزیه که باید در سکس‌لایف^۶ من باشه و طرف باید چارتنش با من هم‌خونی داشته باشه تو این قضیه.

خودم در رابطه با خودم خیلی دوست ندارم [درد بهم وارد بشه]. حالت تدافعی می‌گیرم. در حالی که نسبت به درد تتو، سوزن آمپول، گاز و چنگای گریه‌م، حرارت و... خیلی مشکلی ندارم. آستانه تحملم بالاست. یادمه دستم که شکسته بود یکی دو سال پیش دردش خیلی اذیتم نمی‌کرد. دردها واسم خیلی اذیت‌کننده نیست. فکر می‌کنم بعد از تجربه سایکدلیک این قضیه خیلی برام تغییر کرد. درد ذهنی منو به این نتیجه رسوند که هیچ درد فیزیکی با اون درد روانی برابری نمی‌کنه، حتی ناچیزه.

اما درد دادن خیلی متفاوته. مثلاً یکی از چیزایی که واسم خیلی مهمه احترام متقابل بین من و پارتنرمه. خب خیلی وقتاً ارتباط با کسی پیش میاد که توی اون موقعیت رولی که باید انجام بدیم تحقیر کردن توش داره. برخورد فیزیکی توش داره. درد دادن توش داره. بستن توش داره. خشونت داره و یهویی در تناقض قرار می‌گیره با اون احترامی که وجود داشت. اما

۵. فورپلی (foreplay): پیش‌نوازی؛ کارهایی که طرفین را به‌لحاظ جنسی تحریک می‌کند و آنها را آماده‌ی فعالیت‌های جنسی بیشتر می‌سازد. اصطلاحاً «گرم کردن» برای سکس بیشتر؛ هرچند پیش‌نوازی الزاماً به دخول/اینترکورس ختم نمی‌شود.

۶. سکس‌لایف (sex life): زندگی جنسی

معمولاً انگار مایندست^۷ ما به طوریه که اوکی برخورد می‌کنه فرد. سریع می‌ره توی اون رول. اون رولی که داریم بازی می‌کنیم. شاید حتی اگه اون دردی که به طرف می‌دم بیشتر باشه به معنی تمایل بیشترم به اون فرد باشه.

توی فیلم فایت کلاب، این ایده که چرا یه فایت کلاب اطراف من نیست که کتک بزنم، کتک بخورم، خالی بشم [در ذهن من بود]. خشونت توی هر بعدی از زندگی ما ممنوعه. توی بازی‌های ورزشی خشونت از یه حدی به بعد کارت قرمز داره و یکی پیدا می‌شه که این مجوز رو می‌ده که من بهش درد بدم. اون هم به من. فردی که متوجه شده در طی زندگی از دیدن یک چیزی مثل اذیت شدن آدم‌ها ممکنه لذت ببره ولی در عین حال می‌خواد آدم خوبی باشه و تو یه سرکوبی درونت به وجود میاد. قدرت کنترل کردن هم خیلی مهمه.

این کانسپت دیسیپلین، دستور دادن، چارچوب تعیین کردن، مخصوصاً در چند سال اخیر خیلی واسم بیشتر شده. توی نوجوانی برعکس بود. اولش درگیر رپ شدم بعد افتادم توی راک و متال. کاراکترهای پانک، آنارشویست، افرادی که در قالب جامعه نمی‌گنجن خیلی منو جذب می‌کرد. دانشگاه هم رو مخم بود. محیطش زیادی بسته بود. خیلی محدودم می‌کرد. اینطوری لباس بیوش اونطوری بیا. همیشه سعی می‌کردم خارج از چارچوبی که وجود داره عمل کنم اما از یه نقطه‌ای متوجه شدم شاید من بخوام چارچوبم رو واسه اونا تعیین کنم. من می‌خوام بهشون بگم که چطوری باشن. متوجه شدم که توی روابطم خیلی دارم این ابعاد رو نشون می‌دم و توی روابط عاطفیم تاثیر گذاشته بود. از یک پارتنری به بعد ۵-۶ سال پیش، این رو متوجه شدم که من وقتی با کسی می‌خوابم باید واسش تعیین کنم. باید قانون بازی رو من بگم چیه. و آره چیزی که وجود داره تنبیه بود. تنبیه توی رابطه. محروم کردن طرف مقابل از چیزایی که می‌خواست. اما این وقتی

۷. مایندست (mindset): ذهنیت

نمود پیدا کرد توی رابطه فیزیکی، جنسی، خیلی منو در فضای بیرونی بهتر کرد. آروم تر کرد. چیزی که خیلی بهش فکر می‌کنم اینه که به بخش بزرگی از ذهنیت آدمایی که به این زمینه‌ی سکچوال علاقه دارن اینه که قرار نیست وقتی ما لباسامونو درآوردیم رفتیم توی اتاق لایف استایلمون اینطوری بشه؛ این قضیه از ساعت‌ها قبل تا ساعت‌ها بعد ادامه پیدا می‌کنه ولی تا وقتی که ما هنوز توی رولمون هستیم. یعنی آره قاعده گذاشتن وجود داره، تنبیه وجود داره، ولی این که من واسه فردم حتی وقتی که کنارم نیست داریم روز عادی مون رو می‌گذرونیم، اون سر کاره من سرکارم، تعیین می‌کنم که سر این ساعت فلان کارو برای من انجام بده به این مدت، و این کارو باید انجام بده. اون اتفاق توی اون لحظه بعداً، ساعت‌ها بعد، شاید یک روز بعد، وقتی من می‌خوام با پارتنرم باشم، اونجا این ترن‌آن بودن رو به وجود میاره.

این چیزی که گفتم درواقع بازیه. اما این که تو این بازی رو طوری پیش ببری که دو طرف در یک ساعت و یک موقعیت حتی با فاصله از همدیگه یک دستور دادن، و دستور شنیدنی داشته باشن، این اون بخش از دیسپلینه ولی درواقع به نظرم هرچقدر توی من این ابعاد برطرف می‌شه توی زندگی مشترک با اون فرد زورگویم کمتر می‌شه. ناخواسته آدم‌ها یه زورگویی‌ای دارن. منم دارم شاید بیشتر از بعضی‌ها ولی در عین حال متنفرم از پسرهایی که واسه پارتنرشون لباس تعیین می‌کنن. بشین پاشو می‌گن. شاید این بخشی از سایه‌های منه. ولی من بهتر یاد گرفتم چطوری باهاش روبرو بشم و چطوری برطرفش کنم.

مثلا حساس‌ترین اتفاقی که خیلی خیلی موند توی ذهنم و هنوز با فکر بهش شدیداً ذهنم مشغوف می‌شه وقتی بود که طرفم ویدیوکال کرد باهام. با خونواده‌ش احوال‌پرسی کردیم و بعد رفت توی اتاقش و واسش گفتم چی می‌خوام و انجام داد. بهش گفتم در اتاق چقدر باز باشه، نور چقدر باشه و...

خیلی وقتا این انتخاب رو نمی‌کنم که طرفم رو تحقیر کنم یا از لفظی



استفاده کنم که در جهت کوچیک کردنش باشه. چیزی که منو بیشتر جذب می کنه درتی تاکینگه. اونم از این نظر که بتونم توصیف کنم چیزایی که توی ذهنم هست رو برای طرف. در اون حالت می‌تونه اونا چیزای تیز و لبه‌دار باشه ولی جذابیتش رو حفظ می‌کنه. با این حال هر وقت پارتنرم ازم خواست براش انجام دادم و خلاقانه هم شد و طرف رو راضی نگه داشتم. ولی انتخاب اول خودم نیست. حس می‌کردم شاید یه حرفی بزنم که طرف آمادگی‌شو نداشته باشه. با کسایی که شناخت بیشتری هست این اتفاق رخ می‌ده که بیشترش همون درتی‌تاک هست ولی خیلی زیاد برام جذابیت نداره این و یه بخشی از قضیه می‌بینمش. اگر توی قضیه‌ی تنبیه باشه اونجا چنین چیزی بیشتر معنی پیدا می‌کنه و باز اونم لذت و جذابیت نیست. درواقع چیزیه که باید اتفاق بیفته. یکی از عواقب اون چیزیه که انجام نشده. معمولا هم شخصی نمی‌شه. یعنی به خود فرد نسبت داده نمی‌شه. به یک فرد فرضی نسبت داده می‌شه که اعمال مشابهی انجام داده. یک شخص سومی رو مورد توهین قرار می‌دادم که یک شخص فرضیه و اسم هم نداره. این که این آدم چی باید بهش گفته بشه چه تنبیهی باید بشه. چه کار اشتباهی انجام داده. حالا تو چنین کاری کردی. باید با تو چی کار بشه.

رابطه‌ای که بود که بعد از ۲ سال ۲.۵ سال تمومش کردم. توی خیلی از مسائل مختلف نقطه مقابل هم بودیم. از خیلی نظرا تایپ من نبود. ولی خب بعد از یه بازه‌ی زمانی طولانی با هم بودن، شبیه‌تر شده بودیم به اون چیزی که می‌خوایم از همدیگه. اینجوری بود که با پیش رفتن رابطه، خیلی ما داشتیم رشد می‌کردیم اما من نمی‌دونم چه پس زدن عمیقی در من وجود داشت که همه‌ش پیش می‌زدم؛ اما به شدت به حرفم گوش می‌داد. من به نسبت آدم زورگوتری بودم اون زمان. و چیزی که در رابطه با نگار^۸ می‌رفت رو مخم این بود که هرچقدر من زورگو بودم اینم گوش می‌داد به حرفام. یعنی هیچ‌جوره نمی‌تونستم کاری کنم این آدم از من

۸. تمام اسامی افراد به‌کار رفته در این کتاب جایگزین شده‌اند.

بدش بیاد. و می‌دونی در نهایت با هم‌دیگه زندگی می‌کردیم. در اینترنت آشنا شدیم. بعد ۲ بار اومد خونمون. بعد روم نمی‌شد بگم برو دیگه. می‌گرفتم می‌خواهیدم. دفعه سوم که خوابیدم اومد تو اتاق گفت چرا می‌خوابی تو؟ از خیلی از نظرها اینطوری بودم که خب بکنیم، اوکی. تحملش خیلی بالا بود. واسه چیزی که دوست داشت می‌جنگید. خیلی سعی می‌کرد. در رابطه با نگار خیلی فهمیدم ابعاد دامینیتیوم چیه. متوجه شدم یک فردی که دائماً در حال تلاش برای به دست آوردن من باشه این به شدت برام مهمه و منو ترن‌آن می‌کنه. ما داشتیم با هم رشد می‌کردیم و تغییر می‌کردیم در کنار هم. شاید ۹۰ - ۹۵ درصد قضیه حرف‌شنوی داشته از من. حتی وقتی به خیلی از چیزایی که بهم می‌گفت عملاً بی‌اهمیتی می‌کردم. با این حال، مثلاً هیچ‌وقت تنه‌اش نمی‌ذاشتم. هر جا می‌گفت زنگ می‌زد می‌رفتم. هیچ‌وقت بهش بی‌احترامی نمی‌کردم. هر وقت می‌خواستیم بخوابیم کاملاً رضایتش رو در نظر می‌گرفتم این که ۱۰۰ درصد اوکی باشه. یک درصد اجبار نباشه. بعد اونجا که اوکی بود، اونجا که کلمه‌ی اوکی مون فیکس می‌شد، رولمون، بازی‌مون شروع می‌شد و شاید این داستان ۳ روز به هفته به ماه طول می‌کشید و با یه اتفاقی قطع می‌شد و دوتایی‌مون بعد یه ماه راه خودمونو می‌رفتیم و وقتی برمی‌گشتیم ترکیبی از اون رابطه و رول‌ها بود. که اوایل خیلی باعث شد هر دو درگیر بشیم. ولی جلوتر که رفت توی سال آخر رابطه کاملاً پیدا کرده بودیم خودمون رو و نوع رابطه‌مون رو و این حتی ناخودآگاه بود. یعنی شاید تا خود اواخر رابطه اصلاً خودآگاه نبود. آخر رابطه وارد یه فازی شدیم که هر دو به شدت تغییر کرده بودیم. شاید یه جاهایی این‌طور بود که من یه بخشی از خودمو داده بودم به این آدم و این آدم یه بخشاییش رو داده بود به من. و این‌قدر خودمونو توی هم می‌دیدیم که عجیب شده بود.

رابطه با نگار چیزی که توش پررنگ بود این بود که فردی بود که داشت تلاش می‌کرد منو توی رابطه نگه داره حتی وقتی دور می‌شم و با شناختی که نسبت به من پیدا کرده بود حرف‌شنوی داشت. در ابتدای قضیه حتی

نمی‌دونست تمایلات خودش چیه اما به صورت عجیبی ما دو نفر طوری در کنار هم قرار گرفتیم که به یک شناخت بزرگی توی هم منجر شدیم. اون فرد نمی‌دونست چقدر نیاز داره توی رابطه اینطوری باشه. بعد از این رابطه فهمید چی دوست داره؛ چه کینک‌هایی داره، چه تمایلاتی داره. چیزی که توصیف می‌کرد این بود که من مثل یه نور اومدم از تور دادم و الان هفت تا رنگم. من متوجه شدم که این توصیف چقدر واقعیه، چون از وقتی نوره بود تا وقتی هفت رنگ شده بود داشتم می‌دیدمش و در رابطه با خودم چنین چیزی رخ داد. من متوجه شدم اول رابطه زورگویی من بیشتر بود. ناراحت کردنش راحت‌تر بود واسم اما در انتهای رابطه به این نتیجه رسیده بودم که این چیزیه که اتفاقاً من باید توی سکس‌لایفم برطرفش کنم. باید بازیمو داشته باشم. وقتی بازیمو داشته باشم اون موقع دیگه همه چی توی رابطه عادی می‌شه. می‌شه یه رابطه کلاسیک. یه تفاوتایی داره قطعاً اما همون چیزیه که یه رابطه سالم باید داشته باشه. مخصوصاً وقتی آدم‌ها پازل می‌شن توی همدیگه. من معتقدم ما توی روابط به همدیگه وام می‌دیم از روحيات و اخلاق خودمون. آینه هم می‌شیم. حتی خیلی از آدم‌ها. رفاقت‌ها و روابط توی این قالب قرار می‌گیره که عملاً تو یک هدفی رو بیان می‌کنی و فرد مقابلت می‌ره به اون هدف می‌رسه.

نگار اعتماد به نفس پایینی داشت در شروع رابطه‌مون نمی‌دونست چطور نقاط قوتش رو برجسته کنه. نقاط ضعفشو نادیده بگیره. اینو با من فهمید. چیزی که در رابطه با خودم حس می‌کنم اعتماد به نفسمه. می‌تونم کلمه‌ها رو کنار هم بذارم و منظورمو برسونم. اون اعتماد به نفس رو از من یاد گرفت منم ازش سازش کردن رو.

چیزی که در مورد نگار وجود داشت این بود که ما در درجه اول کاملاً اون ابعاد تجربی‌مون با همدیگه خوب پیش می‌رفت ولی بیشتر از اون این بود که من کاملاً اون^۹ و مستر بودم و طرف من در خیلی از ابعاد حتی خارج از

۹. اونر (owner): صاحب؛ مالک

رابطه برده بود. در ابتدای قضیه خیلی مستر بودن من پررنگ و مهم بود و اسم ولی جلوتر که رفتیم مالک بودن من. حتی ترغیبش می‌کردم بیرون از دایره خودمون با آدما ارتباط برقرار کنه. حتی توی فانتزی‌مون می‌گفتم تو میری با یکی ازدواج می‌کنی ما با همدیگه بهش خیانت می‌کنیم. راجع به این سناریو حرف می‌زدیم و بهش جزییات می‌دادیم. و در تمام این داستان تاکید با این بود که تملک با منه. این تملک خیلی مهم بود و تاکید می‌شد روش. و این که نگار کانسپت تنبیه رو می‌فهمید. می‌فهمید هر کاری عواقبش چیه و از درد فیزیکی تا یک آستانه‌ای درد رو ابراز می‌کرد اما از یه نقطه‌ای به بعد انگار درده و اسش لذت بخش می‌شد و کاملاً توی ارگاسمش تاثیر داشت دریافت درد. اینطوری که خیلی جاها اون اواخر رابطه مخالف می‌کرد که تنبیه بشه که اسپنک و اسلپ^{۱۰} بشه و پوست صورتش قرمز بشه و تازه وارد داستان بشیم. هم جذابیت این قضیه رو واسه من



۱۰. اسلپ (slap): سیلی؛ توی صورت زدن

می‌فهمید هم واسه خودش خیلی پررنگ شده بود. غیر از این، وکس‌پلی^{۱۱} داشتیم مثلاً. تایم طولانی چندتا شمع با حرارت بالا و همیشه یکی دوتا سوختگی سطحی. رفتارهای عادی که ازش می‌خواستیم رو گاهی ازشون سرباز می‌زد تا تنبیه بشه. نگار مازوخیست واقعی بود ولی نمی‌تونست از کسی سوءاستفاده کنه. مثلاً من ازش می‌خواستیم با کسی دوست بشه و بعد بیاد پیش من تا با من به اون فرد خیانت کنه. اما این رو نمی‌تونست هیچ‌وقت. در صورتی که شاید از چوک^{۱۲} و گگ^{۱۳} و اکستریم شدن^{۱۴} سکس دهانی تا چند روز گلو درد می‌گرفت و با لذت از گلودردی که بهش دچار شده صحبت می‌کرد.

در مورد نگار به چیزی که وجود داشت این بود که خیلی اون بخش انجام دادن کارهایی بود که شاید همیشه واسمون معمول نیست و چون اعتمادبه‌نفس به نسبت کمتری داشت از این که من در نقطه‌ای بهش علاقه نشون بدم خیلی لذت می‌برد و مثلاً در جاهای عمومی مثلاً در سالن سینما. به سانس‌هایی خلوت بود و فقط خودمون بودیم و اونجا من بهش دستور می‌دادم و اونم گوش می‌داد. از خودارضایی بگیر تا فورس‌فیدینگ^{۱۵} و به تمایلی وجود داشت که اون نافرمانی کنه و من تنبیهش کنم و تنبیه به این شکل بود که مثلاً من به بار تنبیهی که تعیین کرده بودم این بود که کتاب‌های کتابخونه رو خالی کرد به ترتیب حروف الفبا مرتب کرد چید دوباره. اما کاملاً لخت. کاری بود که سریع انجام شد اما محتواش دقیقاً همون چیزی بود که باید اتفاق می‌فتاد. این که تو نافرمانی می‌کنی در عوضش به دستوری می‌گیری. این اواخر حتی چندتا خلاقیتی به خرج داده

۱۱. وکس‌پلی (wax-play): فعالیتی در BDSM که فطرات داغ شمع روی بدن دیگری چکانده می‌شود.

۱۲. چوک، choking (چوک کردن) به معنی فشردن گلو و مسدود کردن راه تنفسی به حالت خفگی.

۱۳. گگ (gag): وسیله‌ای (بعضاً شبیه یک توپ) که به دهان بسته می‌شود و امکان صحبت کردن را از فرد سلب می‌کند.

۱۴. شدید شدن

۱۵. فورس‌فیدینگ (force-feeding): به‌زور غذا خوردن به کسی

بودیم، مثل اسکات با وسایل به حالت تعادل که جالبه خیلی خوب شده بود توش. که حالتیه که با زانوهای خم می‌ایستی، دست‌ها به دوطرف، وسیله توی دست‌ها، یه چیزی هم می‌تونه روی سر باشه که تعادل رو تعیین کنه. در این حالت اینا همراه باهاش چیزی که مهمه نادیده گرفته. وقتی فرد داره این کارو انجام می‌ده من باید به کارهام برسم طوری که انگار اصلاً وجود نداره. اذیت شدنش. عرق کردنش. خسته شدنش. هیچ کدوم. خیلی از بخش‌های قضیه این بار روانی روشه و این بار روانیه که تاثیر می‌ذاره.

قبل‌تر از این، جایی بود که من برای اولین بار به این باور رسیدم که من باید متفاوت از یه سکس‌لایف عادی داشته باشم. به نظر من ما اگر بتونیم خیلی از ابعاد روانی‌مون رو با پارتنرمون برطرف کنیم واقعاً عین تراپیه دیگه. با کسی داری تراپی می‌کنی که می‌دونی اگه اون زخم رو بهش نشون بدی توی اون زخم انگشت نمی‌کنه. یه دختری بود به اسم سحر و دختر آسیب دیده‌ای بود. پدر نداشت. به من می‌گفت پدر. ددی^{۱۶} هم نه. شاید هفته‌ای ۲-۳ روز میومد پیشم. خیلی محبت‌طلبی داشت. اون موقع اوایل دهه ۲۰ زندگی بود. خیلی ازم حرف‌شنوی داشت. لایف استایلش روی غصه خوردن و افسردگی بود ولی وقتی به حرفم گوش می‌داد هم حال خودش بهتر بود چون انگار نیاز داشت یکی بهش جهت بده و هم خب همیشه



در جهتی نگهش می‌داشتم که حالش بهتر باشه. وقتی خونه گرفتم ۷-۸ ماه از رفاقتمون می‌گذشت. سومین روزی که اومد خونه‌م ما با همدیگه خوابیدیم. اون موقع توی اون سن این‌قدر برام راحت نبود مثل الان. این‌قدر رو نبود روحیه ما که حرف بزیم و به توافقی برسیم و جنس رابطه‌مون رو تعریف کنیم و بعد بخواییم. یه چیز تصادفی‌تری بود توی اون سن. یادمه بعد از این که میک‌لاو کردیم جلوم نشست و من بهش گفتم بیا بریم سمت اتاق و چهار دست‌وپا اومد و چوکر گردنش بود. من از یه طناب شیرینی که اونجا بود زدم به چوکرش و کشوندمش دنبال خودم. وقتی رسیدیم توی اتاق انگار اون رول برای اولین بار به من وحی شد و من تمام چیزایی که خونده بودم توی داستانا، همیشه اون داستانا‌ی خشن‌تر جذی‌م می‌کرد، همین‌طور پورن‌هایی که دیده بودم همه‌ش دونه‌دونه توی ذهنم ناخودآگاهم طوری ثبت شده بود که اون روز من توی یک‌ونیم ساعت سه بار ارگاسم شدم و باورم نمی‌شد چه اتفاقی رخ داده. از بعدش تا مدت یک ماه داستانون همین بود. بعد تمام داستانا فیلما همه‌چیو با هم مرور کردیم. و داشتیم وارد یک فازی می‌شدیم که خیلی عجیب بود و کاملاً به مدت فکر کنم هفت ماه داستانا ما ادامه داشت.

من به این آدم به زور می‌خواستم لایف‌استایل یاد بدم. زندگی کردن یاد بدم. ولی متأسفانه با زور شکل نمی‌گیره. حرف‌شنوی و چیزایی که داشت بیشتر باعث شد من خودمو بشناسم تا اون خودشو. فکر می‌کنم الان اون چیزی که با هم کشف کردیم رو ادامه نداد برای خودش. چیزی که وجود داشت اونجا این بود می‌رفتیم دونه‌دونه کتگوری‌ها^{۱۷} رو مرور می‌کردیم و می‌خوندیم و امتحان می‌کردیم. اولین بار بود با فردی مواجه شده بودم که ده از ده چیزایی که دوست داشتم تجربه کنم رو تجربه می‌کردیم. چیزی که خیلی برام جذاب بود همه‌ی سکسمون آنال و اورال بود و سکس واژینال نداشتیم و ویرجین^{۱۸} بود و موند. و توی آنال اسکوئرت می‌کرد انقد براش

۱۷. کتگوری (category): منظور دسته‌بندی ژانرهای مختلف (در سایت‌های پورن و...)

۱۸. ویرجین (virgin): باکره

اسکوئرت (squirt): ترشح ناگهانی مایعی از واژن در نزدیکی زمان ارگاسم

جذاب بود و اولین بار بود منم می‌دیدم و برام پشم‌ریزون بود اون صحنه. همه اینا کنار هم خیلی منو روشن کرد که چه اتفاقی داره میفته توی ذهنم ولی خیلی گذشت که ارتباطش رو با دنیای بیرونم و خشمم فهمیدم. هنوز هیچ خودشناسی‌ای نداشتم توی اون بازه.

در رابطه با سحر هم چیزی که وجود داشت فکر می‌کنم بخش بزرگیش این بود که من ددی بودم و ددی بودن به معنی بزرگ بودن، مستر بودن، صاحب بودن و اسم ارزشمند می‌شد ولی چیزی که وجود داشت این بود که اون عبادت‌گر من بود. منو می‌پرستید. وقتی من توی اون جایگاه قرار می‌گرفتم که ازم قدردانی می‌شد به خاطر هرچیزی. فکر می‌کنم به خاطر سن و روحیاتم خیلی جذابیت داشت. بعد سحر پت بود، برده نبود. پت بودن با برده بودن یه تفاوت عمده داره.

یکی از چیزهایی که وجود داشت در مورد سحر این بود که ما چیزهایی رو که می‌دیدیم تکرار می‌کردیم. مسئله این بود که الان امتحان می‌کنیم خوشمون میاد و ادامه می‌دیم یا نه. ما دوتا آدمی بودیم که به همدیگه خورده بودیم که این امتحان کردنه واسمون جذاب بود و اون درد کشیدن نقطه مشترک بود. شاید تجربه کردن واسه هر کسی تو اون سن جذاب باشه ولی این که دو نفر با هم تجربه می‌کنن و می‌بینن این بخششون با هم مشترکه و شاید تا قبلش بهش فکر نکرده بودن این باعث می‌شه یهویی اون جذابیه بعد ممنوعه بودنش پر و یال آدم رو بریزونه یهو. در مورد سحر چیزی که برام جالب بود این بود که من برای اولین بار داشتم امتحان می‌کردم که ببینم یه نفر محدودیت‌هاش تا چه نقطه‌ایه. و واسه همین خیلی کارهایی کردیم که شاید بعدش اینطوری بود که این کارو دیگه لطفاً اصلاً نکنیم. بعد اون شاید اولین پارتنری بود که از لفظ ددی استفاده می‌کرد. و تمام مثلاً تحقیرهایی که به وجود میومد و ارزش لذت می‌برد در چیزی بود که من در نقش پدر به روش میاوردم که جذابیت‌هاش باعث می‌شه حساسیت من برانگیخته بشه، اصطلاحاً غیرتی بشم. حالا اون قبل از این که توی نقش باشیم سعی می‌کرد بیچی‌ترین حالتش رو نشون بده و



من مثلاً خیلی لذت می بردم که لباس هاشو پاره می کردم. نه همیشه عادی. به صورت خلاقانه. مثلاً با قیچی. بعد وقتی دارم از این می گم که یک چنین چیزی میاد توی ذهنم خیلی از این کارها دیالوگ نبود راجع بهش از قبل. ما می رفتیم توی نقش، و یه چیزی رو می دیدیم، یه چیز نه معمولاً، یک ساعت محتوا مصرف می کردیم، قبلش بعضی وقتها بعدش این ایده ها توی سرمون می موند و سعی می کردیم ایده ها رو قاطی کنیم با هم و بداهه ازشون استفاده کنیم. هیچ وقت پلن دقیقی نبود از صفر تا صد. شاید یه جاهایی از همدیگه می خواستیم که یه کارایی رو بیشتر انجام بدیم برای همدیگه. مثلاً چیزی که متوجه شدم خیلی توی ارگاسم تاثیر می ذاره فرم نفس کشیدن. از یه مقطعی متوجه شدم که چوک کردن تاثیر بخصوصی روی فرد می ذاره. این در رابطه با حالتی بود که وقتی با یک روسری گردن رو می بندن به جایی که قلاده کردن و بستن که باعث کمبود اکسیژن می شه. این یه کاری بود که خیلی تکرار می کردیم با سحر.

چیزی که توی اون رابطه کلیدی بود این بود که انگار سحر با بازسازی زندگی ای که نداشت به هر شکلی لذت می برد. و به خاطر حس عدم رضایت از خودی که داشت می خواست تنبیه بشه. لیمیتی درونش پوش نمی شد فقط از قالب خودش خارج می شد تا چیزی که می خواد رو به دست بیاره.

رابطه‌ی آخری که وانایلا بود، از نظر داستانی چون رابطه‌ی جذابی بود پیش رفتیم باهاش ولی متأسفانه اصلاً با هم می‌خوابیدیم خوب نبود و این باعث شده بود کلاً نمی‌تونستیم تو اون بخش این آخرا با هم ارتباط برقرار کنیم و مطمئن شدم که واسم ضروریه که پارتنرم در این ابعاد مشترک باشه باهام. از اون موقع تا الان با دوتا پارتنر کوتاهی که داشتم با هر دو نفر راجع به این قضیه حرف زدیم و تایپ همدیگه بودیم. به همون دلیل خوابیدیم. فکر می‌کنم اگه رابطه‌ای هم بعد از این شروع بشه این تمایلات کینک‌ها یه بخش مهم از قضیه‌ست.

من خیلی از کودکیم خاطراتی دارم که دامینیتیوه^{۱۹} و ناخواسته بچه‌های دیگه رو سعی می‌کردم کاری کنم به حرفم گوش بدن دنبالم کنن و توی اون بازی‌ای که داریم می‌کنیم من کسی باشم که جریان بازی رو تعیین می‌کنه. خیلی وقت‌ها هم بازی‌هامون من‌درآوردی بود یا پراجکت^{۲۰} زندگی طبیعی بود. چیزی که یادم میاد خاطره‌ایه که توی خونه‌باغی بودیم با پنج شش تا از بچه‌های دیگه و یه قرار گذاشته بودم که یه کاری رو انجام بدم و یه پولی دریافت کنم. من اونا رو از صبح سرگرم کردم و بردمشون سر کار. در قالب این که من بابام و تو بچه‌ی منی و تو نوه‌ی منی و... و قراره بریم ناهار بخوریم. همیشه واسم جالب بود که بابا بودم توی اون سناریو. اتفاقی که برای اولین بار تجربه می‌کردم و بعدها وقتی بزرگتر شدم تا مدت‌ها این نقش رو برای بقیه هم بازی می‌کردم.

اما خب اولین باری هم بود که درون خودم^{۲۱} manipulation و از طریق اون دامینیشن آدم‌ها رو دیدم. یعنی بعد از اون اتفاق بود که توی روابطم و بعداً توی روابط جنسی این الگو تکرار شد. هر بار آدم‌ها باهام هم‌بازی می‌شدن حتی با اینکه من تعیین‌کننده قانون بازی بودم. به بچه‌ها وعده‌ی خوراکی می‌دادم، یکی رو شیر می‌کردم که باریکلا از این یاد بگیرد، هم اون

۱۹. dominative

۲۰. منظور احتمالاً projection به معنی برون‌فکنی.

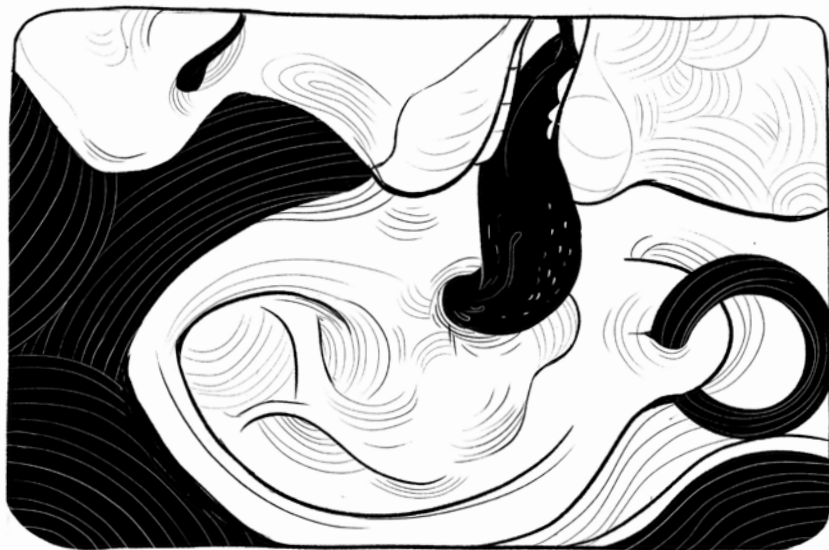
۲۱. دست‌کاری روانی

جوگیر می‌شد هم بقیه رقابتی می‌شدن. جلوتر اعتراض رو سرکوب می‌کردم و معترض رو تنبیه می‌کردم. همینجوری تهنش با جایزه‌های کوچیک و کلی تحسین همه به رضایت کامل می‌رسیدن و توی خاطرات فامیلی به روز بامزه بود که دور هم کار کردیم.

اون موقع سعی می‌کردم این کارو با بازی باهاشون بکنم. بزرگ‌تر که شدم با توان فیزیکی خیلی سعی می‌کردم یه گروه بسازم برای خودم یه گنگ^{۲۲} بسازم. با کانسپت گنگ آشنا نبودم حتی. تصویری داشتم اما نه از گنگ بودن. بیشتر به گروه از دوست‌ها توی ذهنم بود. این که من آدم‌ها رو مجبور می‌کردم کتابی که من می‌خونم رو بخونن، یا آهنگی که من گوش می‌دم رو گوش بدن. همه رو می‌کشیدم داخل دایره خودم و لایف‌استایل‌ها رو شبیه خودم می‌کردم و یه باج‌گیری روانی‌ای هم بود اون وسط. آدم‌ها می‌خواستن رضایت کسی رو به دست بیان که رضایت کامل هم نداره. و تو درگیر این قضیه می‌شی. و من آدمی بودم که هیچ‌وقت رضایت کامل از آدمای اطرافم نشون نمی‌دادم و این ناخواسته بود و چیزی نبود که براش برنامه تعیین کنم. دوستم داشتم. من آدمی بودم که مثلاً بهتر از بقیه می‌دونستم از اینترنت چطوری فیلم دانلود کنم. موزیک دانلود کنم. منابع بیشتری داشتم. بیشتر پیگیر بودم. برای همین مخصوصاً توی راهنمایی از همه بزرگ‌تر و درشت‌تر بودم. هم‌قد و هیکل بچه‌های سوم راهنمایی بودم. دوستی داشتم که به شدت بیش‌فعال بود و دست‌بزن داشت. بغل دستی من بود. ناخواسته ترکیبی شده بودیم با همدیگه که من از نظر روانی آدم‌ها رو اذیت می‌کردم اون فیزیکی. همه دور ما می‌چرخیدن و سعی می‌کردن جزو این دایره باشن. خیلی مسموم بود. الان برمی‌گردم به اون بچه‌ها و عذرخواهی می‌کنم ازشون به خاطر اون رفتارها و اونام درک می‌کنن که آگاهانه نبود. من شاید بتونم الان تایید کنم که ناخواسته واسه منی که توی اون سن رابطه جنسی نداشتم خودش یه جور برطرف‌کننده

۲۲. گنگ (gang): گروهی از اعضا، دوستان یا هم‌تیمی‌ها که معمولاً دست به کارهای خلاف یا خشن می‌زنند.

بود. من که بعداً فهمیدم که به عنوان یک مذكر دایره‌ای از جذابیت‌ها رو شامل می‌شم که آدما خوششون میاد و خیلی هم سخت نیست ارتباط برقرار کردن و اینجور چیزها، از اون موقعیت به بعد تازه داشتم می‌فهمیدم همین که من دامینیتیو برخورد می‌کنم با آدمای اطرافم باعث می‌شه پارتنرم خوشش بیاد. اون قدری دیکتاتورشیپ داشتم که در هر جمعی می‌رم خودم رو اون کاراکتر اصلیه کنم و اون پارتنر منو ترن‌آن می‌کرد و این رفتار ادامه پیدا می‌کرد. تا مدت‌ها این بود تا این که فهمیدم رفتار استانداردی نیست و برای من خوب نیست.



نازنین

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

من تا به حال پارتنری نداشتم و کلاً تجربه نکردم. فقط دوس دارم در قالب رابطه عاطفی عمیق این چیزا رو تجربه کنم، نه صرفاً با یک سکس‌پارتنر. البته اولویت‌م در حال حاضر داشتن یه رابطه عاطفی خوبه نه تجربه جنسی. بعضی چیزا رو مطمئن نیستم دوست دارم یا نه و احساس می‌کنم باید تجربه کنم تا بفهمم.

من سوییچم^{۲۳}، اما بیشتر متمایل به سابمیسویو^{۲۴} بودن. درد کشیدن برام جذابه. مثلاً اسپنک^{۲۵}، شمع یا گیره.

دیسپیلین وضع شدن برام خیلی جذابه، اما فقط در قالب رابطه جنسی، بیرونش اصلاً. این که قوانینی وضع بشه، مثلاً تو باید این کارا رو بکنی، جذاب می‌تونه باشه. مثلاً یک چیزی که خوشم میاد اینه که صرفاً تحریک بشم و همونجا نگاهش داره، و من برای سکس خواهش کنم. فانتزیم اینه که آویزون باشم طوری که پاهام به زمین نرسه. و در اون حالت سکس بخوام و بهم داده نشه.

۲۳. سوییچ (switch) بودن به دوطرفه بودن تمایلات سادومازوخیستی اشاره داره؛ به این معنا که ابعدای از هر دو نقش سابمیسویو (تحت سلطه) و دامیننت (مسلط) برای او دارای جذابیت است؛ چنین شخصی برای مثال ممکن است هم به درد کشیدن و هم درد وارد کردن تمایل داشته باشد.

۲۴. سابمیسویو (submissive) در لغت به معنای مطیع یا تحت سلطه است و در مقابل نقش دامیننت (dominant) یا مسلط قرار می‌گیرد.

۲۵. ضربه‌ای که با دست به بدن (معمولاً در قسمت باسن) زده می‌شود. در یک تعریف بازتر، ضربه زدن با اشیایی با سطح صاف را هم اسپنک می‌گویند.



برعکسش هم فکر می‌کنم برام جالبه، این که کاملاً طرف رو تحریک کنم و نذارم ارضا بشه.

تحقیر شدن برام جذاب نیست.

از بچگی خیلی فیلم می‌دیدم. توی همون فیلم دیدن‌ها بود که کم‌کم متوجه این تمایلات شدم. یه چیزی نبود که یک‌شبه متوجه‌اش بشم. همونطور که سکس [غیر کینک] رو آروم آروم فهمیدم، قضیه‌ی کینک^{۲۶} هم همینطور بود. مثلاً یه فیلمی دیدم پسره رو مبل می‌شست، و دختره رو اسپنک می‌کرد و برام جذاب بود. یا بزرگ که بودم، فیلم Fifty Shades of Grey رو دیدم، اینطوری بودم که چرا دختره بدش میاد. این کارها که خیلی باحاله.

رابطه‌ی وانیلا هم برام جذابیت داره. کینک رو مثل یه بازی می‌تونم کنار رابطه وانیلا داشته باشم.

دوست دارم به عنوان یک ساب^{۲۷} یا care^{۲۸} بشم به صورت عمیقی و اوضاع با این که تحت کنترل نیست در یک سطح عمیق‌تر در واقع تحت کنترل باشه. مثلاً پارتنرم داره تنبیه‌ام می‌کنه. مثلاً اسپنک می‌کنه. مهم اینه که اون لحظه در نهایت اون حس رو بده که تو بدونی که این یه بازیه و یه جورى نزنه که تو بخوای زجر بکشی یا حس کنی عمیقاً از تو متنفره. طوری درد بده که انگار تو قراره لذت ببری. توی رول^{۲۹} این کارو

۲۶. کینک (kink) اصطلاحی کلی برای اشاره به تمایلات جنسی نامتعارف است. در مقابل، اصطلاح سکس وانیلی را داریم که برای توصیف رفتارهای جنسی معمولی، مرسوم یا استاندارد به کار برده می‌شود. این که چیزی در این طیف قرار می‌گیرد، بسته به فرهنگ و تعریف متفاوت است. در یک معنا سکس وانیلی، سکسی به دور از BDSM و فتیش است.

۲۷. ساب، مخفف سابمیسو

۲۸. care شدن: مورد مراقبت قرار گرفتن؛ مراقب یا caring: کسی که به احوالات طرف مقابل توجه و از او مراقبت می‌کند.

۲۹. رول (role) یا نقش: در بخش بعدی اشاره می‌کنیم که فعالیت‌های سادومازوخیستی در بسیاری از مواقع ماهیت بازی‌گونه / نمایش‌گونه دارند. استفاده از اصطلاح رول یا نقش (یا

بکنه. بازیگر خوبی باشه. نه فیک و مصنوعی.

از رول‌های حیوانات بدم میاد. ممکنه چند مدل خاصش رو دوست داشته باشم. بدیش اینه که یه جایی واقعاً احساس می‌کنی حیوان طرفی و شخصیتت زیر سوال می‌ره. مثلاً رول‌های cat woman^{۳۰} رو خوشم میاد ولی این که اسب و فلان نه. به گربه بودن هم به چشم یک بازی نگاه می‌کنم و تا جایی دوست دارم که احساس کنم شخصیت‌ام حفظ می‌شه. دوست ندارم به شخصیتم توهین بشه. و برام مهمه اون‌ها که لیدره^{۳۱} درک کنه تا کجا جلو بره خودش.



«بازیگر» که در ادامه اشاره شده) هم در همین راستاست. در سکس سادومازوخیستی افراد نقش‌هایی می‌پذیرند که ممکن است با نقش‌های معمول و روزمره‌ی آنها کاملاً متفاوت باشد. ۳۰. کت‌وومن یا زن گربه‌ای، در حالت کلیشه‌ای نقاب گربه به صورت، لباسی سیاه و تنگ به تن و شلاقی در دست دارد. البته اینجا مشخص نیست که دقیقاً چه تصویری از زن گربه‌ای مدنظر مصاحبه‌شونده است.

۳۱. رهبر (leader) یا هدایت‌گر

فرید

سن: اوایل دهه ۳۰

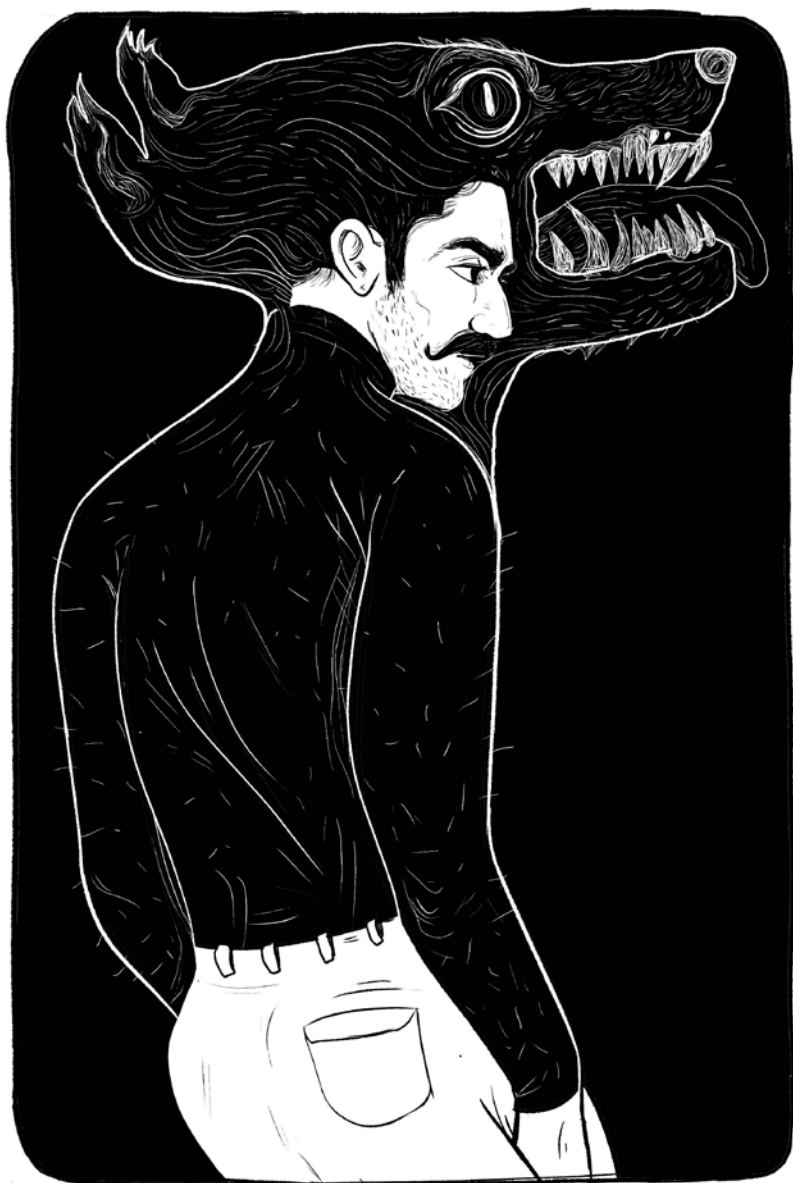
گرایش جنسی: کاملاً هم جنس‌گرا

تمایل به حس درد برام دوطرفه‌ست. هم دوست دارم وارد کنم هم از طرف اون بهم وارد بشه؛ اما سطح‌بندی داره. مثلاً یه خط قرمزهایی دارم که دوست ندارم طرف رد کنه یا از اون حد بیشتر بشه درد یا ضربات. واسه خیلی‌ها فکر کنم اینطوره. برای من سیلی زدن قابل درک نیست. با بدن اوکی‌ام. برای طرفم دوست دارم بزخم آگه اوکی باشه. چوک کردن هر دو طرفه‌ش برام جذابه.

با همه اینطور نیست. مثلاً با کسی که حس عاطفی وجود داشته باشه ممکن فرق بکنه. ممکنه نخوام مثلاً توی صورتش بزخم؛ ولی هر چقدر حس عاطفی باشه بازم رد و بدل کردن درد رو دوست دارم.

آدم دوست داره طرفش بدون حرف زدن متوجه منظورش بشه اما به ناچار آدم مجبوره یکسری خط‌ها رو بذاره. من سخت‌گیر نیستم. آگه خطی معین کردم یعنی اون خط برام خیلی حاده و خیلی اذیت بودم که این خط رو گذاشتم. به‌طور کلی من هر وقت لیمیت‌هامو مشخص کردم برای طرف ضد حال بوده. مثلاً طرفم بگه من سیلی بدم میاد و آگه انجام بدی فلان‌طور تنبیه می‌شی، ولی همچنان واسه‌ی من چون خط گذاشته خوشایند نیست. ولی خودم لیمیت تعیین کنم اوکیه.

مثلاً من دوست دارم سیلی بزخم دوست ندارم طرف لیمیت بذاره و دوست نداشته باشه. از نظر تاپ و بات محدودیتی ندارم اما وقتی تاپم دوست دارم قوانین تاپ بودن رو من بذارم و بالعکس. مثل غالب و مغلوب بودن می‌مونه. دوست ندارم بات باشم و من قواعد رو تعیین کنم. همین که بگم بیا بشین خم شو دراز شو فلان شو. ولی خط قرمزها رو دو طرف می‌تونم مشخص کنن.



کازپلی^{۳۲} رو دوست دارم. رول‌پلی توی ذهنم بوده ولی موقعیتش پیش نیومده. برای خودم دوست ندارم، انگار شخصیت انسانیم میاد پایین.

در سکس اون دردی که می‌کشم از روی تحقیر انگار لذت‌بخشه. با هر ضربه یا الفاظی که به کار می‌بره من مغلوب و مغلوب‌تر می‌شم. انگار که گاهی حتی به لیمیت تجاوز هم شاید برسه. دوست دارم مورد تجاوز واقع بشم. البته که وقتی قبول کردی خودتو در اختیار کسی قرار بدی مورد تجاوز قرار نمی‌گیری واقعاً. وقتی به کسی اعتماد داری تجاوز معنی پیدا نمی‌کنه. من حس تجاوز رو دوست دارم. از اون طرف تا طرف نخواه اوکی نیستم. نه تجاوز کردن نه شدن. فانتزیم هست که توی تخیلاتم این اتفاق واقعاً بیفته ولی واقعیش رو نه نیستم.

عمیق در موردش صحبت نکردم حتی با پارتنرهایی که داشتم. تا حدی که



۳۲. کازپلی (cosplay): لباس پوشیدن و آرایش کردن برای شبیه شدن به شخصیتی خاص (معمولاً شخصیت‌های فیلم و انیمیشن، کمیک یا بازی‌های ویدیویی)

دیدم خودشون دوست دارن تجربه کردم. هیچ وقت نگفتم جلوتر یا بیشتر انجام بده. خودم در نقش تاپ-دام جلوتر رفتم تا حدی که دوست داشتم، مگر این که طرف گفته باشه که دیگه نمی‌خوام. دلیل این که نگفتم این بوده که درک عمیق نداشتن از این موضوع. فشار اجتماعی هم بوده، این که بره بگه به بقیه که این دوست داره بهش تجاوز بشه.

من demisexual ام. تا حس عاطفی نداشته باشم نمی‌تونم سکس کنم. سکس خالی نمی‌تونم. یکی از بهترین تجربه‌هام با کسی بود که هیچ حس عاطفی‌ای نداشتم ولی بعدش حس بدی پیدا کردم.

چالش‌های دیگه‌ای هم بود. مثلاً به دوست‌پسرم از یک شهر دور بود. هتل می‌گرفتیم. توی هتل خب نمی‌شد شلاق زد یا فریاد زد.

توی یکی از محدودترین کشورهای دنیا دارم زندگی می‌کنم و یکی از محروم‌ترین استان‌ها و در یک شهر خیلی محروم. سطح درک آدم‌های اطرافم در این حده که بگم سلام اون بگه سلام من راضی‌ام. این که با یکی حرف بزنم راجع به سادومازوخیسم و درک داشته باشه خودش خیلیه. البته در شبکه‌های اجتماعی راحت‌تره پیدا کردن آدم‌هایی که درک کنن و مرتبط باشن.

وقتی می‌خوام با کسی در ارتباط باشم، این که چنین تمایلاتی وجود داشته باشه، اولویتش قرار نمی‌دم که بگم حتماً باید باشه. ولی اگه طرف اینطوری باشه خب بهتره.

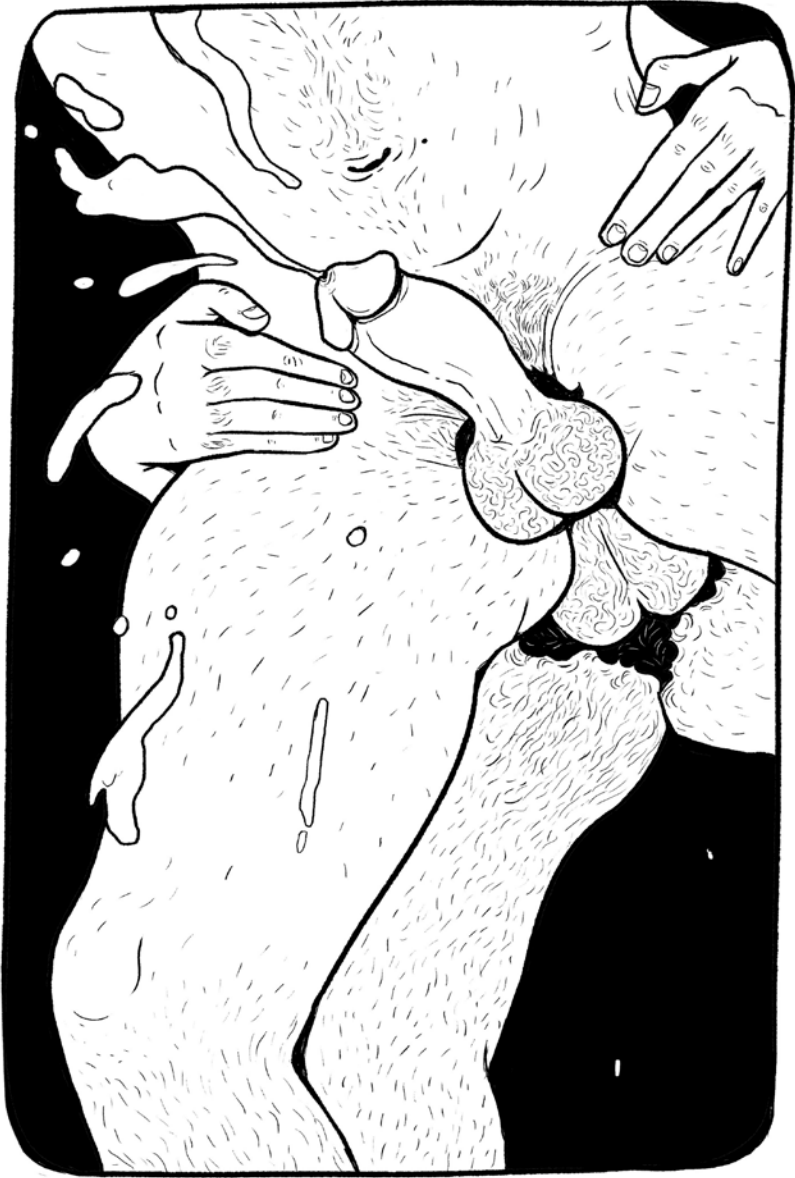
می‌تونم طرف رو به این تمایلات بکشونم با صحبت‌مون. می‌تونم از عمق وجودش بکشم بیرون اگه چنین تمایلاتی داشته باشه و ندونه. آدم‌شناسیم خیلی خوبه. خیلی از آدم‌ها رو فقط با یک نگاه می‌تونم بفهمم. می‌فهمم که بهتره الان بهش بگم یا بعد دو سه بار سکس بهش بگم. یا چطوری بهش بگم. ولی در نهایت بهش می‌گم با توجه به ظرفیتش.

در ارتباط سعی می‌کنم فیتیش‌هاشو بشناسم و فیتیش‌هامو بهش بشناسونم. بعد از اون یه قرارداد ذهنی ایجاد می‌شه. مثلاً یادمه وقتی با دوست‌پسرم بودم اون فقط دام بود و من قبول کردم کلاً ساب باشم چون در دو حالت لذت می‌برم. هرچند گاهی اون حالت‌م فوران می‌کنه ولی می‌تونم سرکوبش کنم.

یه خونه داشت رفتیم اونجا. من یکسری وسایل داشتم که قایم می‌کنم توی خونه‌م. اون وسایل رو با خودم بردم. بار اول با هرکسی استرس دارم که طرف زیادی جلو بره یا کنترلش رو از دست بده. هر انسانی یه خوی وحشی داره. من کازپلی کردم. هارنس بستم. وسایل رو گذاشتم کنارم گفتم شروع کنیم. نگاه کرد. از لحظه‌ای که نگاهش تغییر می‌کنه و حس می‌کنه دامه، لذت شروع می‌شه. در اوج دام بودن حتی وقتی نفسش بهت می‌خوره یا با بینی روی صورتت نفس می‌کشه انگار انرژی از آدم فوران می‌کنه. من دوست دارم چوک بشم. همون حالتی که آدم خفه نمی‌شه ولی یه فشار روت هست. منو می‌زنه یا می‌گه زبونت رو بیار بیرون می‌مکه.

من بوسه خوشم میاد ولی نه توی سکس. اگه هست وحشیانه باشه. از اونا که می‌گه دهنتم رو تکون نده، باز کن مثلاً من ببوسم. فیتیش اصلیم روی گردن و سینه‌هامه. وقتی می‌بینم لذت می‌برم گاز می‌گیره که تبدیل به درد بشه. یا کبودی رو دوست دارم چون یه مارکیه که اون گذاشته روی من و متعلق به اونه.

دوست دارم آویزونم کنه طوری که نتونم کاری کنم. دست‌هام رو به سقف آویزون کنه. اون هرکاری دوست داره بکنه. اون فکر می‌کنه داره لذت می‌بره و لید می‌کنه ولی اوج لذت من توی ساب بودنه. بعد دست‌هامو باز می‌کنه. دوست دارم اون طوری که دوست داره بگه بیا بشین جلوم زانو بزنی برام بخوره. من اون طوری که اون لذت می‌بره براش بخورم. خودم از خوردن زیاد لذت نمی‌برم خنثی‌ام نسبت بهش ولی بدم هم نمیاد. دوست دارم ببینم که اون داره لذت می‌بره. دوست دارم یه وقتایی بگه فقط دهنتم رو



باز کن خودش عقب جلو کنه چون حس می‌ده که داره ازم استفاده می‌شه.

پوزیشن سرپا و داگی رو دوست دارم. دوست ندارم بدون آمادگی کاری رو انجام بده توی اینترکورس. دوست دارم اول آروم باشه تا جا باز کنه. بعدش واسم مهم نیست. هرچقدر می‌تونه تند باشه. گردنم رو بگیره. دامپ و پامپ خیلی لذت می‌ده. گاهی تا این حد که به خودم گاهی دست نمی‌زنم و ارضا می‌شم. دوست دارم دستامو بگیره از پشت. اون قشنگ حس کنه من سابم و حس قدرت داشته باشه. دوست ندارم حس کنه من دارم لذت می‌برم. دوست دارم حس کنه من دارم زجر می‌کشم.

می‌تونه بهم سیلی بزنه. به پشتم یا پاهام بزنه. یا از چرم استفاده کنه. ولی چیزایی که استخون رو درد میاره دوست ندارم.

در بچگی خیلی بولی^{۳۳} شدم. از پسرهایی که اذیتم می‌کردن متنفر بودم ولی یه حس هم داشتم که از قدرتشون خوشم می‌ومد. انگار که رئیس بودن. قوی بودن. بقیه روشون حساب می‌کردن. وقتی اذیتم می‌کردن اذیت می‌شدم؛ مثلاً وقتی کتکم می‌زدن یا تحقیرم می‌کردن یا پشت سرم حرف می‌زدن با اینا اذیت می‌شدم، ولی وقتی باهام حرف می‌زدن و تحویلیم می‌گرفتن و هم‌گروهم می‌کردن، خوشم می‌ومد. من همیشه دوست داشتم باهاشون دوست باشم.

بابام مادرم رو کتک می‌زد. دلم براش می‌سوخت. حس هم‌دردی براش داشتم. توی مدرسه اونطوری. توی خونه اینطوری. حس معصومیت و آدم خوب بودن، نه تحقیر شدن لزوماً، واسم لذت داشته. این که همیشه طرف مظلوم باشم. بعضی وقت‌ها کنار اونایی که بولی می‌کردن بقیه رو، منم با اون بولی‌ها همراه می‌شدم.

تا مدت‌ها در وجودم داشتم [این تمایلات رو] ولی نمی‌دونستم قضیه از

۳۳. بولی شدن (bullying): مورد زورگویی قرار گرفتن

چه قراره. مطمئن نبودم در موردش. اولین باری که در مورد BDSM فهمیدم در دسته‌بندی پورن‌ها بود. حتی سرچ کردم کلیپ تجاوز. قبل‌تر تو گوشی بچه‌ها می‌دیدم حالم بد می‌شد. تجاوز به دختر حالم رو بد می‌کرد. ولی تجاوز به پسر یه جورایی لذت‌بخش بود. یکم عذاب‌وجدان دارم از دیدنش. خودم رو جای هر دوشون تصور می‌کنم.

تجربه اولم سکس‌های متوسط و آرومی بود و صرفاً حس عاطفیه مهم بوده برام. یه بالانسی بین حس عاطفی و جنسی هست. شاید کسی که حس عاطفی دارم بهش، یه بغل ساده کفایت کنه. اگه جنسی باشه فقط باید اون‌جوری باشه که می‌خوام.



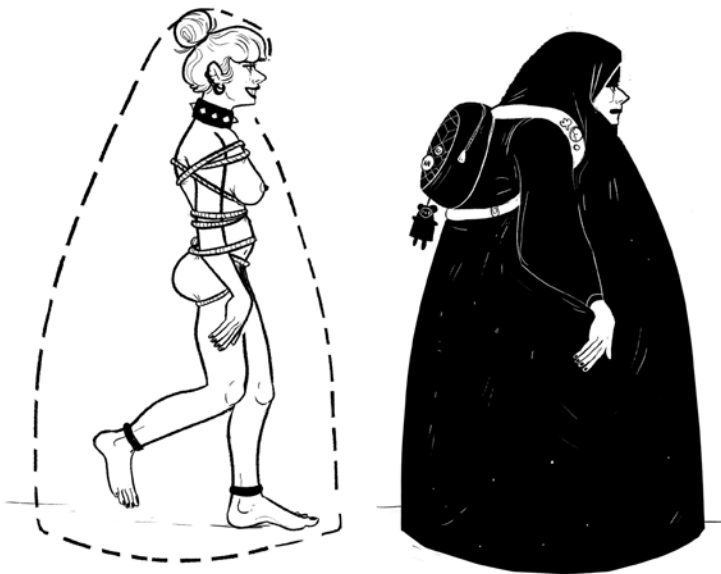
ترنم

سن: نزدیک ۲۰ سال

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به‌طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

قبلاً به این تمایلات زیاد فکر می‌کردم و اذیتم می‌کرد. اخیراً سعی می‌کنم کمتر بهش فکر کنم. یک سال و نیمه که پیش یک تراپیست می‌رم اما پیش تراپیستم هم کم‌درباره‌ی این تمایلات صحبت کردم.

خانواده‌ی مذهبی، بسته و محافظه‌کاری داشتم. خودم رو آدم جنسی‌ای می‌دونم. همیشه هم اینطوری بودم. فقط قبلاً نمی‌دونستم چیه. وقتی چهار پنج سالم بود و هیچ ایده‌ای حتی در مورد فرق دختر و پسر هم نداشتم، فکرهای جنسی داشتم که همین شکلی بودن که الان هستن.



به فامیل داشتیم. توی کتاب علومشون عکس آناتومی بدن انسان بود. بعد من فکر می‌کردم اندام‌ها به هم پیوسته‌ست و از هر جای بدن دست کنی داخل می‌رسی به هر اندامی که بخوای. بعد فانتزی اینو داشتم که بچه‌ای هستم که دزدیده می‌شم و دست و پاهاش بسته‌ست و کلیه‌ش رو می‌خوان دربیارن و بفروشن. یا یک دختر خوشگل هستی که یکی میاد می‌بردت و باید بهش خدمت کنی و کاراشو انجام بدی یا اندام‌هاتو درمیارن. از یه جایی به بعد فکر می‌کردم اینا فکرای بدی‌ان و گناه داره و سعی می‌کردم فکر نکنم بهشون.

همه‌ش منتظر بودم یه فیلم ببینم از روش فانتزی بسازم. حتی CD فیلم‌ها رو گم و گور می‌کردم از قصد که نبینمشون. از صحنه‌های وحشتناک کارتونها وحشت می‌کردم ولی بعد توی فکرام ازشون لذت می‌بردم. یا هم وحشت می‌کردم و هم لذت می‌بردم همزمان.

حتی شنیده بودم آینه‌ی اتاق پرو لباس‌فروشی‌ها اون طرفش اونا ما رو می‌بینن. از فکرش لذت می‌بردم. الان هم بدم نمیاد موقع سکس یکی نگاهم کنه، اگرچه پیش نیومده، ولی حالت ایده‌آلم هم نیست.

از چهارده پونزده‌سالگی کارای جنسی می‌کردم. از شونزده‌سالگی سکس داشتم ولی هیچ‌وقت اون چیزی نبود که می‌خواستم. سکس‌چت می‌کردم بیشتر و خیال‌پردازی می‌کردم. کسی که از شونزده تا هجده‌سالگی باهاش بودم کاملاً تیپیکال بود. برعکس من بود. ارضا نمی‌شدم. احساس می‌کردم مشکل از منه. چون خوشگل و خوش‌هیكل هم بود و اینطوری بودم که خب پس واقعاً مشکل از اون نیست. در تنهایی خودم هم ارضا نشده بودم. حتی با پورن.

فکر می‌کردم مشکل منه و به تراپیستم هم نمی‌تونستم بگم. به این نتیجه رسیدم که باید بگردم و کسی رو پیدا کنم که کارای منو دوست داشته باشه. یه تایمی با هر کسی می‌خوابیدم. حتی با اون‌ی که به نظر همه خیلی



خوب بود خوابیدم و باز ارضا نمی‌شدم. خیلی تحریک می‌شدم ولی ارضا نمی‌شدم. دیگه خیلی ناامید شده بودم. اتفاقی اومدم وارد به رابطه شدم و بهش هم گفتم ببین من اینطوریم که ارضا نمی‌شم. سکس کردیم و ارضا هم نشدم. ولی به قدری رابطه‌ی خوبی بود و حس خوبی داشتم بهش که یک هفته بعدش به پورن دیدم و برای اولین بار ارضا شدم. این یک نقطه عطف بود برام.

یک سال کم‌تره که همو می‌شناسیم و ازم ۷ ماه بزرگ‌تره. اون آدمای دیگه‌ای که قبل‌تر باهاشون رابطه داشتم همه به مراتب ازم بزرگ‌تر بودن. با هم لانگ‌دیس‌تنس^{۳۴} بیشتر ولی اون میاد پیشم به وقتایی. کمتر از ده بار حضوری با هم بودیم. تمایلات مشترکی داریم. قبلش صحبت نکرده بودیم و نمی‌دونستیم چنین اشتراکی هست. ولی به وایبی گرفته بودم. توی مهمونی همو دیدیم. کل مدت به هم نگاه می‌کردیم ولی حرف نمی‌زدیم. تا



۳۴. رابطه لانگ‌دیس‌تنس (long-distance) یا رابطه از راه دور به رابطه‌ای گفته می‌شود که طرفین به لحاظ جغرافیایی از هم دور هستند.

این که داشت سیگار می‌کشید من ازش سیگار خواستم. می‌تونست سیگار رو بده دستم. یا می‌تونست دستش رو بیاره جلو و بذاره روی لبم. ولی کاری که کرد این بود که در حالی که دستش رو گذاشت روی گلوم سیگار رو گذاشت روی لبم. یعنی یه طوری گلوم رو گرفت و سیگار رو گذاشت روی لبم. همونجا احساس کردم این خوب منو می‌فهمه.

من آدمیم که در زندگی روزمره خودم رو از یه عده دیگه بالاتر و بهتر می‌دونم. دیسپلین رو در مقابل کسی دوست دارم داشته باشم که در بیرون از فضای جنسی هم اون آدم رو باهوش‌تر و بالاتر از خودم بدونم. چون آدم داره وقتی خودش رو به کسی می‌سپاره و به یک چیزی می‌گه چشم همزمان می‌دونه که اون آدم طرف ناجوری نیست و داره بهت اهمیت می‌ده و دوستت داره و نمی‌خواد واقعاً چیزیت بشه.

من کلاً آدم دستوربگیری هستم. مثلاً یه چیزی رو که ازم خواسته اگه انجام ندم ممکنه بزنه تو گوشم. بعد تنبیه می‌شم تا انجام بدم، ولی در نهایت دوست دارم که انجام بدم. یعنی اینطوری نیست که اصلاً دوست نداشته باشم. دوست نداشتم جزوی از بازیه. تا حالا پیش نیومده یه کاری رو ازم خواسته باشه و عمیقاً دوست نداشته باشم - حتی ممکنه کار ایده‌آلم نباشه. ولی توی اون فضا دوست دارم.

درد هم همینطور. تا حالا نشده بگم بسه دیگه. وقتایی بوده که به نظرم زیاد باشه ولی غیرقابل تحمل نبوده هیچ‌وقت. از این که احساس می‌کنم بدنی هستم که دست این آدمه و هر کاری بخواد می‌تونه باهاش بکنه لذت می‌برم.

تحقیر هم خیلی جذابه. توی رابطه‌های عادی زندگی هم خودمو قرار می‌دم تو موقعیت تحقیر شدن ولی دوست ندارم وقتی این اتفاق می‌افته؛ اما در فضای جنسی برام جذابه و دوست دارم.

پت بودن رو تجربه کردم. یه قسمتایی از رابطه‌مون اینطوره که من پت

باشم. بیشترش البته اینطوره که صاحب داری. مهم نیست چی هستی. مهم اینه که مال اونی. چهار دست و پا راه رفتن و لیس زدن و کارای دیگه‌ای که به نقشم بخوره رو خودجوش انجام می‌دم. از وسیله‌ها بدم میاد و سانتی‌مانتاله به نظرم. دوست دارم چیزا طبیعی باشه. وسایل روزمره. مثل دست. کمر بند. هرچی اینطوری.

چون آدمای دیگه جواب نداده روم بنابراین برام مهمه کسی که باهاش وارد رابطه می‌شم این تمایلات رو داشته باشه. روزای اول بحثش رو باز می‌کنم.

کیانا

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

هم درد وارد کردن برام جذابه و هم درد کشیدن، ولی درد کشیدن جذابیتش بیشتره. تا حدی که بتونم تحمل کنم دوست دارم.

دیسپیلین تا حدی ترن آفم^{۳۵} می‌کنه. دوست ندارم برده‌ی کسی باشم. دوست دارم کاملاً برابر باشیم. اگه حرفی زده بشه که حس برده بودن بهم بده ترن آف می‌شم. دیسپیلین اگه جایی برام جذاب باشه، اون جاییه که به رفتار غیرکلیشه‌ای و out of the box^{۳۶} کمک کنه.



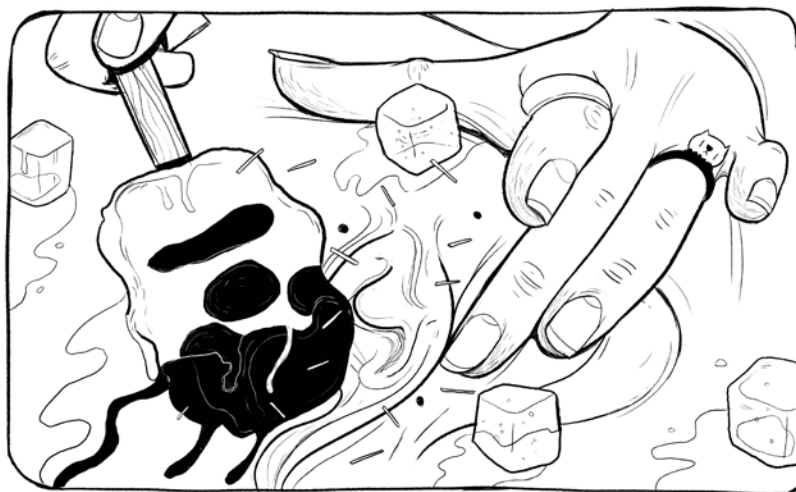
۳۵. ترن آف (turn off) شدن به معنی از دست دادن تحریک جنسی یا به اصطلاح سرد شدن است و در مقابل ترن آن شدن قرار می‌گیرد.

۳۶. out of the box به رفتار یا افکار بیرون از محدوده‌ی امن و معمول گفته می‌شود.

تحقیر هم دوست ندارم. کلاً برابری در سکچوالیته برام مهمه. از این که تنبیه بشم بدم میاد. از این که اون طرف احساس برتری بکنه و حس بشه من کوچیک‌ترم بدم میاد. با این حال اگه چیزی به طرف مقابل حس قدرت بده و تحقیرآمیز هم نباشه برام جذابه.

بداهه‌پردازی برام جذابه. البته اوکی‌ام که واضح بگم چه چیزهایی می‌خوام، ولی دوست دارم یه چیزهایی رو هم نگم تا خودش پیش بره؛ چون نگرانم که ممکنه طرف مقابلم خوشش نیاد. برام جذاب‌تره که قضایا در لحظه خودش اتفاق بیفته.

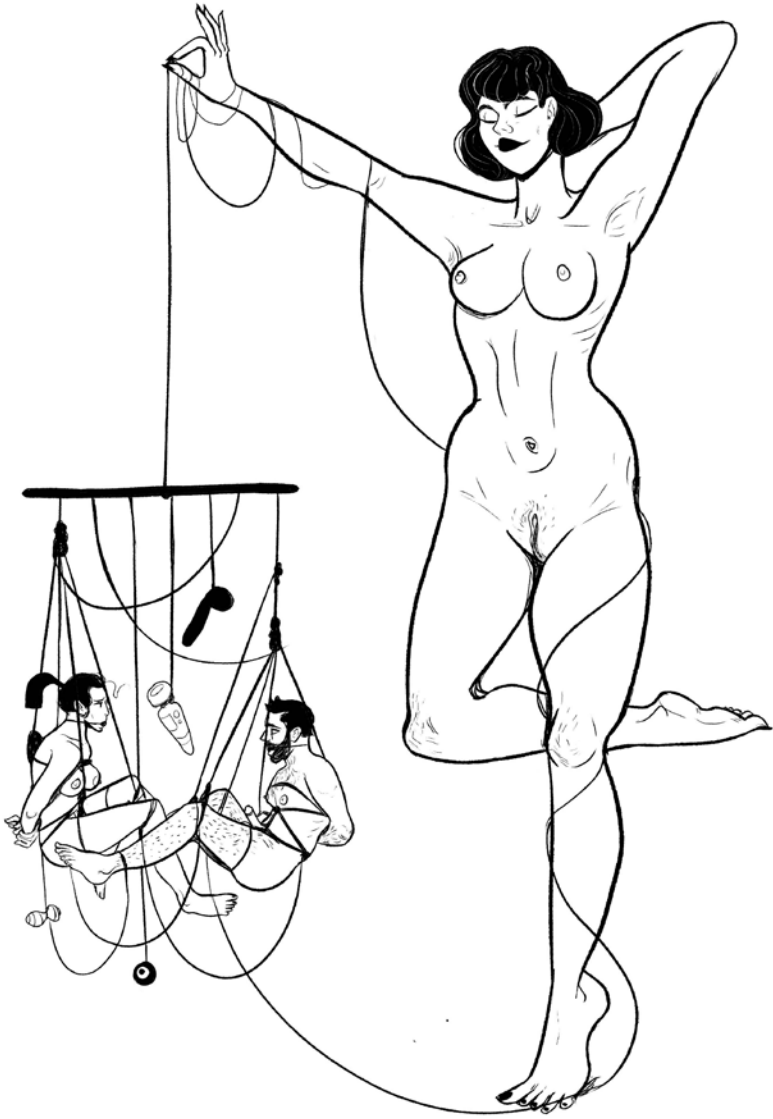
دو مدل متفاوت تجربه داشتیم. یکی با یک آدم ترنس^{۳۷} F۲M. با هم خیلی صحبت کردیم درباره‌ی این که چی می‌خوایم و بعد چیزای عجیبی که فکرشو نمی‌کردیم رو عملی کردیم. کارایی مثل dare کردن^{۳۸} شبیه فایت‌کلاب^{۳۹}. که طرف یک کار چالش‌برانگیزی رو ازت می‌خواد و تو باید انجامش بدی؛ مثلاً تو خیابون



۳۷. F۲M یا female-to-male

۳۸. dare کردن: جرئت‌ورزی

۳۹. اشاره به فیلم سینمایی Fight Club



جلوی پلیس باید منو کیس^{۴۰} کنی یا تو به جای عمومی باهام بخوابی. یا مثلاً با تیغ همدیگه رو زخم می‌کردیم. زخمی شدن رو دوست دارم. درد یا سوزشش برام جذابه. یا با یخ روی پوست هم می‌کشیدیم. این که چشمم و دست و پاهام بسته باشه رو هم دوست دارم.

از بچگی زخممو می‌کندم. با زخم حال می‌کردم. عاشق آمپول و واکسن و چیزای دردآور بودم. استارت عملیش وقتی خورد که با این دوست ترنسم آشنا شدم. قبل از این که اساساً کار جنسی‌ای بکنیم با هم فایت می‌کردیم. بزنی بزنی معمولی. درد این بزنی بزنی برام جذاب بود ولی جنسی نه. با این حال تصور این که در فضای جنسی چطوری باشه برام جذاب بود.

بقیه تجاریم با پارتنرهای مرد بوده که باهاشون معذب بودم. با مردهایی که تجربه کردم، اونا اذیت می‌شدن از تجربه بریده شدن و چیزای دیگه‌ای که دوست داشتم. چیزایی برای اونا جذاب بوده که به نظر من کلیشه‌ای می‌ومده و دوست نداشتم. با این حال چیزایی مثل چک زدن و گاز گرفتن و هیکی^{۴۱} رو امتحان کردم باهاشون. در کل با مردها احساس معذب بود می‌کنم. انگار نمی‌تونم کاملاً راحت خودم باشم و ازش چیزی رو بخوام و اونم کامل درک کنه.

خودم رو دمی‌سکچوال^{۴۲} می‌دونم و اول باید از نظر ذهنی کاملاً به طرف نزدیک باشم. البته اینو فهمیدم که اینطور نیست که وقتی از نظر ذهنی بتونم به یکی نزدیک بشم و باهاش احساس صمیمیت کنم حتماً از نظر جنسی هم می‌تونم. مثلاً بوده که کسی که دوستش داشتم و باهاش می‌خوابیدم ولی دفعات آخر، سکس کردن باهاش دیگه هیچ لذتی برام نداشته. به خودم می‌گفتم همین که اون لذت ببره برام کافیه، اما الان که فکر می‌کنم می‌بینم که کافی نبوده و اینطوری داشتم خودمو گول می‌زدم.

۴۰. کیس (kiss)؛ بوسیدن

۴۱. هیکی (hickey) به رد تیره‌ای که روی پوست در اثر مکیدن باقی می‌ماند گفته می‌شود. هیکی کردن، به معنی مکیدن است که چنین ردی بر جای بگذارد.

۴۲. دمی‌سکچوال (demisexual) اصطلاحی غیررسمی برای توصیف کسی است که فقط در صورت وجود پیوند عاطفی، می‌تواند به دیگری کشش جنسی داشته باشد.



امیرعلی

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

سوییچ‌ام. هم دامیننت هم ساب. درد رو به عنوان تنبیه دوست دارم در رول دام به یکی وارد کنم و در رول ساب بهم وارد بشه. کنترل شدن و کنترل کردن رو خیلی خوشم میاد. اوایل به عنوان ساب بودم، در ادامه خوشم اومد دام هم باشم. شاید هفتاد به سی باشه نسبتش. هفتاد ساب بودن رو دوست دارم سی دام بودن رو.

تو زندگی روزمره نمی‌خوام کنترل کردن رو انجام بدم. فقط تو رابطه جنسی دوست دارم. به عنوان ساب بدم نمیاد همیشه یکم کنترل بشم. مثلاً دستور شنیدن. یا تنبیه. کنار دیوار وایسا. یه چیزی بنویس.

تحقیق در راستای کنترل شدن مثلاً انیمال رول‌پلی^{۴۳} رو که یه جور حس تحقیر می‌ده دوست دارم یا به عنوان furniture^{۴۴} استفاده شدن رو دوست دارم. و این تمایلم هم دوطرفه‌ست.

همیشه می‌ترسیدم که تمایلاتم رو با طرفم مطرح کنم و روابطم همیشه وانیلی بوده. پارسال رابطه‌ای داشتم که وانیلی بود و به طرف گفتم علاقه‌م رو. رد شد. دوست نداشت امتحان کنیم.

اونا هیچ وقت علاقه نداشتن. منم نمی‌خواستم ناخواسته به زور بهشون تحمیل کنم. یکم زیاد می‌شد می‌گفتن بسه. من حدش رو بیشتر می‌خواستم اونا نمی‌خواستن. تو همون مراحل اولیه احساس نارضایتی رو

۴۳. animal roleplay: نقش‌آفرینی حیوانات؛ نقش حیوانات را بازی کردن

۴۴. مبلمان؛ میز و صندلی. در اصطلاح به این معناست که شخص به عنوان یک شیء مورد استفاده قرار می‌گیرد.

می‌دیدم در طرف و تموم می‌شده.

ترسم از اینکه این تمایلات نامتعارف شناخته بشه و عواقبش رو دوست ندارم. روابطم هیچ‌وقت اونجوری که خودم دوست دارم نبوده. هیچ وقت تجربه‌ی ساب بودن رو نداشتم. دام هم نبودم به اون صورت. سعی می‌کردم کنترل کنم ولی نه در اون حدی که دوست دارم. من مشکلی با رابطه وانیلی ندارم ولی خیلی راضی‌کننده نیست.

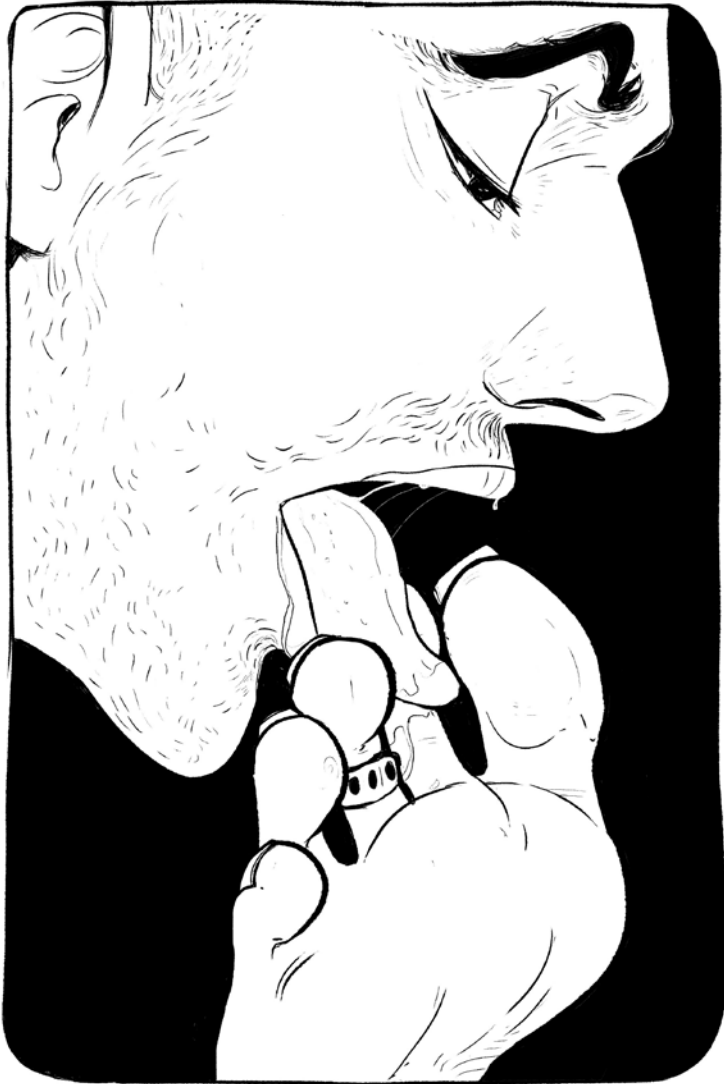
من علاوه بر BDSM فوت فتیش هم دارم. دوستم فهمیده بود و مسخره کرد. باعث شد دیگه به کسی نگم. الان قبول کردم که علایقم رو کم‌کم بگم وقتی رابطه به مقدار پیش رفت.

بچه که بودم نمی‌دونستم؛ ولی بعداً که بزرگ‌تر شدم یادم میاد کوچک‌تر هم که بودم با دوست‌های دخترم موقعی که بازی می‌کردیم علاقه داشتم اون رئیس باشه. یعنی از بچگی بوده این تمایلات. نمی‌دونم منشأش کجاست. بعضی وقتا می‌خونم که می‌گن به تجربه‌های آزار جنسی و اینا ربط داره ولی من نداشتم. مثلاً ده ساله‌م که بود به پا جذب می‌شدم یا توی فیلم‌ها از شخصیت زن‌هایی خوشم می‌ومد که ^{۴۵}evil بودن. بعداً در شبکه‌های اجتماعی فهمیدم که اسمش اینه. تا قبلش فکر می‌کردم فقط من اینطوریم و هیچ‌کس دیگه‌ای نداره.

تو ایران با قوانینی که هست جلوی آدم رو می‌گیره. تو شبکه‌های اجتماعی با افرادی که ^{۴۶}slave هستند یا میسترس آشنا شدم. دنبالش بودم که کسی با تمایلات مشترک پیدا کنم. با افرادی در ارتباط هستم، صحبت کردیم. دوست هم دارم که با بعضی‌هاشون وارد رابطه هم بشم ولی هم اونا و هم من می‌ترسیم. مثلاً از این که شخصیتمون لو بره.

۴۵. شیطان؛ بدجنس.

۴۶. برده



تا مدت‌ها ارتباطمون با شخصیت مجازی مون بوده. بعد یه مدت که یه اعتمادی به وجود اومده برای هم عکس فرستادیم. ولی هیچ‌کدوم به اونجا نرسیده که همدیگه رو حضوری ببینیم.

سیما

سن: اواسط دهه ۲۰

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

به‌طور کلی هم از درد کشیدن لذت می‌برم و هم از وارد کردن، اما بیشتر کشیدن. درد وارد کردن رو تابه‌حال پیش نیومده که تجربه کنم. مثلاً دوست دارم کسی رو اسپنک کنم ولی نکردم چون پیش نیومده.

از بین سه‌تا پارتنری که داشتم، فقط یکی‌شون خیلی واضح قبلش باهام صحبت کرد و گفت من دوست دارم یکسری کارها بکنم و راجع به BDSM حرف زد. بهم گفت اگه نمی‌تونی و دوست نداری بگو و من دوست داشتم. این تنها رابطه‌ای بود که توش تجربه‌ی BDSM داشتم.

یکبار براش پت بودم. سگ. یه قلاده داشتم، و اینکه کاملاً مطیع بودم و صامت. جالب بود برام چون که می‌دیدم اون داره لذت می‌بره باعث می‌شد لذت ببرم. منو با قلاده چهار دست و پا می‌کشوند و دستور می‌داد، ولی چیز عجیبی هم ازم نمی‌خواست. مثل همیشه بود تقریباً. براش ^{۴۷}depththroat می‌کردم یا منو اسپنک می‌کرد یا می‌زد توی صورتم اگه موقع خوردن درش می‌آوردم. البته این کار و کارهای دیگه‌ای از جنس دیسپلین جدی کارهایی نیست که دوست داشته باشم همیشه انجام بدم. دوست دارم دیر به دیر باشه. شاید واسه این باشه که تنوع و کارهای جدید برام راحت نیست، دیر عادت و احساس راحتی می‌کنم، یعنی شخصیتی، یه مقدار محافظه‌کارم و دوست دارم برگردم به کاری که همیشه می‌کنم.

یک بار که دستامو بسته بود، بطری شراب دستش بود و خودش می‌خورد و نمی‌داشت من بخورم، می‌ریخت توی دهنش یا روی شکمش

۴۷. depththroat به معنی فرو بردن آلت تناسلی در دهان به‌طور عمیق و مکیدن آن است.

و مجبورم می‌کرد اونجوری بخورم.

توی دوتا رابطه‌ی بعدیم، بعد از چندبار سکس فهمیدم که خب اونا اصلاً همچین تمایلی ندارند و خیلی احساساتی و یواش و محترمانه دوست دارند دنبال بشه قضیه و منم چیزی نگفتم.

مثلاً توی رابطه‌ی دومم، کارهایی می‌کردم طبق عادت، یا از سر لذت و عکس‌العملی نمی‌گرفتم؛ یعنی برای مثال دستش رو می‌ذاشتم روی گلوم، یا چنگ یا هرچی، و خب ادامه‌دار نبود.

یا توی رابطه‌ی سومم، سعی کردم قبل از هر چیزی به طرف بفهمونم که سکس رو چطوری دوست دارم، مثلاً ببین من گازت می‌گیرم و فلان، ولی خب خیلی نازتر از اینا بود اون آدم. توی این دوتا رابطه خیلی سخت‌تر هم ارضا می‌شدم. و بارها شد که اصلاً نمی‌شدم.

این که این تمایلات در سکس دخیل باشه رو ضروری نمی‌دونم ولی



خب الان برام واضحه که بین این سه تا آدم، دلم واسه سکس با کدوم تنگ می‌شه و بیشتر یادم مونده، با جزییات. یعنی فکر می‌کنم رابطه‌ای که سکسش این چیزا رو نداشته باشه ممکنه کار کنه اما مطمئن هم نیستم.

حس تحقیر هم با یک آدم مشخص در یک رابطه مشخص برام لذت‌بخشه. نگاه از بالا و خودشیفتگی رو دوست ندارم اما خوشم میاد یکی بدونه چی می‌خواد و اعتماد به نفس بالا داشته باشه هم کلاً و هم جنسی.

از اونجایی فهمیدم این تمایلات رو دارم که موقعی که پورن می‌دیدم قبل از حتی اولین سکس، برای خودم جالب بود که مثلاً فقط هاردکورها رو نگاه می‌کردم؛ و واقعاً شانس هم شاید بود، که اولین تجربه‌ی عملی با یک آدم باتجربه بود. اینترکورس اولم هم با اون آدم بود.

کلاً سکس‌های این‌چنینی که داشتم همیشه مرتبط با اینترکورس بوده. یعنی شروعش با هرچی بوده به اینترکورس^{۴۸} ختم می‌شده.

حدی از درد برام جذابه. درد زیاد روی من برعکس عمل می‌کنه و به خاطر نگرانی از آسیب دیدن، بهم اضطراب می‌ده و منو به هم می‌ریزه و نمی‌تونم لذت ببرم. گفته بودم واضح اینو به پارتنرم، و همیشه هم وقتی که از یه حدی بیشتر نمی‌تونستم تحمل کنم می‌گفتم safe.

همینطور اگر احساس نکنم طرف caring^{۴۹} هست احساس امنیت نمی‌کنم پیشش و همه چیز تمومه. همینطور، چون من خیلی بدبینم اصولاً به آدم‌ها، تا شناسم طرف رو و احساس امنیت نکنم، معمولاً علاقه‌ای هم به برقراری ارتباط جنسی این‌چنینی باهاش ندارم.

۴۸. اینترکورس (intercourse): دخول

۴۹. مراقب / مراقبت‌کننده

عباس

سن: اواخر دهه ۲۰

گرایش جنسی: کاملاً هم جنس‌گرا

من bottom یا همون مفعول هستم. توی این پوزیشن درد قسمت عمده‌ای از این ماجراست و برام کاملاً با لذت همراهه. درد زدن هم جذاب به نظر میاد و دوست دارم تجربه کنم؛ منتها پارتنرهای محدودی داشتم و مطرح نکردم باهاشون. می‌ترسیدم قضاوت و طرد بشم.

دیسپیلین خیلی جذابیت داره و یکی از فانترین‌هاش این بوده که شریکم با لباس نظامی باشه. به عنوان کسی که صاحب قدرته. به‌طور کلی دوست دارم پارتنرم رئیس رابطه باشه. این که مطیع باشم لذت‌بخشه.

تابه حال نتونستم اون شکلی که توی ذهنمه تجربه کنم. روابطم هم کوتاه‌مدت بوده بیشترش در حد وان‌نایت‌استند. و حداکثر ۲-۳ بار با یک نفر تکرار کردم. در جامعه ما کمتر تمایل دارن وارد تعهد و رابطه بشن آدم‌ها. اکثر کسانی که دیدم دوست داشتن در حد وان‌نایت‌استند باشه. تو جامعه LGBT ایران فکر کنم اینطوره.

تحقیرم خیلی جذابه برام با این که تجربه نکردم. لذت زیادی میاره هم کلامی هم رفتاری. چیزایی که تو پورن می‌بینم و توی تصویرسازی‌های ذهنی و فانترین‌هاش همراهمه. توی تحقیر یکی از چیزهایی که برام جالبه اینه که یکی روم ادرار کنه. همون گلدن‌شاور. فوت‌فتیش رو هم دوست دارم. تمایلاتم کاملاً یک طرفه‌ست. کاملاً مازوخیستی.

رول‌پلی برام احساس خاصی رو تداعی نمی‌کنه؛ مثلاً احساس خاصی نسبت به پت بودن ندارم.



این که طرف مقابلم هم این تمایلات رو داشته باشه فکر می‌کنم ضروریه. البته نه این که الزاماً هر بار سکس ما اینطوری باشه ولی دوست دارم به صورت تنوع هم که شده حداقل هفته‌ای یکبار یا ماهی دوبار تجربه کنم. اگه دائمی هم باشه استقبال می‌کنم البته.

تا حالا نتونستم مطرح کنم با کسی. همیشه این ترس رو داشتم که اگه مطرح کنم منو طوری قضاوت کنه که اون طرفم از ادامه دادن ارتباط امتناع کنه. توی تجربیات قبلی هم خیلی کم راجع به خواسته‌هام صحبت کردم و با مطیع بودن اون خلاء مطرح نکردن رو سعی کردم پر کنم. اون خلاءای که نتونستم بگم دوست دارم چی رو تجربه کنم، در ازاش به تمام خواسته‌های طرف مقابل گوش دادم.

تا زمانی که در پورن ندیده بودم، متوجه این قضیه نبودم ولی همیشه ته ذهنم خودمو کنار کسی که رئیس رابطه‌ست تصور می‌کردم. وقتی در پورن می‌دیدم فهمیدم خیلی برام جذابه. اولین باری که اینترکورس رو تجربه کردم سیزده سالم بود و خودمو نمی‌شناختم. با یکی از بچه‌های مدرسه تجربه کردم. خیلی کنجکاو بودم و اونم دوست داشت و بهم درخواست می‌داد و منم قبول کردم. خیلی درد کشیدم و از همون موقع احساس کردم دردش خیلی برام آمیخته با لذته. از همون سکس که درد هم داشت داشتم لذت می‌بردم. چندبار بعد با همون آدم بازم تکرار کردیم.

این اولین باری بود که با کسی در این موارد صحبت کردم. واقعاً راحت بودم و خودم رو سانسور نکردم.

صحرا

سن: نزدیک ۲۰ سال

گرایش جنسی: عمدتاً هم‌جنس‌گرا، اما بیشتر از به‌طور اتفاقی دگرجنس‌گرا

درد به‌نظرم بعضی جاها می‌تونه جذاب باشه، اما این مسئله که از اول تا آخر درد باشه خیلی برام جذاب نیست. هم درد وارد کردن، هم وارد شدن، اما با شدت کم. البته همه‌چیز همیشگی نیست، بستگی به اون تجربه داره اما به‌طور کلی طرفدار درد شدید نیستم. اسپنک رو در حدی دوست دارم که جای دستم بمونه روی پوست طرف واسه چند روز.

من ^{۵۰}bi-sexual ام و اگر بخوایم اسم بذاریم روش، یه جورایی gender fluid^{۵۱} ام یعنی اینطوریه که با دخترا تایم و پسرונה و ^{۵۲}masculine و فلان و بهمان با پسرا بر عکس. اینو بر اساس حسم می‌گم.

جذابیت دیسیپلین برام متوسط رو به بالاست. دستور دادن برام جذاب‌تره و با تحقیر هم اصلاً اوکی نیستم.

برای عملی کردن این تمایلات خب ما قطعاً محدودیت زیادی داریم، وابسته به خانواده و جغرافیا. شرایط عملی کردن و تهیه وسایلش و اینا خیلی هموار نیست.

من همیشه برام مهم بوده که طرف مقابلم اوکی باشه با این مسائل. تا جایی که برای اونم جذاب باشه. این که برم تو مخش و اصرار و اینا بی‌معنیه به‌نظرم. شخص باید خودش تمایل داشته باشه. تو حرف‌ها

۵۰. bi-sexual یا دوجنس‌گرا: کسی که کشش عاطفی و/یا جنسی هم به مردان و هم زنان، یا به بیش از یک جنسیت دارد.

۵۱. gender fluid به کسی گفته می‌شود که هویت جنسی او سیال است و ثابت نیست.

۵۲. شخصی با ویژگی‌های منتسب به مردان



معلوم می‌شه و سوال می‌کنی از طرفت. از نظر زمانی هم، قبل از اینکه بخوایم اقدامی کنیم.

رابطه‌ای که این تمایلات توش نباشه رو تجربه کردم. یجورایی کسل‌کننده و کش‌دار بوده اما خب می‌گم همیشه بستگی به مود آدم داره. اینکه انرژی‌ت چطوری باشه. من خودم شخصاً همیشه مود و انرژی‌ت رو ندارم. گاهی هست، گاهی نیست.

تجربه‌ای که به قولی توی فضای BDSM باشه رو با دختر داشتم فقط. علتش هم insecure^{۵۳} بودنم نسبت به پسرهاست. نگاه بالا به پایین دوست ندارم اصلاً و این تو پسر زیاد. این که طرف بخواد استفاده کنه یا اهمیتی نده یا به اصطلاح فکر کنه فلانی رو کردم. این قضیه باعث می‌شه کلاً فاصله بگیرم از سکس با پسر و این باعث می‌شه کلاً موقعیتی نداشته باشیم که بخوایم حالا بیایم حالت‌های مختلف رو تجربه کنیم. با پسر سکس کلاً یه بار داشتم که اونم یه سکس کامل نبود یه چیزی بود که وسطش اینطوری بودم که جمعش کن من برم فقط.

من زود حوصله‌م سر می‌ره. هیچ رابطه‌ی موفقی از نظر خودم نداشتم. رابطه‌ای که با کسی باشه که واقعاً دوستش داشته باشم نبوده. با کسی که وقتی به گذشته فکر می‌کنم لبخند بزنم بگم عجب دورانی بود و این برام خلاء هست. برای همین خیلی برام فرقی نمی‌کرده اون آدمی که باهاش تجربه می‌کنم بار اولیه که باهاشم یا خیلی وقته باهاشم. ولی در کل وقتی یه آدم جدید رو تجربه می‌کنم برام هیجان‌انگیزتره که شاید به این خاطر هیجان‌انگیزه که چون تا به حال اون آدمی که دقیقاً برام خوب بوده رو پیدا نکردم شاید به این خاطر هیجان‌انگیزه که منتظرم در ناخودآگاهم که اون آدمه رو پیدا کنم و می‌خوام ببینم این یکی چطوره. شاید صرفاً چون جدید برام جذابه.

۵۳. ناامن بودن؛ احساس ناامنی کردن

برای وارد رابطه شدن معیار من هیچ وقت این نبوده که گرایش طرف BDSM هست یا نه. ازش استقبال می‌کنم ولی هیچ وقت نبوده. خیلی برام جذاب تره اگه باشه ولی هیچ وقت فکر نکردم که چون این گرایش رو نداره بیخیال این. از شش هفت تا سکسی که با دخترا داشتم دو سه تاش فضای BDSM ای داشته.

در رابطه با یه دختر دغدغی فراهم بودن شرایط رو بیشتر دارم. با پسر احساس می‌کنم وظیفه‌ی اون پسره. ولی خب با دخترا وسیله کم داشتم و تو ایران یا نیست یا گروه. یا این که اون طرف کاملاً آدم مناسب این قضیه نبوده و تا حدی که من دوست دارم دوست نداشته و این که اون کسایی که تجربه کردم باهاشون غالباً منفعل بودن. مثلاً یکی شون که خیلی هم فن درد بود، خیلی ماست بود. چون من جزو تجارب اولش بودم اینطوری بود که اوکی من می‌شینم تو منو بکن. و این رو مخه. برای همین هیچ وقت اونطوری که دقیقاً می‌خواستم اتفاق نیفتاده.

به گذشته و بازی هام و اوقاتم که فکر می‌کنم به این نتیجه می‌رسم نشونه‌هاش از بچگی بود اما این که کی دقیق فهمیدم شاید حدود هفده سالگی. به مرور تو جمعای خودمون، تو فیلما و... در معرض یه چیز خشونت بار قرار می‌گیری و برات جذابه.

خوشم میاد از آدمی که به حرف من گوش بده، این که یکی ذاتاً حرف گوش کن باشه نه. روی حرف من حرف نیاره جذابه. چیزایی مثل این که نرو برو بیا بشین. یکم متفاوت تر مثل این که دستاتو تکون نده یا فلان جور بمون و بعد اگه گوش نده ممکنه یه تنبیهی در نظر بگیرم مثل محرومیت. مثل اینکه ۱۵ ثانیه قبل ارگاسمش ول کنی کلاً.

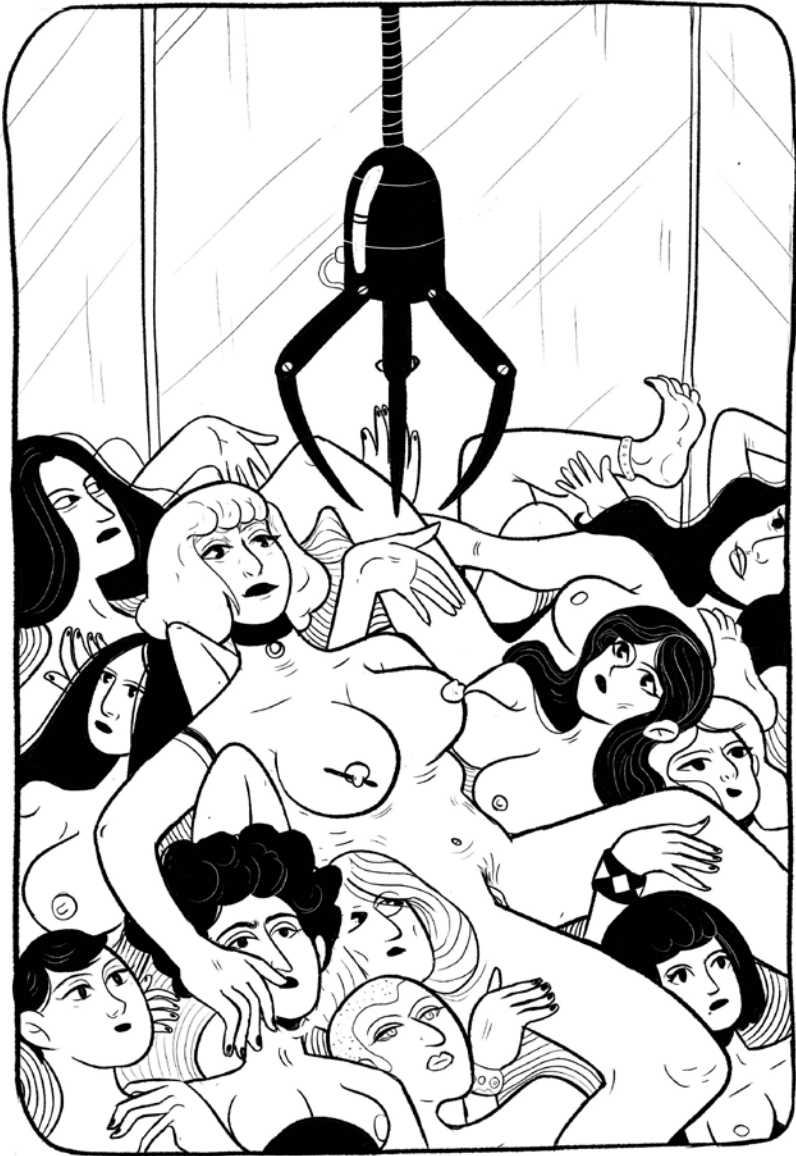
تقریباً نگرانی‌ای به خاطر تمایلاتی که دارم ندارم. خیلی کم. چیزیه که هست. به خاطر وجودش هم تعرض نمی‌کنم به اوقات کسی.



موقع دانشگاه، انتخاب اولم تو ایران شدنی نبود. دوست داشتم برم مدرسه افسری یا مدرسه نظامی. مثلاً دوست داری که بتونی کنترل داشته باشی روی مسائل. ولی من اینطوری هم نیستم که دلم بخواد همه چیز تحت کنترل باشه. اون حساب بردنه جذابه. اون جدیت و دیسیپلین و اون اتمسفری که اونجا هست رو دوست دارم. احساس می‌کنم بیشتر منه. با توجه به این که اونجا یکی هم هست که داره به من زور می‌گه و تو سر من هم می‌زنه، می‌دونم که این می‌تونه از یه طرف خیلی آزاردهنده باشم برام و از طرف دیگه می‌تونه جذابیت‌های خودشو داشته باشه. اگر اون آدمو قبول داشته باشی، مثل یه معلمی که قراره ازش نمره بگیره و درساشو باید پاس کنی، اگر اون معلم هم‌زمان که یه معلم سخت‌گیره اگه دوستش داشته باشی حتی وقتی گیر می‌ده هم برات جذابه. اگه یه آدمی باشه که حرصم رو درمیاره یا فکر کنم این احمق چرا باید بهم دستور بده برام جذاب نیست. ولی اگه کسی باشه که قبولش داشته باشم اینطوری‌ام که هر چی تو بگی. ولی ذاتاً آدمی‌ام که دوست دارم اون حرفه رو من بزنم و بقیه انجامش بدن. تا الان اینطوری تجربه کردم. دوست ندارم شاه باشم بگم تو این کارو کن تو اون کارو کن. دوست دارم آزاد بذارم طرف رو و ببینم اگه من بهت نگم تو چی کار می‌کنی. ولی وقتی بهت گفتم یه کاری رو نکن فقط بگو چشم. در کل هیجان خاصی اونجا هست و فضا رقابتیه، فضا ورزشیه، فضا جنگجوییه، مثل همیشه نیست. یکم حالت بقا داره. البته نمی‌دونم چقدر کلاً در عمل شبیه اون چیزی باشه که توی فیلماشون نشون می‌دن.

در کل ولی هیچ‌وقت سکس برام کامل نبوده. همیشه احساس می‌کنم یه چیزی کمه انگار. شاید یه بخشی به خاطر این که با پسرا نبودم و همیشه فاعل بودم ولی بیشتر احساس می‌کنم شاید به این خاطر که هیچ‌وقت خودمو کامل ابراز نکردم.

در مقابل پسرا دلم نمی‌خواد که خیلی مفعول باشم، با این که تجربه‌ش هم نکردم. به طور کلی آدم تاپی‌ام بدون در نظر گرفتن جنسیت طرف مقابل. همونطور که گفتم احترام خیلی مهمه و اینکه حسِ مصرفی بودن بهم



دست نده و آگه در جهت فان باشه اوکیه واقعاً اما زدن و بددهنی و...
اصلاً خودمم نمی‌کنم اینکارو اما کلاً حسم می‌گه نسبت به پسرا لیمیتد
ادیشنم^{۵۴}. شایدم چون یکم گارد دارم هنوز نمی‌دونم.

سپهر

سن: اواسط دهه ۲۰

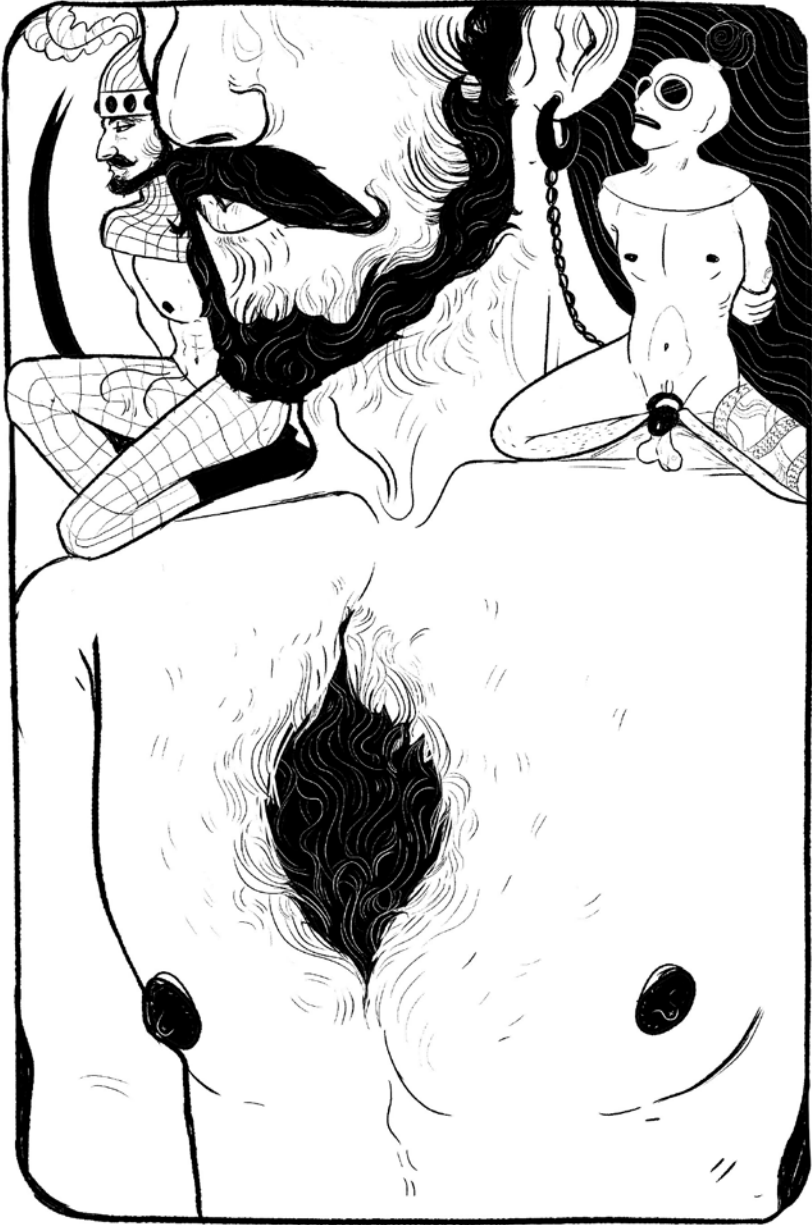
گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

در فضای مازوخیسمی که من دارم یه چیز مهمه. حس اون لحظه. یعنی یه وقتایی دوست داری تنبیه بشی. اگر توی اوج اون حس باشی خب طبیعتاً درد بیشتر، جذابیت بیشتر. یعنی درد در صورتی جذابیت داره که در معنای تنبیه باشه. تنبیه و درد رو تا جایی دوست دارم که ردی نمونه. سرخ بشه ولی بره. زخم نه. ولی به درد وارد کردن تمایلی ندارم.

در مورد دیسیپلین قوانین رو به صورت کلی نمی‌پسندم اما از دستور شنیدن بسیار لذت می‌برم و خب طبق گفته قبلیم تنبیه شدن بسیار لذت میاره برام در شرایطش. و خب بله تنبیه برای سرپیچی می‌تونه نکته جذابی باشه که کلی حس خوب بده.

طبق آخرین صحبت‌هایی که با تراپیستم داشتم زمانی که دچار یه بحران و ناراحتی هستم به شدت نیاز به تحقیر شدن دارم، یعنی اون تحقیر می‌تونه باعث بشه ذهنم نسبت به واقعهای که اتفاق افتاده آرام بشه. البته تحقیر رو فقط در فضای جنسی دوست دارم.

این چیزایی که دوست دارم رو فقط یک بار عملی کردم. که البته یجورایی سرم کلاه رفت. روند خوب بود اما روی پارتنر خیلی حساسم و اون چیزی نبود که معرفی کرده بود. اگر واقعاً جنسیت طرف همونی بود که باید، من خیلی راضی می‌بودم و خوشحال اما این دروغی که گفته شده بود خیلی حالم رو گرفت و ترجیح دادم با شخص بی‌زینسی رابطه برقرار نکنم دیگه. با اون آدم اینا رو تجربه کردم: فوت فتیش. تحقیر کلامی. ضربه به پا. اجبار به



بوسیدن و لبسیدن قسمت های مختلف و پگینگ^{۵۵} که زیاد طولانی نشد.

تجربه‌ی دخول تابه‌حال نداشتم، چون یکسری تضاد شخصیتی دارم ولی تجربه رابطه بدون تمایلات رو داشتم. سکس شامل دخوله من این رو نداشتم اما انواع ارضا کردن رو تجربه کردیم.

با کسی سکس داشتم که مازوخیستی نبود. بعد از چندین مورد اول حسم از بین رفته بود یعنی سکس معمولی انگار هیجانی برام نداشت البته نمی‌تونم قطعی بگم چون خیلی مانع توی رابطه جنسی داشتیم. اگر حسی باشه توش برام خیلی علاقه دارم بهش ولی نمی‌تونم تصور کنم فعلاً که برای همیشه مازوخیسم رو فراموش کنم.

من هفت تا رابطه داشتم و شاید خندت بگیره من یکبار هم برای هیچ‌کدومشون پا پیش نداشتم و دخترها اومدن جلو. من نمی‌تونم ارتباط اولیه رو برقرار کنم و خیلی ضعیفم توش. بخاطر همین چیزی که پیش اومده رو پذیرفتم و خب از این هفت تا فقط یکیشون که آخری بود تمایلاتم رو پذیرفت اما خودش سادیسم نداشت. که این بلندترین رابطم بود و نه ماه طول کشید.

به سه‌تاشون نگفتم کلاً. می‌ترسیدم. احساس می‌کردم من یه چیز عجیبیم تا اینکه با سادومازوخیسم آشنا شدم در هفده سالگی. به سه‌تای دیگه‌شون هم وقتی گفتم خیلی براشون عجیب بود انگار یه موجود فضایی دیدن و این خیلی سخت بود.

من فوت‌فتیش هم هستم. تا سه سالگی همیشه تو پاهای زن عموم بودم. یکی از فتیش‌های معروف جوراب شیشه‌ای سیاهه. من یه تصویر داغونی ازش یادمه ولی یادمه انگار که پاهای ایشون برام اسباب‌بازی بهاش بازی می‌کنم. بزرگ‌تر که شدم دوست داشتم زیر پای زنی بخوابم و

۵۵. پگینگ (pegging): دخول مقعدی یک مرد توسط زن (با آلت مصنوعی)

خیلی مهمه اون زن مادرم نباشه. مثلاً پاهاشو تو بغلت بگیری و ببوسی و همونجا خوابت ببره. تا اینکه چهارده سالگی با اصطلاح فوت فتیش آشنا شدم. اسمشو نمی‌ذارم تحقیر برای اون موقع چون نمی‌فهمیدم چی به چیه ولی الان اگر بهش نگاه کنی دوست داشتم زیر پا تحقیر بشم. برای کودکی همهش مرتبط با پا بوده. تنبیه رو دوست نداشتم اصلاً. فوت فتیش رو البته هیچ‌وقت عملیش نکرده بودم. همیشه فانتزیشو داشتم. جز در رابطه آخرم که چندبار انجام دادم ولی خب وقتمون خیلی کوتاه بود. وقتی که برای سکس یا این چیزها داشتیم نهایت نیم ساعت بود. همیشه یه تماس بود از طرف خانواده‌ش که مجبورش می‌کرد بره. با این دوست‌دخترم فقط فتیش رو امتحان کردیم.

بالتر اومد و SM رو آشنا شدم و یه مدت خیلی شدید غرقش بودم. انواع روش‌های تحقیر و این چیزها که برای خودم مرزهام رو تعیین کردم دیگه این اواخر اینقدر اتفاق برام افتاد که به فوت پدرم ختم می‌شه هی فاصله گرفتم، هی نزدیک شدم تا جایی که همین ماه پیش تصمیم گرفتم تراپی رو شروع کنم.

البته از ۱۷ سالگی یه روان‌پزشکی کمکم کرد و با قرص درمانی شروع کرد اما خب زیاد تاثیر نداشت که ارزش فاصله بگیرم. تراپی خیلی کمک بهتریه.

وقتی عاشق شدم دوست داشتم برای شخصم یه آدم نرمال باشم و شروع کردم به درمان حتی با اینکه دیگه اون شخص خیلی پررنگ تو زندگیم نیست می‌خوام درمان بشم و نرمال‌تر باشم و البته می‌گم تاثیرش رو توی منزوی بودنم کم کنم. چون بخوای نخوای این مازو^{۵۶} توی زندگیت تاثیر می‌ذاره هر چقدرم بگی نه فقط توی رابطه جنسیه. که جتی به خودکشی هم شده منجر بشه. یعنی می‌شه گفت کسی که مازو داره توی شرایط سخت تمایلش به خودکشی بیشتر از آدم عادیه. چون مازو به تو تلقین می‌کنه که تو یه آدم بی‌مصرف و بی‌اراده‌ای و بودنت هیچ ارزشی نداره.

۵۶. مازوخیسم



دوبار سمتش رفتم و خب داروم عوض شد و این تمایل خیلی کم شده.

مازوخیسم در زمان‌هایی منو منزوی و گوشه‌گیر کرده به شدت. دوست دارم تنبیه و تحقیر بشم و فقط یه ارباب داشته باشم ولی این که هیچ وقت نتونستم به طور کامل تجربه‌ش کنم آزاردهندست؛ به علاوه تضاد دارم در شخصیتم. من از طرفی آرزوی یه مرد قوی بودن رو دارم از طرفی مازو و آرزوی تحقیر شدن. اینا خیلی مقاومت می‌کنن روی همدیگه و باعث می‌شه اقدامی نکنم. شاید اگر این تضاد نبود منزوی نمی‌شدم. این اقدام نکردن هم دلایل مختلفی داره. یکی اینکه کلاً ارادم داره نابود می‌شه و بعد توی یه شهر کوچیک هم زندگی می‌کنم که خودش خیلی منزوی کننده‌ست برای منی که در یک شهر بزرگ بزرگ شدم. سه ساله هیچ رابطه جدیدی نتونستم ایجاد کنم و در تلاشم این تمایلات رو حذف کنم.

من نمی‌خوام که تفکرات مازوخیستی توی سکس منفعلم کنه کاملاً یا فقط بخوام تنبیه بشم یا بچسبم به فوت. این تفکرات می‌خوام ازم جدا بشه. اما اینکه پارتنرم روم مسلط باشه رو مشکلی ندارم باهاش. می‌دونی من ارضا شدنم برام مهم نیست. مثلاً مشکلی ندارم فقط پارتنرم رو به روشی که دوست داره ارضا کنم. این یکی از اتفاقات طبیعی برام و اینکه مثلاً پارتنر هر کار یا پوزیشن رو تصمیم بگیره. یعنی دوست ندارم که مطیع محض یا فول سابمیسو باشم اما یه حدیش رو دوست دارم.

وارد رابطه شدن با کسی که تمایلات مکمل منو داره، قبلاً می‌گفتم پرفکت‌مچ^{۵۷} اما الان تردید دارم. می‌گم باید نرمال‌تر باشه اوضاع. ارتباط یه مازوخیست با سادیست شاید فقط چند سال اولش طلایی باشه بعدش دچار مشکلات شدید می‌شه.

فوت‌فتیش بودن طرف خیلی مهمه چون صرفاً اینکه بپذیره دیگه برام مهم نیست باید لذت ببره. دیسپلین هم در رابطه جنسی برام جذابه ولی

۵۷. جفت ایده‌آل؛ بهترین ترکیب ممکن

چون الان تحت درمانم ذهنم تشخیص سخت شده برام که وجودش در
رابطه جنسی برام ضروریه یا نه.

به تراپیستم هم اینقدر کامل نگفته بودم.

مهتاب

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً هم‌جنس‌گرا، اما بیشتر از به‌طور اتفاقی دگرجنس‌گرا

درد کشیدن خودم برام جذاب نیست. اما درد کشیدن پارتنرم در حدی که آسیب جدی نبینه و کاملاً به خواست خودش باشه برام خیلی جذابه. کلاً از این که خون و خون‌ریزی اتفاق بیفته خوشم نمیاد. من حتی کسی رو می‌شناسم که روی کمر بندش میخ می‌ذاره با اون می‌زنه آدما رو. اصلاً این چیزها رو نیستم. توی پورن هم چیزایی که از این ژانر دیدم خیلی شدید بوده به‌نظرم.



این که برام دیسپلین وضع بشه در صورتی که با درد فیزیکی همراه نباشه، جذابه؛ مثلاً این که از ارضا شدنم جلوگیری کنن. در این مورد سوویچم و دوست دارم که خودم هم دستور بدم. درواقع بیشتر تمایلیم به این سمت که خودم دستور بدم. یعنی در کل سوویچ متمایل به مستر بودن هستیم. کلاً هم شخصیت باسی^{۵۸} و دستوردهنده دارم.

دوست دارم پت^{۵۹} باشم. ناز بشم. دم داشته باشم. در ظاهر به آدمای اهمیت ندم؛ یعنی تقریباً به طور کامل برم در نقش یک گربه. تشک گربه داشتن هم برام جالبه. ولی مثلاً دوست ندارم قفس داشته باشم یا دوست ندارم غذام رو روی زمین بخورم چون حس تحقیر می‌ده بهم. حس تحقیر رو دوست ندارم.

تجربیاتم بجز یکی، همه با دخترها بوده. با پسرها راحت نیستم، چون می‌دونم زورشون بیشتره و

این نگرانم می‌کنه. در مورد پسرها دوست دارم طرف دست و پا و چشم بسته باشه. دوست دارم بشینم روی صورت کسی و اون طرف با زبون منو بیاره. اگه با هم رابطه عاطفی نداشته باشیم برام مهم نیست که طرف ارضا می‌شه یا نه یا این که چطوری می‌شه. بیشترین چیزی که دوست دارم اینه که روی کسی ادرار کنم.

شده که دختری رو اسپنک کرده باشم. یا خودم توسط دختری بسته شده باشم و روم شمع ریخته شده باشه.

از اونجایی متوجه شدم چنین علایقی دارم که چیزای روتینی که می‌دیدم برام اون قدر جالب نبود. مثلاً در پورن نظرم بیشتر به چیزای عجیب جلب می‌شد تا چیزای روتین.

۵۸. bossy, ارباب‌منشی

۵۹. پت (pet): حیوان خانگی



وقتی با یکی ارتباط می‌گیرم همون اول گارد دارم که درباره تمایلاتم حرف
بزنم. باید حتماً چند وقتی بگذره و صمیمی بشم. بعد هر وقت اون مطرح
کنه منم پیش رو می‌گیرم و چیزی می‌گم. تا وقتی اون چیزی نگه من
مظلوم می‌مونم.

کلاً این که کیر بره توام برام جذابیت خاصی نداره. امتحان هم نکردم ولی
فکر نمی‌کنم خوشم بیاد. ارضا شدنم همیشه با زبون، دست یا ویبراتور
بوده.



فرهاد

سن: اواخر دهه ۲۰

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

بیرون از سکس از درد خوشم نمیاد. فقط در چارچوب سکس خوشم میاد درد بهم وارد بشه. شدت درد رو می‌سپارم دست طرف ولی طرف آدمیه که بلد نبوده که حرفه‌ای باشه. کسی نبوده که خودش دقیقاً بدونه چی کار کنه. اگه کسی بود که حرفه‌ای بود ممکن بود شدتش بره بالا.

دیسپیلین بد نیست ولی هرچیزی یه حدی داره. قبلش صحبت داشته باشیم و بدونیم حدود رو که چه کارهایی نمی‌خوایم بکنیم. بعدش دوست دارم خودم رو بسپارم.

اولین تجربه‌ای که کردم ایران نبودم. بعدش که ایران تجربه کردم دیدم خیلی‌ها نمی‌دونن. بعداً که بلد می‌شن می‌فهمن این حس توشون هست. مثلاً پیش اومده که یه مدت از آشنایی گذشته و بحث چیزای جنسی شده. اون پرسیده تو علایقت چیه و من گفتم چیه. بعد اون پرسیده اینا چطوره من براش توضیح دادم بعد که متوجه شده اینا چی هست گفته چه جالب من از بچگی دوست داشتم این چیزا رو.

خودم سعی کردم بفهمم چرا چنین تمایلاتی دارم. بررسی کردم که شاید دلیلش در کودکی باشه ولی تهش به نتیجه نرسیدم چرا اینطورم.

از بچگی می‌دیدم علاقه به پا داشتم. بعدها فهمیدم چه خبره. ۱۸-۲۰ سالگی شاید. با پورن شروع شد. بعد سعی کردم امتحان کنم. خارج از ایران که بودم یه دختری بود که آشنا شدیم فقط از بحث فوت‌فتیش^{۶۰} شروع شد و اون یه مقدار جلوتر بردش.

۶۰. فوت‌فتیش (foot fetish): تمایل جنسی به پا

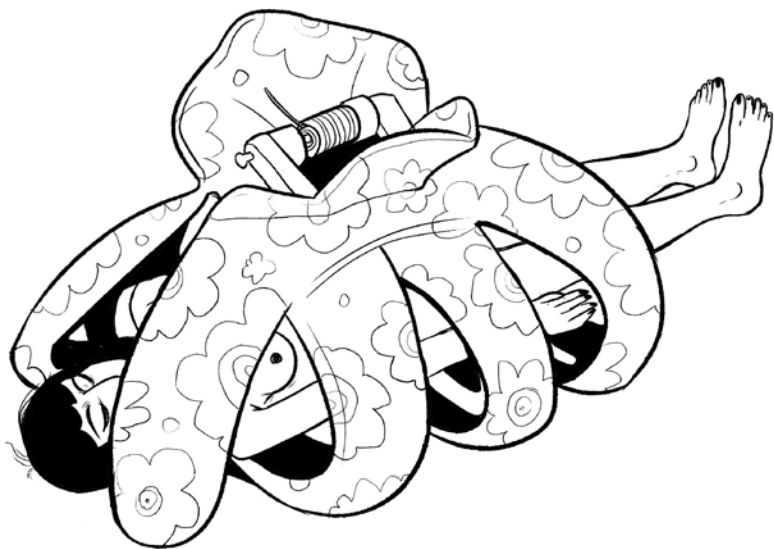
فرشته

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به‌طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

درد خیلی برام جذابه و اگه نباشه ارضا نمی‌شم. فقط درد کشیدن رو دوست دارم. وارد کردن رو نه. گاهی ممکنه پیش بیاد که اون درد بیش از حد بشه. براش کلمه امن داشتیم. مثل قرمز یا حشره.

دیسپیلین زیاد جذاب نیست برام. جذابیتش کمتر از درده. بیشتر کلاً فیزیکی رو دوست دارم. بستگی به پارتنر هم داره. اگه رابطه‌ی عاطفی‌ای



در کار باشه ممکنه دلم بخواد اون قوانین هم باشه. در رول یا پت بودن رو دوست ندارم. پیشنهاد داد بهم گفتم نه. از تحقیر هم بدم میاد. حالت تسلط داشتن رو دوست دارم ولی تحقیر لفظی رو نه. دوست دارم حس کنم طرف نمیخواد کوتاه بیاد. دوست دارم احساس کنم طرف واقعاً میخواد اون کار رو انجام بده. مثلاً بگی نه، اون بگه نه نمی‌شه.

از اولین رابطه جنسیم این تمایلات وجود داشته. برام مهم بود. مدلی که طرف مَستر باشه رو دوست داشتم. صحبت کردیم با هم. کشید به این بحث‌ها. پیشنهاد داد و دوست داشتم امتحان کنم. هجده نوزده سالگی برام فانتزی بود. وقتی عملیش کردم دیگه چیز دیگه‌ای رو نمی‌تونم امتحان کنم. معمولی باشه بهم لذت نمی‌ده.

از بچگی تو خودم حس می‌کردم. یه کارایی می‌کردم مثلاً به خودم آزار می‌رسوندم. مثلاً دستم رو می‌بریدم با چاقو. یا یه چیز تیزی رو توی خودم فشار می‌دادم. یا گل سر و گیره رو می‌ذاختم روی بدنم بمونه برای طولانی مدت. تو هفده هجده‌سالگی مطمئن شدم تمایل دارم.

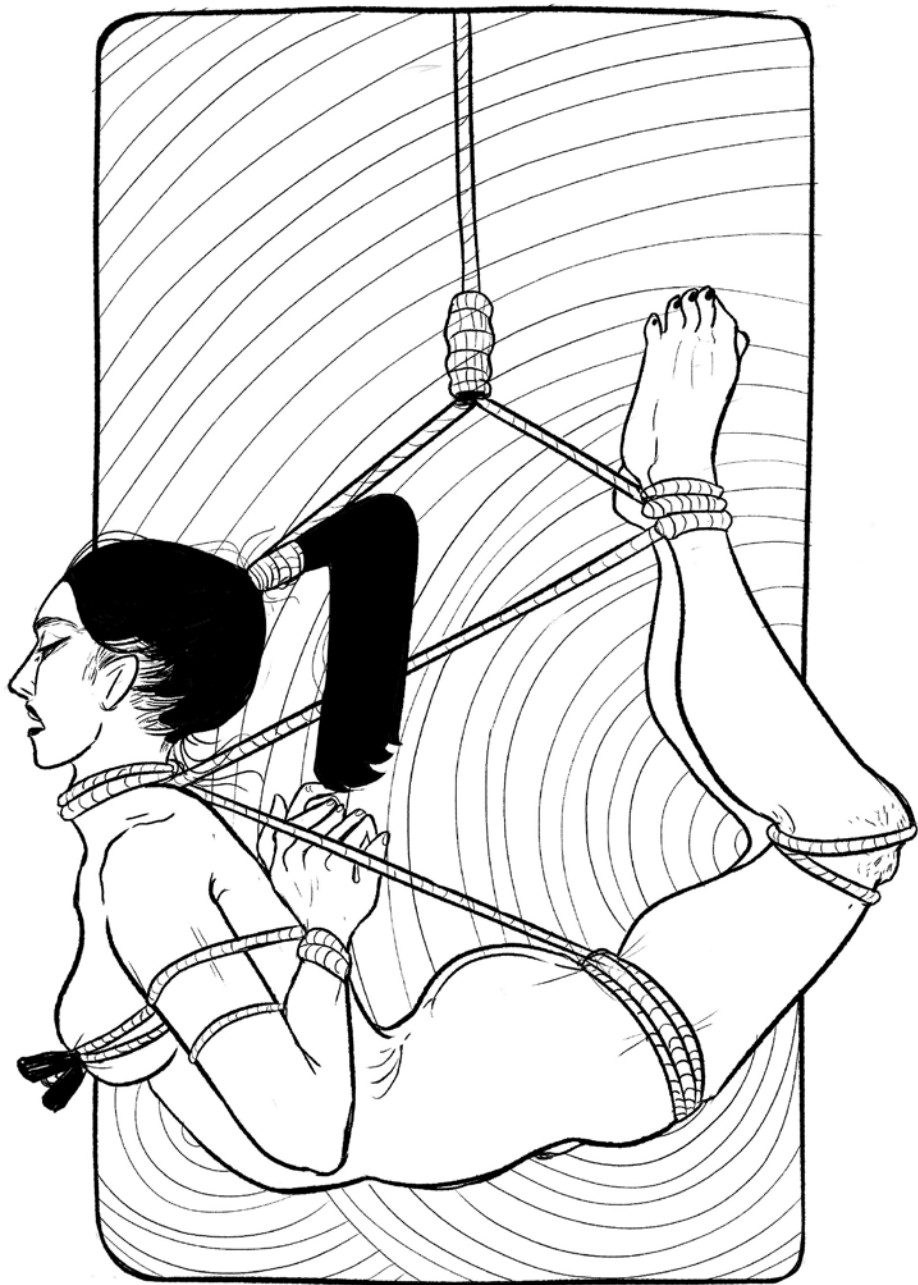
اولین ارتباطم کوتاه‌مدت بود. یکی دو ماه در ارتباط بودم. رابطه محورش سکس بود. رابطه‌های بعدیم بلندمدت بود و عاطفی. توی روزمره‌ی رابطه آدمی نیستم که طرف بتونه بهم توهین کنه. خوشم نمیاد.

کلاً معمولاً نمی‌گم که در لحظه چی کار کنه. قبلش حرف می‌زنم. در لحظه دوست دارم کنترل دست طرف باشه.

بسته شدن رو دوست دارم.

کارهایی که می‌کنیم تهش به اینترکورس می‌رسه معمولاً همیشه.

کلاً با پنج نفر بودم. دوتا شون بلندمدت. یکی شون نزدیک دو سال، یکی شون در جریان. اگه رابطه عاطفی داشته باشیم برام مهمه چی فکر



می‌کنه در لایه عمیق‌تر و براش مهمم. مثلاً دوست دارم بعدش بگه اینجا دلم سوخت برات. ولی اگه در رابطه نباشیم نه برام مهم نیست کلاً چی فکر می‌کنه راجع بهم و اهمیت دارم براش یا نه. در کل ولی برام مهمه طرف قابل اعتماد باشه و تجربه داشته باشه و بفهمه داره چی کار می‌کنه. الزامی نیست که با طرف در رابطه باشم که باهانش سکس کنم ولی ایده‌آلش اینه که در قالب رابطه عاطفی باشه.

با هر آدمی آدم نمی‌تونه راحت چک کنه. پیدا کردن اون آدم مناسب چالش اصلیه. کلاً سخته پیدا کردن آدم مناسب برای سکس و با این فیلتر سخت‌تر هم می‌شه. معمولاً تو اینترنت و سوشال‌مدیا راحت‌تره آشنا شدن.

وسایل برام خیلی جذاب و ایده‌آله. فضای اتاق هم خیلی تاثیر داره. مثلاً یکی بود که اتاق جالبی داشت. به دور از لطافت بودن اتاق جذابه. اون طرف دکوری داشت که مرتبط بود. رنگ دیوارهاش مشکی و قرمز. تختش امکان بسته شدن داشت. همه چیزش خیلی درست و اصولی بود. عین پورن. اون شکلی بود. هم فضا و هم وسایل. من این‌طوری بیشتر بهم می‌چسبه. چون فقط رابطه‌مون حول سکس بود و برای برنامه دیگه‌ای نمی‌دیدیم همو. برای همین آمادگی‌شو داشتم. مثلاً لباسای خاصی می‌پوشیدم. از نظر روانی تاثیر داشت روی اون لذت. خیلی حرفه‌ای منو می‌بست. دوست پسر فعلیم بلد نیست. مثلاً از پشت من رو می‌بست به پا. تسلط کاملاً داشت روی همه چیز. منو بلند می‌کرد می‌داشت روی تخت. و به خاطر حرفه‌ای بودنش بهش اعتماد کامل داشتم و حس نگرانی اذیت‌کننده‌ای وجود نداشت. اولش با آرامش شروع می‌کرد بستن من. بعد شروع می‌کرد زدن. بدون حرف اضافه. تجهیزات هم زیاد داشت. مثلاً وایبراتور داشت. یه چیز دیگه که خیلی دوست دارم ارضاهاش پشت سر همه. و خیلی خوب این کارو می‌کرد با وسایلی که داشت.



جواد

سن: اواسط دهه ۲۰

درد خیلی جذابه. از بچگی بهش رسیدم. درد کشیدن بیشتر. احساسی ندارم نسبت به درد وارد کردن. دیسیپلین خیلی کمتر. زیاد خوشم نمیاد در چارچوبی قرار بگیرم. حسم به تحقیر قبلاً خیلی بود ولی یه بار که لفظی به این سمت رفتیم با یکی خوشم نیومد.

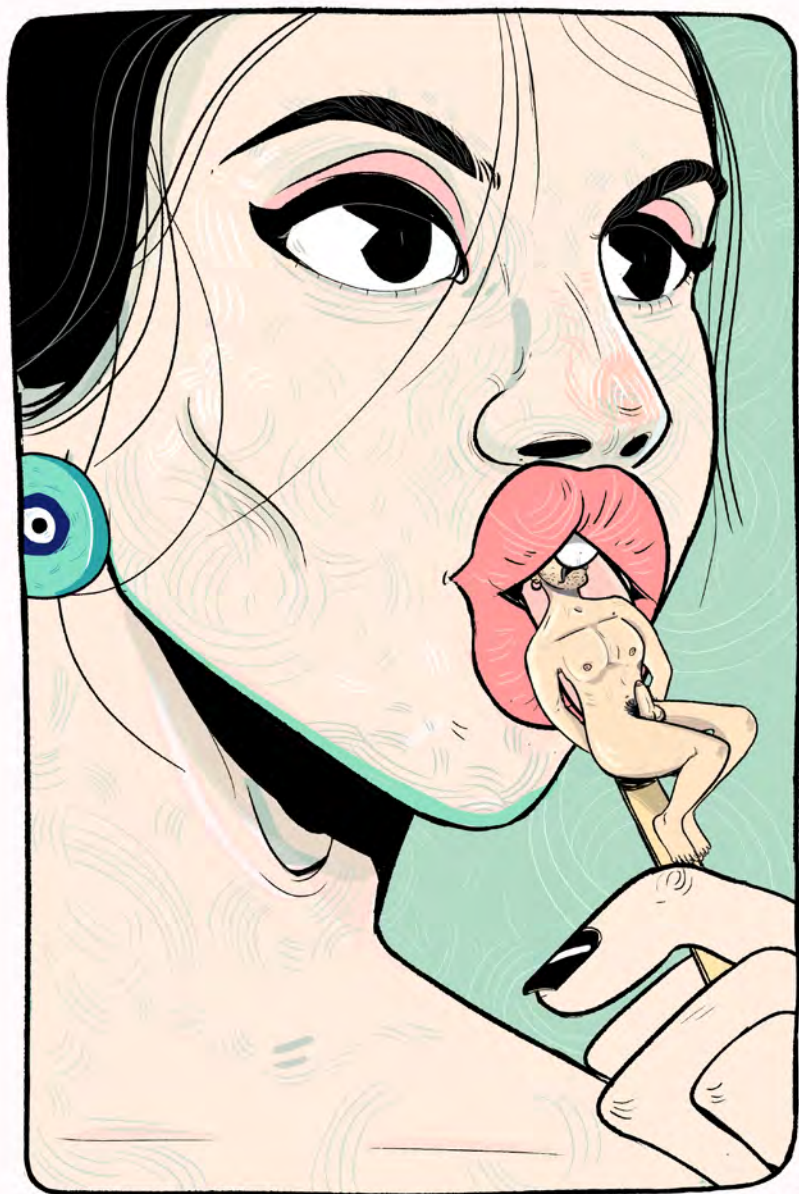
در رابطه خیلی طول می‌کشه چیزایی که دوست دارم و برام جذابه رو بگم. تا الان فقط با دخترها رابطه داشتم ولی فکر کنم پن‌ام^۶ ولی پیش نیومده. رابطه جنسی داشتم با دخترها ولی تیپیکال بوده همیشه. رابطه‌ی جنسی تیپیکال برام استرس‌آور. چون روابطم هم کوتاه بوده به‌طور کلی و به حدی طول نکشیده که بتونم توی رابطه آرام بشم. کوتاه بودن رابطه‌هام برمی‌گرده به مهارت‌های اجتماعی خودم.

اوایل دانشگاه اعتماد به نفس و عزت نفس پایینی داشتم و هم خودم با خودم درگیر بودم و هم کسی که باهام میومد دیت متوجه می‌شد. طول کشید بتونم درستش کنم الان یکم بهتره همه اینا ولی فکر کنم اینا باعث می‌شد کوتاه باشه رابطه‌هام.

الان روراست‌تر شدم و هرچی دلم بخواد می‌گم و همین باعث شد آدمایی که علائق مشترک دارن رو بتونم پیدا کنم. یه اتفاقاتی افتاد که باعث شد روراست‌تر بشم. یه کسی رو از دست دادم و باعث شد حس کنم زندگی رو راحت‌تر بگیرم.

من توی فامیلی بزرگ شدم که اکثراً زن هستند و من کوچک‌ترین فامیل

۶. منظور پن‌سکچوال یا pansexual به معنای گرایش عاطفی و/یا جنسی به افراد فارغ از جنسیت آنها.



بودم و بهم توجه می‌شد زیاد و خوشم می‌آمد ازم تعریف می‌شد و توجه و... و یکسری اتفاقاتی هم افتاد با یکی از فامیل‌هامون که باعث شد خوشم بیاد. دخترخاله‌م که نه سالش بود و من شش سالم بود اون موقع منو چنگ می‌نذاخت و گاز می‌گرفت یا نیشگون می‌گرفت یا لیس می‌زد و من خوشم می‌آمد و خیلی روم تاثیرگذار بود. با این که بهش می‌گفتم نکن و دارم اذیت می‌شم ولی از این که مورد توجه واقع می‌شدم لذت می‌بردم. بهش می‌گفتم چنگ ننداز ولی اگه بخوای می‌تونم لیس بزنی.

من تا زمان طولانی دنبال کسی بودم که به صورت سادیستی بخواد کاری رو انجام بده ولی وقتی پیداش کردم و یکم حرف زدیم در سکس چت انگار خالی شدم. اون مثلاً خوشش می‌آمد درد کشیدن رو در حد خون‌ریزی روی یکی انجام بده. در لحظه تصورش برام جذاب بود ولی بعدتر دیدم خنثام نسبت بهش.

بعضی وقتا احساس می‌کنم امکان نداره با کسی که این تمایلات رو دوست نداره رابطه‌م کار کنه. اگه طرف مثل من باشه [و تمایل به مازوخیسم داشته باشه] ممکنه احساس راحتی کنم باهاش و بتونم کارایی که می‌خواد رو انجام بدم.



پرنیان

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، اما بیشتر از به‌طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

درد کشیدن رو بیشتر دوست دارم و بیشتر هم تجربه کردم. درد وارد کردن رو هم دوست دارم اما کمتر تجربه کردم. در حد آسیب دوست ندارم. در حد قرمزی اوکی‌ام.

دیسپیلین هم برام جذابه. قرارداد و توافق و پاداش و تنبیه رو دوست دارم.

بیشتر از این که از حس تحقیر خوشم بیاد از حس قدرت اون هیجان‌زده می‌شم. وقتی اون احساس قدرت کنه یه جورایی ارضا می‌شم. اولین رابطه‌ی جنسیم زیاد آشنا نبودم. معمولی بود اولین رابطه‌ی جنسیم. بیشتر از پورن آشنا شده بودم. وقتی بعدش سرچ کردم دیدم علاقه‌مندم و دوست دارم تجربه کنم. تجربه کردم و خوشم اومد. الان وقتی یک رابطه جنسی این چیزا توش نباشه راضی‌کننده نیست برام.

آشنایی من با سکس اینطوری بود که شنیده بودم یه چیز زورکیه و زن لذت نمی‌بره. خوشم نمیومد. دوست نداشتم تحقیر بشم. اینارو دوستام گفته بودن.

اولین سکسام هجده‌سالگیم بود. بعدش اینا ^{۶۲} رو سرچ می‌کردم و می‌دیدم. قبلش چون تصویری از رابطه نداشتم اینا برام جالب بود صرفاً ولی به این چشم که می‌تونه چیزی باشه که منم تجربه کنم بهشون نگاه نمی‌کردم. تجربه‌م از سادومازوخیسم اولش با کسی بود که تو رابطه بودم باهاش و دوستش داشتم و تعهد داشتیم و از قبل نمی‌دونستم چنین تمایل مشترکی هست. شانسی دیدیم اینطوریه. بعدش با یکی که فقط

۱۲. منظور BDSM / سادومازوخیسم



سکس پارتنر بود و معلوم نبود رابطه چی بشه تجربه کردم. یکی دوبار اولش جذاب بود ولی بعد جذابیتش رو از دست داد. سکسمون حتی از رابطه قبلیم بهتر بود ولی چون احساس عمیقی توش نبود یه خلاءای حس می‌کردم همیشه.

رابطه‌هایی هم بود که این چیزا توش نبود. مثلاً یه رابطه بود که ازش می‌خواستم منو بزنه اسپنک کنه ولی اون دوست نداشت. اشتیاقم بهش کم می‌شد وقتی می‌دیدم اینطوریه. یا مثلاً تو یه پوزیشنی که من پشت بودم و می‌گفت من دوست ندارم که نمی‌بینمت و این برام ترن‌آف بود.

الان ترجیحم اینه که از قبل چک کنم همه چی رو. ولی حس می‌کنم توی فرهنگ ما چک کردن یکم بده. یه کوچولو چک می‌کنم به اندازه‌ای که بدونم یه چیزای مشترکی هست و مطمئن بشم آدمی نیست که بهم آسیب بزنه.

من اوکی‌ام با چیزی که هستم و دوست دارم خودمو و وقتی خودم رو در اختیار طرف می‌ذارم حس مالکیت روی من در سکس داره که اوکیه ولی در بقیه‌ی زمینه‌ها دوست ندارم اون حس مالکیت رو و دیدم که بعضی وقتا آدم‌ها تعمیم می‌دن اون حس رو به سایر زمینه‌ها. دوست دارم استقلال داشته باشم و از این که تو مال منی و فلان بدم میاد. در تجربه دیدم اونا فراتر از رابطه جنسی مالکیت رو تصور می‌کنن. مثلاً یکی بود که حساسیتش اینقدر زیاد شد که میومد دکمه‌های مانتوم رو می‌بست و می‌گفت دوست ندارم کسی تو رو ببینه. بعد از این که سکس داشتیم این حسش بیشتر شد. تعمیم داد مالکیت رو به بقیه‌ی جنبه‌های رابطه‌مون.

رول و پت بودن رو هم دوست ندارم. توی اورال سکس^{۶۳} دوست دارم اون روی صندلی باشه من روی زمین باشم. اسپنک رو خیلی دوست دارم. رفلکس عوق زدن موقع خوردن آلت تناسلیش رو دوست ندارم. آنال سکس^{۶۴} رو هم

۶۳. سکس دهانی (oral sex): تحریک اندام جنسی طرف مقابل با دهان

۶۴. سکس مقعدی (anal sex)

به خاطر دردش دوست ندارم. درد آگه خیلی زیاد بشه می‌گم دست نَگه داره. کارهایی که می‌کنیم همیشه به اینترکورس ختم می‌شه ولی به تنهایی هم جذابه. اول دوست دارم با دست [ارضاً] بشم. بزرگ‌ترین فانتزی جنسیم تری‌سامه^{۶۵} ولی احتمال زیاد عملی نمی‌شه.

توی رابطه با پسرها دوست دارم اون قدرت داشته باشه. توی رابطه با دخترها هر دوش اوکیه. با دخترها فقط سکس بوده و اسپنک و گاز کم فقط. احساس زیادی در کار نبوده. دو سه بار امتحان کردم.



۶۵. سکس سه‌نفره یا threesome

فاطمه

سن: نزدیک ۲۰ سال

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

از نظر من اینجور روابط یجورایی تجسم عینی هنره. اینکه بتونی با ظرافت روی مرز درد و لذت حرکت کنی بدون اینکه آسیبی ببینی. یا دردی، چه فیزیکی و چه روانی رو به معشوقت وارد کنی و این موضوع به جای بیزاری باعث کشش و حتی علاقه‌ی بیشتر بشه. اینکه بتونی بفهمی کجا محدودیتی که تعیین می‌شه یا مخالفتی که انجام می‌شه واقعیه یا صرفاً برای تحریک روانی یا درخواست ناز کشیدن داره انجام می‌شه. یه تضاد قشنگه که برای اینکه بتونی درست ازش لذت ببری باید مهارتش رو به دست بیاری.

درد برام لذت‌بخشه در حدی که احساس نکنم آسیب می‌بینم. پیش اومده درد زیادی بشه و بخوام ادامه نده دیگه. کلمه امن دارم: قرمز. به این دلیل قرمز گذاشتم که وقتی درد زیادی می‌گیرم چشمامو می‌بندم قرمزی می‌بینم. از جایی اقتباس نکردم. به ذهن خودم رسید. تنها چیزی که برام جذابیت داره من انجام بدم گاز گرفته. خوشم نمیاد درد وارد کنم. بیشتر چیزها رو قبل عملی کردن به صورت ذهنی بهشون فکر کردم و چون در ذهنم جذاب نبوده عملی نکردم. مثل همین درد وارد کردن.

این که یک نفر کنترل داشته باشه جذابه برام و خیلی تحریک کننده‌ست. دوست دارم کنترل بشم ولی در محدوده‌ی امنم. و احترام گذاشتن به لیمیت‌هام^{۶۶}. با این حال انجام دادن کارهای جدید و غیرمنتظره برام جذابه. تحقیر برام جذاب نیست. این روابط برام بر مبنای عشقه و توی عشق تحقیر جایی نداره.

۶۶. لیمیت (limit): محدودیت



رول رو دوست دارم. انتظار رو هم دوست دارم. مثلاً این که لباس خاصی رو قراره بپوشم و بعدش قراره با هم سکس کنیم. بعد اون نمیداد و یک ساعت منتظرم می‌ذاره و این که تو اون تایم منتظرشم خیلی قشنگه چون این حس رو می‌ده که کنترل‌گر اونه و حتی شروع قضیه هم دست اونه. پت کامل نیستم. یه جاهایی لیتل‌گرم^{۶۷} یه جاهایی پتم. سویچ می‌شه. از نظر بعد روانی، این نقش‌ها برام جذابه چون چیزیه که عشق توش زیاده‌تره. دوست داشتن توش بیشتر نشون داده می‌شه. الفاظش تحقیر نداره. خودتو یه رده پایین‌تر از کنترل‌گرت می‌دونی. بعد از رابطه احتیاج دارم نوازش بشم قریب صدقم بره. بغل بشم. حتی بعد از سکس از نقشم خارج نمی‌شم و یکی دو ساعت اون رول پت بودن ادامه پیدا می‌کنه. مثلاً میل ندارم غذا بخورم، مجبورم می‌کنه بخورم یا مراقب خودم باشم یا اگه کبودی هست اون یخ میاره چون کنترل‌گره.

مثلاً عین یه گربه‌ای که توی خونه می‌مونه و ره‌اش می‌کنی می‌ری، وقتی می‌ای می‌اد توی دست و پات و جلب توجه می‌کنه. اعلام حضور می‌کنه. یکسری کارها مثل شیر خوردن توی ظرف. قلاده بستن. دم تکون دادن.

سکسمون سی درصد مواقع شاید به اینترکورس نرسه که این دفعات هم برای اینه که من اذیت بشم. من اگه طولانی بشه مدتی که قراره ارگاسم بشم و طول بکشه برام آزاردهنده‌ست ولی بعضی وقتا مخصوصاً این کارو می‌کنه که تنبیهم کنه.

قبل از انجام یه کار جدید حرف می‌زنیم با هم راجع بهش.

از اولین رابطه جنسیم، غیر از دو سه بار اولی که سکس کردیم، بقیه‌ش اینطوری بوده. حالت عادی رو دوست ندارم و برام آزاردهنده‌ست. قبلنا پورن دیده بودم و می‌دونستم علاقه دارم. فقط نمی‌دونستم که توی ذهنم

۶۷. لیتل‌گرل (little girl) یا دختر کوچولو نقشی است که توسط افراد بزرگسال/بالغ بازی می‌شود و نباید با میل جنسی به کودکان اشتباه گرفته شود.

صرفاً علاقه دارم یا واقعا دوست دارم عملیش کنم. امتحان کردم و خوشم اومد.

من شخصیت خارج از تختم آدم غدی هستم. مستقل‌ام و دوست ندارم یکی بخواد بهم دستور بده. علایق جنسیم برای خودم عجیب و در تضاد بود با شخصیتی که دارم. ولی از نظر ذهنی برام خوشایند بود. نمی‌دونستم در عمل کدوم غلبه می‌کنه. استقلال‌طلبی شخصیت بیرون از تختم یا تمایلات جنسیم.

اولین رابطم دردناک بود به خاطر آناتومی بدنم. واژینیسموس^{۶۸} داشتم؛ اما همون تجربه هم بعداً که بهش فکر کردم، دیدم اون درده لذت‌بخش بود برام. تو اون رابطه خیلی کم تجربه کردیم این تمایلات رو. در رابطه‌ی بعدیم که رابطه‌ی فعلیم هست و یک ساله با همیم بیشتر بود.

توی این رابطه در حین سکس متوجه شدیم که دوست داریم این چیزا رو؛ اما در آینده اگه بخوام با کسی باشم از قبل در موردش صحبت می‌کنم.

هیچ ایده‌ای ندارم از کی این تمایلات رو دارم. خاطره‌ای ندارم از گذشته که یادم بیاد این چیزا رو دوست داشتم. فکر می‌کنم قبل که سنم پایین بود زیاد داستان‌های تخیلی می‌خوندم. یه دوستی داشتم بهش می‌گفتم برام لینک می‌فرستاد و داستان می‌خوندم. مثلاً یه داستان درباره دندون‌پزشکی بود که سادیسم داشت و دخترها رو بعد از این که می‌فهمید کسی رو ندارن اونا رو به زور اجیر می‌کرد. یکی‌شون رو با کارای جنسی به مرز روانی شدن رسوند. لولیتا رو خوندم و با این که موافق کاراش نبودم ولی خوشم می‌ومد.

من خوش‌شانس بودم که دارم این تمایلات رو در قالب یه رابطه عاطفی تجربه می‌کنم. ولی فکر می‌کنم چالش‌های احتمالی مثلاً بد قضاوت شدن بزرگ‌ترین چالش باشه.

۶۸. واژینیسموس (vaginismus): انقباض غیرارادی عضلات اطراف واژن که مانع ورود جسم خارجی به واژن می‌شود.



محمدرضا

سن: اواخر دهه ۲۰

درد بیشتر وارد کردنش برام جذابه متأسفانه. متأسفانه چون فکر می‌کنم چیز خوبی نباشه. در مسائل غیرجنسی درد فیزیکی رو دوست دارم. مثلاً از درد تتو لذت می‌برم، ولی جنسی نیست. مدیریت و رهبری و دستور دادن برام جذابیت شدیدی داره. ولی تو پس‌زمینه ذهنم فکر می‌کنم نادرسته.

تحقیر زیاد نه. دوست ندارم من کوچیکش کنم. دوست دارم من اون‌قدر بزرگ باشم که اون در مقابلم کوچیک باشه.

عملی نکردم تمایلاتم رو. پارتترش پیدا نشد و بعد کنترلش کردم که اینطوری نشه. وجدانم می‌گه درست نیست. ولی اگه کسی باشه که خودش خیلی دوست داشته باشه، در اون صورت نمی‌دونم.

مواردی که تجربه کردم آنچنان راضی‌کننده نبوده برام. ارتباط‌های جنسی‌ای که تجربه کردم معمولی بوده و عملاً در حد گذروندن نیاز بوده. هیچ‌کدوم از روابطم هم بلندمدت نبوده. چون من اینطوری بودم که حرف حرف من باشه و کارهایی که من دوست دارم رو انجام بدیم و دیگران رو کوچیک می‌کردم.

قبل از این که بخوام با طرف مطرح کنم، صبر می‌کنم دو سه هفته از ارتباط بگذره و شناختی حاصل بشه. بعد از رضایت جنسی و به تجربه‌هایی که داشته باشیم مطرحش می‌کنم. اما تا الان پیش نیومده کسی موافقت کاملی داشته باشه. فقط در حد فیلم بازی کردن بوده که خب می‌فهمی واقعی نیست و لذت نمی‌ده.

در زندگی زیادی بهم ظلم شد. بهش عادت کردم. بعد می‌بینم خیلی جاها دوست داشتم اون ظلمه بهم وارد بشه.



از ۸-۹ سالگی با یکی از دوستانم فیلم‌های سوپر دیدیم و با چنین مدلی آشنا شدم. اولش هم طرف با همین استایل داشت این کارو می‌کرد. بعدها بهش فکر کردم لذت بردم از اون فیلم. استایلی که طرف درد می‌کشه و احساس حقارت داره بیشتر خوشم میاد تا حالت‌های دیگه. تو خیابون هر کسی رو می‌دیدم تصویرسازی اون سکس میاد تو ذهنم و دیدم داره اذیت می‌کنه و باعث شد منزوی بشم چون نمی‌دونستم غلطه یا چی.

یکم بیشتر آشنا شدم با خوندن رمان شصت ثانیه‌ی پائولو کوئیلو و فهمیدم منم تمایلات مشابهی دارم و فهمیدم توی زن‌ها هم وجود داره. گشتم پیدا کنم که یکی رو که دوطرفه برطرف کنیم این تمایلات رو.

اوایل اعلام نمی‌کردم و سعی می‌کردم تو سکس انجام بدم. ولی طرف خوشش نمی‌ومد. مثلاً آنال سکس رو دوست دارم. دفعه‌های اولی که نمی‌گفتم موجب درد شدید می‌شد. یا در حین سکس ضربه زدن باعث اذیتشون می‌شد. تا این که احساس کردم وجدانم می‌گه این رویکرد درست نیست و باید مطرح کنم باهاشون. اوایل رابطه هم که مطرح می‌کردم می‌دیدم قضاوت‌ها شکل می‌گیره.

بعد از اون تمایلاتم رو سرکوب می‌کردم و منزوی‌تر می‌شدم. زودجوش شده بودم. پرخاشگری می‌کردم. بعداً فهمیدم به خاطر اون سرکوب جاهای دیگه دارم عصبانی می‌شم.

حس مشکل‌دار بودن قضیه وجود داره واسم و احساس کردم باید برطرفش کنم چون فکر می‌کردم نادرسته و مورد قضاوت قرار می‌گیرم. یکی دو سالی هست سعی کردم با کسی رابطه نداشته باشم فکر کردم می‌تونم اینطوری اوکیش کنم ولی نشد.

عرفان

سن: نزدیک ۲۰ سال

گرایش جنسی: عمدتاً هم‌جنس‌گرا، فقط به‌طور تصادفی دگرجنس‌گرا

درد رو از لذت تفکیک نمی‌کنم و برام خیلی آمیخته‌ست. درد برای من تا حد کنترل‌شده‌ای که دو طرف اوکی باشن به‌نظم خوبه. خودم شخصاً جفتش رو دارم هم سادیسم هم مازوخیسم. در حدی که حالت آسیب‌زدن باشه مخالفم.

دیسپلین برام خیلی جذابه. اما در دنیای واقعی معمولاً با خط قرمزها نمی‌خونه. یعنی دوست ندارم تجربه‌ش کنم. در یه حد کنترل شده‌ش رو در دنیای واقعی هم دوست دارم تجربه کنم. حس تعلق رو دوست دارم.

اما نقش یا رول برام جذاب نیست. من سادومازوخیسم رو تا حدی دارم که حس حمایت‌گری و حمایت‌طلبیم ارضا می‌شه دوست دارم. توی فانتزی‌ها هم یکسری چیزها رو دوست دارم که توی دنیای واقعی دوست ندارم تجربه کنم. حتی اگه یه آدمی از فضا بیاد و قرار بشه اون چیزا رو تجربه کنیم و بعدشم محو بشه بره فضا بازم دوست ندارم. احساس می‌کنم شأن من اومده پایین.

در دنیای واقعی در ارتباط من و دوست پسر، خوشم نمیاد اون صداشو بلند بکنه روی من. اگه بکنه هرچند برام جذابه ولی اون حریم‌ها شکسته می‌شه. برام قابل درک نیست که توی سکس اون رول رو بازی کنیم و بعد توی دنیای واقعی تاثیری نذاره. مثلاً توی سکس در این حد که دست منو بگیره و محدود کنه دوست دارم. یا رسیدن به احساس تعلق و امنیت. این که حواسش به من باشه و اهمیت بده بهم جذابه. این که آب دهان همو توی دهان هم بریزیم جذابه برام. یه احساس تعلقی توش هست. حتی



رمانتیکه. ولی گلدن‌شاور^{۶۹} با این که در همون امتداده و از یه حس میاد دوست ندارم، چون شأن من شکسته می‌شه.

از درد خوشم میاد چون قدرت دست اونه یا وقتی من درد وارد می‌کنم قدرت دست منه. و این جذابیت داره که الان در این حالت هستیم که قدرت داریم ولی در امنیت هستیم. زدن جذابه. تو فانتزی‌هام لیمیتش اینه که وحشتناک نباشه. سیلی زدن و اسپنک رو اوکی‌ام و در دنیای واقعی هم دوست دارم. سیلی البته اگه جدی باشه بهم حس خشونت می‌ده و اوکی نیست. اگه یه ذره باشه که بشه ربطش داد به عشق برام جالبه. اگه محکم باشه یا در حدی که حس کنم از روی عشق نیست و از روی خشم یا دوست نداشتن منه دیگه دوست ندارم. اگه ارتباط یک شبه باشه و انتظار رابطه نداشتن باشم لیمیت‌هام کمتر می‌شه. البته کلاً یک رابطه یک‌شبه داشتم.

درد خیلی زیاد، در حد آسیب رو اصلاً نیستم. درد زیاد برای خودم، نسبت بهش حس خوبی ندارم که اینطوری هستم. احساس می‌کنم شخصیت‌م رو آدم خرابی نشون می‌ده پیش خودم. و هم این که نگرانم طرف پررو بشه. درد متوسط، در حدی که قابل انجام باشه و طرف پررو نشه اوکیه.

تا وقتی سادومازوخیسم رو بتونم ربط بدم به چیز مثبتی که تداعی‌کننده زیر پا گذاشتن خط قرمزها و شکستن حرمت‌ها نباشه تا وقتی بر اون مبناست تا اون وقت باهانش اوکی‌ام. ولی در حریم آسیب زدن و حریم‌های منفی اونجا باهانش مخالفم. حس لذت می‌ره. تحقیر شدن هم جذابه تا وقتی بشه ربطش بدی به حالت‌های عاطفی.

سکس با پسر برای دخول مقدماتی لازم داره. کسی که داره می‌کنه مثلاً می‌تونه به صد درصد آمادگی برسونه که هیچ دردی حس نشه. قبلش بخوره یا با انگشت کرده باشه. وقتی نود درصد آمادگی باشه ده درصد حس درد داری. یه کوچولو حس قلقلک می‌ده. تو بیست درصد بیشتر. اگه صد

۶۹. گلدن‌شاور (golden shower) به معنای ادرار کردن روی فرد دیگه است.

درصد آمادگی نباشه، درد خیلی زیاد و غیرقابل تحمله. ممکنه حتی بیهوش بشی. من محدوده‌ی ده تا سی درصد درد رو دوست دارم. یه حس اکتیو بودن می‌ده. حس داغ بودن می‌ده. توی صد درصد آمادگی انگار دیگه خیلی شل و وله و هیچ اشتیاقی نیست.

دوست پسر قبلی من اینطوری بود که مراقب بود وای دردم نیاد، وای دردت نیاد. من دوست نداشتم اون حالت رو که شل بگیره؛ ولی اون دوست داشت همه چی از قبل مشخص باشه. من دوست دارم تجربه کنیم در حین تجربه ببینیم دوست داریم یا نه. اگه اوکی نبودیم تکرار نکنیم.

از وقتی یادمه دوست داشتم سادومازوخیسم رو. پورن هم نمی‌دیدم. با فردی توی فامیل تصور می‌کردم خودمو ولی کم. قبل‌تر هم وقتی بچه بودم، در فامیل با پسراییم، زیاد همو می‌دیدیم. خونه که خالی می‌شد با هم بازی‌ای می‌کردیم به اسم «رییس‌بازی» به هم دستور می‌دادیم و یکم همو می‌زدیم و لذت می‌بردیم. یا مثلاً یکی می‌گفت برو فلان کارو بکن و بعد درست انجامش نمی‌داد تنبیهی وجود داشت. و بعد رول‌هامون رو عوض می‌کردیم. حتی نعوظ می‌شدم. ده دوازده سالگی تا پونزده سالگی شاید ادامه داشت این بازی. اون موقع هیچ ایده‌ای در مورد سکس نداشتم.

خوشم نمیاد همیشه سکس رمانتیک داشته باشم. دوست دارم برای تنوع هم که شده یه وقتایی یه اشتیاقی باشه. مثلاً لباس‌ها رو جر بدیم از تن هم. همه‌ی کسایی که باهاشون در رابطه بودم داشتن این تمایلات رو. کمتر و بیشتر.

الان که حرف زدیم در موردش برای خودم روشن شد که دقیقاً معیارم برای این که یه کارایی رو تمایل دارم یه کارایی رو نه چیه.

آناهايتا

سن: اواخر دهه ۲۰

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

درد رو برای خودم دوست دارم ولی همونم اون قدر نیست؛ یعنی مرزشو نمی‌دونم که این جذابیتی که برام هست، در رابطه جنسی عادی هم برای یک زن جذابه یا می‌ره تو سادومازوخیسم.

دیسپیلین رو اینطوری دوست دارم که چیزی ازم خواسته بشه ولی اونم مرزش رو نمی‌دونم.

کلاً دوتا از رابطه‌هایی که تجربه کردم جنسی بوده. اولین رابطه‌ای که تجربه کردم بیشتر مثل یک تجاوز بود. ما توی خونه بودیم، اون با من دعوا کرد سر این که چرا با پارتنر قبلیم سکس نمی‌کردم، و بعد بهم نزدیک شد و برخلاف میلیم باهام سکس کرد. بعد از اون اتفاق با این آدم همچنان



سکس داشتم. می‌گفت اگه باهام سکس نکنی به همه می‌گم که باهات چی کار کردم و از روی ترس باهات سکس رو ادامه می‌دادم. توی رابطه‌ی جنسی این آدم خشن بود و حرف حرف خودش بود. باهات احساس امنیت نداشتیم. هیچ محبتی تو سکسمون نبود. فقط مثل یه ماشین یه کاری رو انجام می‌دادیم و هشتاد درصد ارتباطمون هم فقط سکس بود. من از روی ترس کارهایی که می‌گفت رو انجام می‌دادم؛ ولی بعداً فهمیدم انگار از ترس نبوده و کلاً دوست دارم. با این حال بیرون از رابطه‌ی جنسی از حرف زور خوشم نمیاد.

تحقیر رو دوست ندارم. مثلاً بیرون از فضای جنسی پاشو می‌نداخت روی من خوشم نمیومد. در فضای جنسی هم چیزایی که حس تحقیر بده مثل تحقیر کلامی خوشم نمیاد.

رابطه‌ی بعدی‌ای که تجربه کردم که رابطه‌ی فعلیم هست، توش احترام و علاقه و خواستن هست. یه وقتایی خودم از طرف می‌خوام که یه کارایی برام بکنه، مثلاً ریتمش رو تندتر کنه، یا مویی بکشه یا منو بزنه. در همین حده. حس می‌کنم شاید برای هر زنی اینا باشه برای همین نمی‌دونم سادومازوخیسم هست یا نه. توی این ارتباط وقتی عصبانی می‌شم یا دعوا می‌کنیم دوست دارم رابطه جنسی باهات برقرار کنم. انگار دوست دارم اون رو توی موقعیتی قرار بدم که بتونه توی سکس حرصش رو خالی کنه روی من. ارتباط جنسیم با این آدم راضی‌کننده هست برام چون بیشتر بعد عاطفی منو کشید سمتش و کارایی که دوست دارم رو هم انجام می‌دیم. با این که اوایلش سکس خوبی نداشتیم. به خاطر تجربه‌های بد قبلی من. ولی چون رابطه خوبی بود به مرور اوکی شدم.

درد رو به صورت اسپنک در حدی که جاش نمونه یا طولانی مدت نباشه دوست دارم. شلاق و چیزای جدی برام جذاب نیست. بدم نمیاد یه وقتایی که تمایل ندارم سکس با زور باشه. یعنی وقتی که بدت نمیاد سکس داشته باشی ولی دوست داری ببینی طرف داره تلاش می‌کنه. شاید به خاطر اون

رابطه‌ای که بهم تجاوز شده شایدم نه. نمی‌دونم.

پارتنر الانم این کارایی که دوست دارم، مثل مو کشیدن یا ریتم تند یا زدن رو دوست داره خودش؛ ولی در حد زیاد نه. مثلاً اونطوری که خیلی بخواد منو بزنه نه اصلاً. قواعد و مقررات و اینها نمی‌ذاریم ولی یه وقتایی ازم می‌خواد یه کاری رو براش انجام بدم. غیر از سکس مقعدی که دوست ندارم و یه بار امتحان کردیم و من دیدم نمی‌تونم و گفتم ادامه ندیم و قبول کرد و ضربه خوردن در حدی که جاش بمونه، که تا به حال انجام نداده، کارای معمول دیگه رو اگه بخواد انجام می‌دم.

اون آدم اولی، بعد چندسال بهم پیام داد که بیا برگرد و داشت سعی می‌کرد منو بکشونه خونه‌ش. من بهش گفتم نمیاد. گفتم بیا این کارها رو با هم می‌کنیم و کارهایی که می‌گفت برای من جذابیت داشت. ولی از ترس این که منو بزنه یا چند نفری بریزن سرم نرفتم سمتش.

کیوان

سن: اوایل دهه ۳۰ سال
گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

درد کشیدن رو فکر نکرده بودم بهش زیاد ولی می‌دونم خیلی بدم نمیداد.
تجربه‌ش نکردم.

دوست دارم وقتی سکس دارم چشم طرف رو ببینم و درد رو توی چشم‌هاش
ببینم. نه در حدی که غیرقابل تحمل باشه. در حد pain & pleasure.^{۷۰}

جذابیت دیسیپلین اونطوری نیست که بخوام کنترل داشته باشم. ترجیح
می‌دم دوطرفه باشه. یه وقت‌هایی دوست داره آدم همه‌چی دست خودش
باشه. ده درصد مواقع شاید بخوام کنترل دستم باشه کامل. اکتیو بودن
طرف برام جالبه. دوست ندارم همیشه کنترل کامل دست من باشه. یه
وقت‌های کمی، مثلاً همه‌ی کنترل دست من باشه دوست دارم.

در مورد تحقیر، گلو فشار دادن موقع کیس یا هرچی دوست دارم. سیلی
زدن هم. یا این که کنترل سر و گردنش رو به دست بگیری و ببری به هر
سمتی که می‌خوای مثلاً سمت آلت یا صورت. از بیرون شاید این کارها
تحقیرآمیز به نظر بیاد ولی من نمی‌خوام حس تحقیر به طرفم بدم. تحقیر
لفظی رو نه نیستم.

کلاً این حس‌ها رو دوطرفه دوست دارم ولی با پارتنرهام اون طرفش
پیش نیومده.

رول‌پلی رو بهش فکر نکرده بودم تا حالا ولی الان که فکر می‌کنم شاید
جذاب باشه ولی چون توش تحقیر هست ترجیح نیست مگر این که

۷۰. درد و لذت

طرف خوشش بیاد. من کسی رو مجبور نمی‌کنم.

دوست ندارم حس تحقیر شدن به طرفم بدم. من احساس می‌کنم یکم ترن‌آفه که با طرف اینطوری برخورد کنی. ترجیح من نیست برای همین.

وقتی روابطم نزدیک و صمیمی می‌شه همون اوایل می‌گم چی دوست دارم. راحتم و به آدمای می‌گم به‌طور کلی تا یه حدی. و اگه کسی رو بشناسم و صمیمی باشیم کلاً می‌گم علایقم رو. تقریباً تونستم همه‌شو انجام بدم. دخترها رمانتیک بودن براشون مهم‌تره تا خشن بودن. هشتاد نود درصد چیزی که دوست داشتم رو اجرا کردم. البته با شدتی کمتر از چیزی که ایده‌آلم بوده.

بیشتر تجربیاتم در رابطه بلندمدت بوده. احساس و علاقه بوده و اینا راحت‌تر اتفاق می‌فتاده برام. طرف رو می‌شناختم و دوستش داشتم. مثلاً



در یک مورد طرف اوایلش نداشته تمایلی به این قضایا و فقط رمانتیک می‌دیده. اینطوری که با من تجربه کرده خوشش اومده. شاید اندازه من نه، ولی خوشش می‌ومد. من شدتش رو کمتر انجام می‌دادم. اون قبلش تجربه اون مدلی نداشت. [سکس رو که] شروع کردیم، من همونی بودم که هستم فقط شدتش رو کم کردم. سعی نکردم عادی و رمانتیک باشم. اون خیلی خوشش اومد. استقبال کرد. قبل من سکس‌هاش عادی و نرمال و روتین بود. با من برای اولین بار بلو‌جاب^۷ انجام داد و براش جالب بود. حتی سرچ می‌کرد چطور می‌تونه بهتر انجام بده که من بیشتر لذت ببرم. این فاز رو بهش دادم و استقبال کرد و خودش ایده می‌داد.

سعی می‌کنم قبلش صحبت کنم که وقتی اولین سکس رو داریم بتونم خودم باشم و فیک نباشم. سعی می‌کنم توی چت مطرح کنم که هم نظر اونو بدونم و هم فانتری‌هاشو بفهمم. دوست دارم بدونم فانتری‌هاش چیه و همه رو تا حالا صد درصد انجام دادم. اینطوری وقتی هم که من چیزی خواستم، نه این که نتونه نه بگه، ولی براش راحت‌تر باشه. چیزی رو قضاوت نمی‌کنم. رد هم نمی‌کنم.

من سکس آنال خیلی دوست دارم. بهش معتادم. انگار برام دغدغه شده. بعضی جاها احساس می‌کنم از سکس واژینال بیشتر دوست دارم. خیلی‌ها موافقش نیستن. ولی هستن کسانی که دوست دارن. توی آنال درد بیشتره. اول درده بعد لذت و در واژینال برعکسه. دلیل علاقه‌م فکر کنم همین درده که دوست دارم. تو این سکس بیشتر می‌تونم درد رو به طرف وارد کنم فکر کنم. مثلاً پارتنرم همین یه مورد رو مشکل داشت. برام آزاردهنده بود اینو مشکل داره. البته قبل از اون تجربه‌ش کرده بودم.

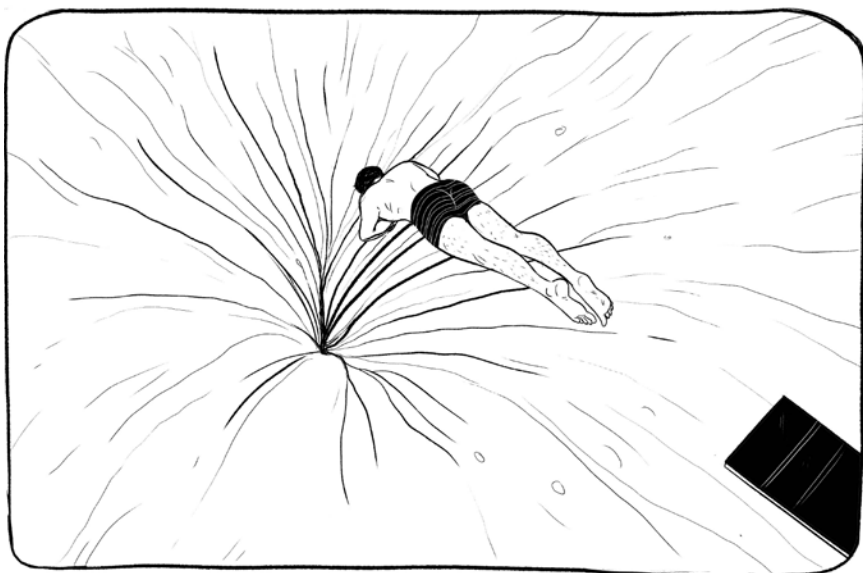
این که طرف این تمایلات رو داشته یا نداشته باشه، بستگی به دیدم به رابطه داره. اگه بلندمدت باشه و این تمایلات رو نداشته باشه اوکی نیستم. کوتاه‌مدت اوکی‌ام. حتی در مورد ازدواج هم فکر می‌کنم اینا برام مهمه.

۷۱. blowjob: مکیدن آلت تناسلی متناسب به مردانه

[تمایل به سکس] آنال یا خشن بودن برام مهمه تو طرف باشه.

از هفده هجده سالگی که پورن می‌دیدم از همون اول ترجیح پورن خشن بود. بعدها همه سرچ‌هام کتگوری مشخصی بود. حالت - rough anal و depththroat صرفاً. نمی‌دونم تمایلاتم از کجا اومده. پسر مظلوم کم حرف و سر به زیری بودم که کسی بهم نزدیک می‌شد قرمز می‌شدم. تا پونزده شونزده سالگی اینطور بودم. از اون موقع آدم دیگه‌ای شدم و شروع کردم به حرف زدن. یکسری شوخی و مسخره‌بازی می‌کردم. نیمه‌تاریکم رو، اگه بشه اسمش رو این بذاریم، پشت اون شوخیا پنهان می‌کردم.

یکی از چیزایی که شاید روم تاثیر گذاشته باشه پدرم بود که تحقیرکننده و کنترل‌کننده بود در قبال من. همه کارهای من باید طبق دستور اون انجام می‌شد. در نهایت هم هر کاری می‌کردی به طور



به بدن خوردن. انگار وزنم رو بندازم روی کمرم با تمام قدرتم ضربه بزنم. کنترل همه چیز دست من بود. البته حس بدی بهم دست می‌ده که طرفم هیچ کاری نکنه.

یه چیز دیگه‌ای که هنوزم دوست دارم اینه که طرف مقاومت کنه. به نظر زوریه ولی نیست. یه بار طرف نقشش رو به قدری خوب اجرا کرد که فکر کردم واقعاً نمی‌خواد. بعد گفتم «احمق من این کارو کردم که تو اونطوری که دوست داری تجربه کنی» شبیه تجاوزه ولی در واقع نیست.

به نظرم آدم درست رو اگه انتخاب کنی دیگه مشکلی نیست. یکسری‌ها هستن که می‌خوان ولی انکارش می‌کنن. حسشون رو اگه بگن، فکر می‌کنن ما فکر می‌کنیم هرزه‌ن. براش هضم نشده که جزوی از شخصیتشه و مشکلی توش نیست. می‌دونم خیلی‌ها حسش رو دارن ولی راحت نیستن باهاش. چالش اصلی همین رسیدن به آدم‌هاست. سه سال رابطه نداشتم. با یه پارتنر حدود یک سال و نیم بودم و بعد الان دو ساله رابطه‌ای ندارم. تو همون هفته اول طرف رو می‌شناسم یا همون هفته اول تموم می‌شه یا رابطه بلندمدت یکی‌دو ساله می‌شه. بعد غیر از بحث جنسی، خیلی فیلترهای دیگه باعث می‌شه آدم‌هایی که حال می‌کنم باهاشون برای رابطه کم بشه تعدادشون.



شیوا

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

من از این که درد وارد کنم لذت نمی‌برم اون‌قدر. عذاب‌وجدان هم می‌گیرم. بیشتر دوست دارم طرفم رو تحت فشار روانی قرار بدم.

این که درد بهم وارد بشه بستگی به فضا و موقعیتش و همه چی داره. بعضی وقتا خوشم نمیاد، مثلاً می‌گم نکن امشب. و اگه اتفاق بیفته ناراحتم می‌کنه. بعدش مثلاً عصبانی می‌شم می‌گم تو چرا زدی تو گوش من. دردی که بهم وارد بشه رو در حدی دوست دارم که حس کنم طرف آن‌تاپه. از این که چک بخورم بدم نمیاد. از این که مداوم اسپنک بخورم و شروع کنم سوزش خوشم نمیاد. مثلاً ۲ تا خوبه در حدی که سوزش موقت باشه. بیشترش عصبیم می‌کنه.

درگیری رو دوست دارم. یعنی یه حالتی که من بخوام از تخت برم اون نذاره برم. چون این حس رو می‌ده بهم که نرو من بهت نیاز دارم. مقاومت کردن رو دوست دارم. مثلاً دوست دارم که اون دستمو ببنده بعد من سعی کنم بازش کنم و اون بخواد محکم‌تر ببنده. دوست دارم در مقابل کنترلش مقاومت کنم.

قوانین منو عصبی می‌کنه. من خودم می‌دونم دارم چی کار می‌کنم. مثلاً توی اورال وقتی براش می‌خورم، اون اگه بهم بگه چی کار کن و قوانینی بذاره برام ترن‌آفه. چون خودم کارمو بلدم.

اگه اون تحقیر کنه بهم برمی‌خوره. حتی یه حرف کوچیک. اما بعضی مواقع بدم نمیاد یکم تحقیر کنم. اونم نه با یک کلمه، بلکه بیشتر با انتقال



یه مضمون. مثلاً بگم معلومه اینا که باهاشون خوابیدی چقدر نوب^{۷۲} بودن. یا وقتی تو پوزیشن^{۷۳} cow girl ام و وسطش اون از من بیرون بیاد، بگم چرا ازم بیرون میاد. یه حالتی که انگار تحقیرآمیزه. ولی اگه ببینم خیلی زیادی نگران شده سعی می‌کنم فضا رو برگردونم به حالت اوکی. دوست دارم کسی که باهاش سکس می‌کنم حس قدرت بینمون باشه. یه نفر رو تحقیر کردم و نگرانی رو تو چشم‌هاش دیدم. حس خوبی داد که فکر کنه کامل نیست.

دوست ندارم طرف راحت به چیزی که می‌خواد برسه مثلاً با پام پشش می‌زنم. فرار نمی‌کنم ولی می‌گم دستتو بهم نزن. از این که بفهمم خیلی تشنه‌ی اینه که بهم دست بزنه یا کاری کنه و من نمی‌خوام، دیدن اون چهره‌ی مفلوکش رو دوست دارم.

هرچیزی که توی ذهنم بوده رو عملی کردم. حتی چیزایی که خیلی از نظر خودم گفتنش سخت بوده رو انجام دادم.

بیشتر تجربیاتم در قالب رابطه احساسی بوده. در این حالت راحت‌تر خواسته‌ها رو می‌گی. وقتی با یکی صمیمی‌ای ازش راحت‌تر می‌تونی بخوای مثلاً تو رو بزنه. ولی در مورد مثلاً یه رابطه‌ی وان‌نایت^{۷۴} باشه راحت نمی‌تونم بگم مثلاً منو بزنه چون نگرانم که چه تصویری از من بعدش توی ذهنش می‌مونه. مثلاً من در زندگی حقیقی به کسی چشم نمی‌گم ولی توی اون موقعیت بهش چشم هم می‌گم. دوست ندارم تصویر یه آدم چشم‌بگو تو ذهنش بمونه. ولی وقتی یکی باهام صمیمی باشه می‌دونه خود واقعی من چطوره.

۷۲. نوب (noob): ناشی؛ مبتدی

۷۳. وضعیت بدنی که در آن فردی با آلت جنسی منتسب به مردان یا کیر، به پشت خوابیده، و فرد دیگر روی او قرار می‌گیرد.

۷۴. وان‌نایت استند (one-night stand) یا رابطه‌ی یک‌شبه به ارتباطی گفته می‌شود که فقط شامل یک‌بار سکس کردن است و معمولاً تعهدات عاطفی یا ارتباطات بعدی را با خود به دنبال ندارد.

با این حال در سایدی که من میسترس^{۷۵} باشم اوکی‌ام در وان‌نات استند هم تجربه کنم. از این که تصویر به دختر میسترس از من تو ذهنش بمونه مشکلی ندارم.

بجز اولین بارها که خیلی آشنا نبودم، دیگه سکس معمولی رو تجربه نکردم. همون بارهای اول که سکس معمولی بود، به‌نظم خیلی مسخره و آشغال بود و اینطوری بودم که این چیه دیگه. من به این نمی‌گم سکس. حتی برام ناراحت‌کننده‌ست که چرا وقتی این چیزا رو می‌تونم در سکس داشته باشم، یه سکسی بکنم که اینا توش نباشه.

اول سعی می‌کنم یکی رو کامل بفهمم ببینم تمایلاتش چه شکلیه. حتی اگه مستقیم درباره‌ش حرف نزنه یکم که کلاً راجع به سکس حرف بزنیم گرایش و تمایلاتش مشخص می‌شه. مثلاً حتی راجع به کون جنیفر لویز هم حرف بزنیم یه جورایی معلوم می‌شه تمایلاتش.

نمی‌دونم دلیلش دقیقاً چیه ولی من تا حالا دوس‌پسر غیر فوت‌فتیش نداشتم و برای همین دیگه عادت کردم و ترجیح هم می‌دم باشه. من خودم دوست ندارم این کارو انجام بدم برای کسی، همیشه برای من انجام شده. لذت این که یکی پامو بخوره، شاید هفتاد درصد روانیه، سی درصد جسمی. و اون هفتاد درصد اینقدر می‌چسبه شاید حس فیزیکی پام حتی یادم بره. ولی جلوتر که می‌ره اون فضای ذهنی اینقدر قویه باعث می‌شه حسی که توی پام دارم رو بیشتر حس کنم.

زودانزالی برام ترن‌آفه و عصبانی می‌شم و اینطوری‌ام که وای این چی بود. تایم کم مخل کیفیتیه برام. حتی اگه ۳ دقیقه باشه ولی عالی باشه حال نمی‌کنم. تماس چشمی برام خیلی مهمه. یکسری کلاً نمی‌فهمن اینو انگار. پس‌نوازی برام مهمه و بعضی‌ها انگار نمی‌دونن چطور عمل کنن. مثلاً طرف پا می‌شه می‌ره یا نمی‌دونه چی کار کنه. خیلی مهمه طرف بعد سکس چه

۷۵. میسترس (mistress): زنی که قدرت و اختیارات در دست اوست.

رفتاری داره. اگه توی سکس طرف چهار هزارتا چک هم زده باشه بهم اگه بعدش خوب پیش بره انگار اون چک‌ها هیچ دردی برام نداره. ورودی دخول دردناک برام حس خوبی داره. دوست دارم با درد همراه باشه.

قبل سکس صحبت می‌کنیم. مثلاً می‌گم این نکته توی من این‌شکلیه. وسط سکس دیگه نمی‌گم این کارو بکن این کارو نکن. دوست ندارم خیلی حرف بزنی فقط ممکنه گاهی یه جملاتی بگم. این که طرف خیلی حرف بزنی و سوال کنه و همه چی رو بخواد چک کنه و اینا خیلی عصبانیم می‌کنه. به طرف فحش می‌دم حتی و تحقیرش می‌کنم.

دوست دارم طرف تحت تاثیر من قرار بگیره و عنان از کف بده وگرنه فکر می‌کنم کارمو به خوبی انجام ندم.

خیلی قبل پورن ^{۷۶}rape نگاه می‌کردم. یا پورن‌هایی که توش پسرها رو اذیت می‌کنن. کلاً وقتی وارد فضایی می‌شدم که پورن می‌تونستم ببینم، پونزده شونزده سالگی، به جای تماشای ویدیوهای صفحه‌ی اول، چیزای چرت و پرت سرچ می‌کردم. می‌خواستم یه چیزی ببینم که باحال باشه تا این که صرفاً یه چیزی ببینم و بشم تموم شه بره. کلاً در زندگی واقعی هم تجربه‌گرام.

در بچگی هم یه تصویری دارم از هفت هشت سالگی که یه بازی داشتم که من توش حامله‌ام و از شوهرم کتک می‌خورم. یا یه بازی به اسم مامان بده که با پسرخالم بازی می‌کردم و توش من به بچه‌هام ظلم می‌کردم. تو شش هفت سالگی به پسرای فامیل می‌گفتم شلوارشون رو دربیارن. اولش براشون عجیب بود. بعد می‌گفتم دربیاری دیگه. درمیآوردن. منم درمیآوردم. تقریباً همه پسرای فامیل رو دیدم.

چالش‌هایی که دارم یکیش این که دوست ندارم طرف حس کنه

۷۶. تجاوز



خواسته‌ها زیادیه. دوست دارم عادی جلوه کنه. حتی اگه یه کار عجیبی ازش بخوام. یه بار برای یه نفر پورن آنال فرستادم. پرسید دوست داری آنال برای تو رو بخورم؟ گفتم آره زیاد. گفت چرا نگفتی بهم پس؟ گفتم ترسیدم تو فکر کنی زیادیه.

ارضا شدن طرف برام خیلی مهمه. حس می‌کنم این وظیفه‌ی منه. نمی‌خوام این فکر رو داشته باشه که من نتونستم ارضاش کنم. یه چیزایی رو هم کسر شأن می‌دونم. مثلاً تری‌سام یا پت بودن رو. اینطوری‌ام که مگه من خودم چمه و گارد دارم بهشون.

این برام مهمه که چقدر فضا دارم. اگه احساس کنم با کسی‌ام که بهم فضا نده، بهم خیلی حال نمی‌ده. دوست دارم فضا وجود داشته باشه که بتونیم در مورد علایقمون صحبت کنیم. نه این که بگه اه تو اینطوری‌ای یا اونطوری‌ای. بعد دوست دارم یه وقتایی من سکس نخوام و اون بگه که می‌خوام خیلی یا یه وقتایی اون نخواد و من بگم تو مجبوری سکس کنیم. با این حال در اون موقعیت که می‌گم نمی‌خوام اینطوری نیست که عمیقاً نخوام، عمیقاً می‌خوام و دوست دارم تلاشش رو ببینم. اگه یه موقعیتی باشه که رو مود نباشم و واقعاً نخوام سکس کنیم اذیت می‌شم اگه اصرار کنه. برعکسش هم وقتی که می‌گم دوست دارم یه وقتی مجبورش کنم، می‌دونیم هر دو که داریم نقش بازی می‌کنیم و می‌دونیم که اون عمیقاً می‌خواد که سکس کنیم، صرفاً دوست داریم اینطور وانمود کنیم که انگار نمی‌خواد و من دارم براش تلاش می‌کنم.

یه آدم خاص در یه رابطه احساسی قوی باعث شد که وا بدم و راحت‌تر با خودم برخورد کنم و از پوسته میسترس پیام بیرون و بگم دوست دارم bottom^{۷۷} باشم. اون کلاً top بود. با این که تا قبلش از این که bottom باشم بدم می‌ومد. یک سال و نیم همیشه bottom بودم و هیچ‌وقت احساس نکردم باید تاپ باشم چون اون طرف رو در ذهنم قدرتمند

۷۷. bottom : زیر بودن؛ پایین بودن که در مقابل top یا بالا/رو بودن قرار می‌گیرد.

می‌دونستم. با این حال انگار که تاپ نبودن برام یه جور عقده شده بود. یه بار گفتم من می‌خوام آنال تو رو بکنم. و گفت وات د فاک و عصبانی شد. بعد راضیش کردم که این کارو بکنیم. و این کارو کردیم. چند بار هم تکرار کردیم ولی بعد دیگه اون حس رو به طرف نداشتم. دیگه تصویر مرد قدرتمندی در ذهنم نبود. این کاری که کردیم تو ذهن من تحقیر اون آدم بود بدون این که اون طرف خودش حس کنه دارم تحقیرش می‌کنم.

در مورد حد درد هم، بعضی وقتا شده درد زیاد آنال رو تحمل کنم ولی بعدش ناراحت شدم و گفتم چرا این کارو کردم. از یه حدی بیشتر رو دوست نداشتم و ادامه می‌دادم چون طرفم راضی بود. یا مثلاً چک زدن یا اسپنک رو تا یه حدی دوست دارم ولی اون طرفم خیلی بیشتر پیش می‌رفت. انگار تجاوز بود. بهش هم می‌گفتم بسه ولی تاثیر نداشت. کلمه امن هم براش مسخره بود و می‌گفت نیازی نیست و مگه من چقد محکم می‌زنم. بعد هم چون از نظر روحی تحت فشار بودم دهنم رو می‌بستم معمولاً. نمی‌خواستم کل قضیه کنسل بشه. خیلی وابسته شده بودم. می‌ترسیدم که اگه حس کنه من نمی‌تونم تحمل کنم بره با یکی دیگه که اون بتونه تحمل کنه. با این که کلاً همچین آدمی نیستم ولی خیلی عوض شده بودم انگار.

بهرام

سن: اوایل دهه ۳۰

گرایش جنسی: کاملاً هم جنس‌گرا

مازوخیسم رو تا حد ضرر نرسیدن به بدن اوکی هستم. این که زخم یا آسیبی ایجاد بشه رو تمایل ندارم.

دیسپلین رو فقط یکبار امتحان کردم و جذابیتی برام نداشت. قسمت‌های اولش برام جذاب بود ولی پیشرفت که می‌کرد و سطحش رو بیشتر می‌کرد جذابیتش برام کمتر می‌شد. مثلاً یه کاری رو می‌خواد انجام بدم، من که انجام می‌دادم یا راضی نبود بعد از اون برای تنبیه منو کتک می‌زد یا با یه چیزی مثل کمر بند، لذتش کم می‌شد.

تا جایی که در حد تحقیر لفظی بود اوکی بودم یا یه چیزایی مثل اسپنک برام اوکی بود. اسلپ هم برام جذاب بود ولی بیشتر نه. یه جاهایی تحت



شرایطی دوست دارم. مثلاً گاز گرفتن سکسی یا مکیدن گلو که کبودی ایجاد کنه در ناحیه سینه رو دوست دارم. آسیب هست ولی لذت بخشه.

من خودم رو تو حیطه‌ی بی‌دی‌اس‌ام نمی‌دونم، تو حیطه‌س دامیننس می‌دونم. تحقیر تا یه حدودی برام جذابیت داره. رفتاری یا صحبت کردن. تا حدی که وارد محدوده‌ی ناموس و بی‌غیرتی نشه.

کاملاً مازوخیستم. اگه اون طرف تمایلات سادیستی نداشته باشه اوکی‌ام ولی اگه داشته باشه هرچی بیشتر بهتره. مثلاً اگه طرف کارهای سادیسمی رو توی رابطه نکنه من خیلی به ارضای روحی نمی‌رسم؛ ولی به ارضای جسمی می‌رسم. اون آرامش که بعد از سکس ممکنه به آدم دست بده بهم دست نمی‌ده اگه سکس معمولی باشه.

این که طرف پارترنم باشه و عاطفی باشیم ارجحیت بیشتری داره برام و ترجیحم اینه که با یکی ثابت باشم. سه سال با یکی دوست‌پسر بودم. اون حس عاطفی توش باشه برام مهمه. این حس تعلق بهتره. توی کیفیت سکسم تاثیر می‌ذاره. اون عمیق‌تر توی این جریان بود. من نرمال می‌خواستم. اون بیشتر می‌خواست. در حد درد و شکنجه می‌خواست. به زور شاید می‌خواست به من بقبولونه ولی من قبول نمی‌کردم. شاید دو سه باری انجام داد.

یکی از چالش‌هایی که وجود داره، اینه که پارترنم غیر قابل کنترل بشه، مثلاً به حدی برسه که به آسیم ختم بشه. البته یک بار بیشتر این اتفاق نیفتاده. اون بیشتر می‌خواسته و من تمایلی نداشتم.

در پیدا کردن پارترنر مشکلی نداشتم. البته ممکنه کسی اولش بگه کمتر می‌خواد ولی در عمل ببینم که بیشتر می‌خواد. من قبلش صحبت می‌کنم با طرف. با هر کسی اوکی نیستم. روی پارترنم حساسیت نشون می‌دم. برای همین اکثر پارترنهام ثابت بوده. حدودمون رو مشخص می‌کنیم. بجز



جنسی هم می‌خوام ببینم خارج از تخت شخصیت مناسبی داره یا نه.

در اولین رابطه‌ای که داشتم پارتنرم منو با این چیزا آشنا کرد. حدودی که ازم می‌خواست برام جذاب بود و حس کردم دوست دارم. بعد دوست داشتم با افراد دیگه هم امتحان کنم. حد بیشترش رو هم با افراد دیگه امتحان کردم و دوست نداشتم.

رول‌پلی و پت بودن و این چیزا برام جذابیتی نداره. یک‌بار پت بودن رو امتحان کردم. مثلاً ازم خواسته شده زیر تخت بخوابم، اون روی تخت بخوابه. یا برام قلاده بسته. دوست نداشتم. قاعده گذاشتن، مثلاً این که تکون نخور، اگه تکون بخوری می‌زنمت، این سبک رو دوست داشتم. بیشتر تحقیر، درتی‌تاک، دامیننس، تسلطش روی سکس و رابطه برام جذابه. از تسلیم بودن خوشم میاد.

یکم قبل از این که سکس رو شروع کنیم معمولاً این رابطه‌ی دامیننت-سابمیسو خفیف شروع می‌شه، ولی خارج از تخت خودمونیم. خودم هم تمایل ندارم خارج از تخت بخواد ادامه‌دار بشه. پا خوردن هم هست ولی نه برای هرکسی. شخصش مهمه. فتیش‌اش رو ندارم. فتیش آرم‌پیت^{۷۸} دارم.

۷۸. آرم‌پیت (arm pit): زیر بغل

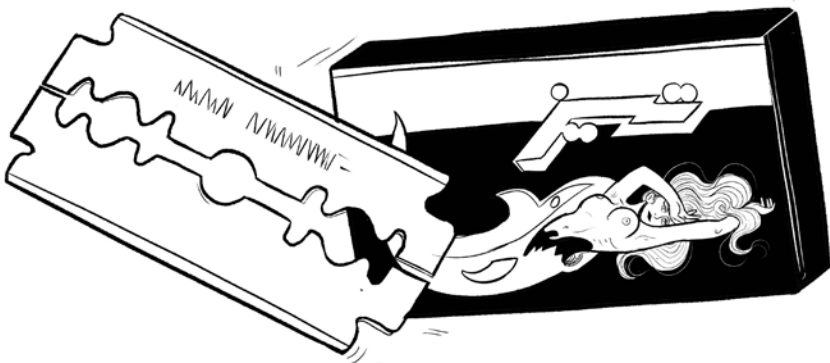
شایسته

سن: اواسط دهه ۲۰

گرایش جنسی: هم جنس‌گرا و دگرجنس‌گرا به یک اندازه

کلاً من به درد کشیدن علاقه دارم و مازوخیستم. صد در صد مازوخیستم و هیچ حس سویچ سادیستی‌ای ندارم. حسم به مازوخیسم اینطوره که اینجوری فقط می‌تونم ارضا بشم. نیازهای جنسیم رو اینطوری فقط می‌تونم رفع کنم. اگه این نباشه یه جورایی رابطه‌های جنسیم انگار کامل نیست. به اون حس خوب کاملی که ازش انتظار دارم نمی‌رسم.

رابطه جنسی معمولی رو هم زیاد تجربه کردم ولی برام حس کامل بودن و لذت کامل بردن بهم نمیده انگار یه چیزی کامل نیست یعنی لذتی نمی‌برم اون قدر ازش. همچنان هم تجربه می‌کنم یعنی می‌دونی مثلاً وقتی با یکی آشنا می‌شی اول نمی‌شناسی. امید داری که اون یه ذره حس سادیستی داشته باشه و تو بتونی نوش کشف کنی. بعد به این امید وارد رابطه می‌شی



و می‌بینی اون معمولیه و حس سادیستی نداره. یعنی همیشه نمی‌تونن از همون اول بفهمی طرف چه حسی داره واسه همین خیلی وقت‌ها من مجبور می‌شم رابطه‌هامو عادی شروع کنم. ولی هرچی می‌گذره و آدم‌ها رو بهتر می‌شناسم حس می‌کنم بهتر می‌تونم کشف کنم کی این حس رو داره، کی نداره و با کی وارد رابطه بشم، در نتیجه کمتر رابطه معمولی دارم الان‌ها.

دو جور کلاً با آدم‌ها آشنا می‌شم. یا مجازیه اول و بعد واقعی می‌شه. یا این که مستقیماً از اول واقعیه مثل سر کار و محیط‌هایی که هستم. توی مجازی نمی‌دونم چطوریه ولی خیلی راحت‌تر صحبت می‌کنم باهاشون و قبلش راجع به این چیزا صحبت کردیم هر چی که بوده. ولی وقتی شروع آشنا شدنم با یه نفر تو محیط واقعی بوده، سخته صحبت کردن راجع بهش. و معمولاً چک نمی‌کنم قبلاً باهاشون. الان که دارم دقت می‌کنم می‌فهمم این چیزا رو. قبلش صحبت می‌کنیم که چه چیزایی رو دوست داریم بعضی وقتا. ولی این که بخوام بپرسم تو سادیستی یا فلانی نه. یه حس شرمی شاید بشه بهش گفت. واسه همین چک نمی‌کنم قبلش باهاشون.

کلاً من حس مازوخیستی و دردم قبل از حس جنسیم شکل گرفت. شاید یک یا دو سال قبل از این که نیازای جنسیم رو حس کنم این حس رو توی خودم دیدم. اولین رابطه‌ی جنسیم رو شونزده‌سالگی داشتم. تو چت‌روم آشنا شده بودیم و قبلش کامل صحبت کرده بودیم. تا چند وقت فقط چت بود و کامل با علایق هم آشنا شده بودیم. بعد از یه هفته ده روز که چت کردیم و آشنا شدیم من حضوری می‌رفتم پیشش. یه مرد بیست‌وهشت بیست‌ونه ساله بود و فقط واسه این می‌رفتم پیشش که اون بزنه منو و باهام برخورد خشن بکنه و حس مازوخیستیم رو ارضا کنم. یعنی تو فاز سکس و لذت جنسی نبودم. با این که اون هدفش همه چی یعنی نیازهای جنسیش هم بود. اینترکورس نداشتیم. اورال سکس داشتیم. سکس کامل یعنی نداشتیم ولی من فقط واسه این می‌رفتم که حس درد و حس‌های مازوخیستیم ارضا بشه. بعد یک سال، یک سال و خورده‌ای طول کشید تا این حس مازوخیستی و حس جنسیم با هم ادغام بشه، یعنی حس کنم

همزمان به دوتاش احتیاج دارم.

من خودم خیلی دوست داشتم به خودم درد وارد کنم و خیلی خودمو سرزنش می‌کردم به خاطر این حسم و فکر می‌کردم مریضی چیزی‌ام و اصلاً نمی‌دونستم چی به چیه. بعد توی اینترنت دیدم این موضوع رو فهمیدم من تنها نیستم و خیلی عادی‌تر از چیزیه که فکر می‌کردم این حس ولی تا این که کشف کنم این چیزا رو شاید یه یک سالی هم خودم با خودم بازی می‌کردم. مثلاً یه جورایی خودم رو اذیت می‌کردم. اوایل پونزده شونزده‌سالگی با تیغ روی رونم زخم ایجاد می‌کردم که هنوزم جاش هست. خیلی داشت شدید می‌شد و زخم‌ها داشت عمیق‌تر می‌شد و این مسئله تا وقتی یکی رو پیدا کردم که برم پیشش همینطور ادامه داشت.

ولی قبل از اینا تا حول و حوش سن بلوغ حس نداشتم بهش. بعضی‌ها می‌گن از بچگی اینطوری بودیم نه من چیزی یادم نمیداد. بچگی خوب و نرمالی هم داشتم و مشکلی نداشتم و بچه‌ی خوشحالی بودم. به نظرم واسه من حداقل فکر نمی‌کنم به چیزی برگرده یا اگر باشه من نمی‌دونم. خودم حدس می‌زنم یه چیز ژنتیکی باشه تو DNA ام نوشته شده باشه مثلاً.

دیسپلین و تحت کنترل بودن و تحقیر شدن و تنبیه شدن و همه‌ی این چیزا رو دوست دارم. تحقیر جزو لذت‌بخش‌ترین‌هاست و حتی از آزار جسمی می‌تونه لذت‌بخش‌تر باشه. مدل‌های مختلف داره. مثلاً می‌تونه تحقیر کلامی باشه. می‌تونه یه کاری باشه که مثلاً آدم‌ها به صورت نرمال انجام نمی‌دن. مثلاً لیسیدن پای یکی. یا ادرار کنه روی بدنت از این جور چیزا می‌تونه باشه.

من رابطه‌ی آزاد دوست دارم. دوست ندارم با یه نفر همه‌ش باشم و اون برام تعیین تکلیف کنه که چی کار کن، چی کار نکن. ولی تو یه برهه‌ی زمانی‌ای که پیش یکی هستم دوست دارم برام چارچوب تعیین کنه بگه چی کار کن چی کار نکن، اگه این کارو کنی تنبیه می‌شی. ممکنه اگه یکی

خیلی برام جذاب و کافی باشه بخوام فقط با اون باشم ولی زیاد پیش نمیداد یکی اون قدر برام کافی باشه. دوست ندارم محدود باشم و به پارتنرم هم می‌گم من اینطوری‌ام.

رابطه‌هاییم که توش مازوخیسم نبوده خیلی وقتا یه تلاشی بوده واسه این که بخوام عادی باشم. یعنی خیلی وقتا می‌خواستم اینطوری نباشم. یعنی فکر می‌کردم که می‌تونم خودمو عوض کنم و بتونم یه رابطه نرمال داشته باشم. یه مدت تجربه‌ش می‌کردم و می‌دیدم نمی‌تونم و این حسه یه جای دیگه می‌زنه بیرون و خودشو نشون می‌ده و روحم همه‌ش در حال اذیت شدنه. و خیلی از رابطه‌های عادیم این‌شکلی بوده. خیلی‌هاشم این طوری بوده که از طرف خیلی خوشم میومده و به خاطر اون رابطه عادی رو تحمل می‌کردم یه جور. ولی وقتایی که رابطه عادی داشتم هم با یه نفر همزمان رابطه‌ی بی‌دی‌اس‌امی داشتم چون نمی‌تونستم فقط عادی باشم. مازوخیست بودن چیز قشنگی نیست و کارایی که آدم می‌کنه ظاهر خوشی نداره. از خودم خوشم نمیومد، از جوری که بودم، از چیزایی که لذت می‌بردم خوشم نمیومد و خیلی باهاش کلنجار می‌رفتم که اینطوری نباشم. الان دیگه باهاش کنار اومدم ولی نمی‌تونم بگم که خوشحالم که اینطوری‌ام، ولی حداقل اینه که دیگه از خودم بدم نمیاد و با این قضیه کنار اومدم و اوکی شدم، ولی اگه می‌تونستم یه جور دیگه باشم خب اون جور دیگه رو انتخاب می‌کردم.

خیلی وقتا روابط عاطفی هم بوده و یعنی مثلاً واقعاً از مسترم خوشم میومده و حتی حس کنم عاشقش هستم. و رابطه‌مون عمیق باشه. یکی دو بار شده اینطوری باشه ولی بیشترش اینطوری نبوده. یعنی من بین هجده تا بیست و یک سالگی که خیلی از نظر جنسی فعال بودم و پارتنرهای زیادی عوض می‌کردم درصد خیلی کمیش واقعاً احساس هم داخلش بود. بعد از این تایم آروم‌تر شدم از نظر جنسی. بیشتر حواسم رو به خودم دادم و با وسواس بیشتری پارتنر انتخاب کردم و می‌کنم. احساس کردم امنیت و سلامتیم اینطوری اوضاعش بهتره. الان ترجیحم اینه که با افراد محدودتری

و مدت زمان بیشتری باهاشون باشم و حساب شده‌تر پارتنرم رو انتخاب کنم. یعنی با هرکسی نخوابم.

تو رابطه مازوخیستی هم زیاد به ارگاسم نمی‌رسم ولی تو رابطه‌ی غیرمازوخیستی اصلاً به ارگاسم نمی‌رسم. مگر این که خیلی با خودم بازی کنم و فکرم جای دیگه باشه، تو ذهنم به فانتزی‌هام فکر کنم که این اتفاق هم خیلی نادره.

به نظر خودم تا به حال رابطه ایده‌آل نداشتم. رابطه ایده‌آل به نظرم اینطوره که مدت زمان طولانی بتونم با یکی باشم و رابطه عاطفی بینمون باشه و اون مستریم هم باشه و همچنین رابطه‌ای تا به حال نداشتم. ایده‌آل‌ترین رابطه‌های من اونایی بوده که چند بار پیش یه نفر رفتم. با هم رول‌پلی کردیم، بازی بی‌دی‌اس‌امی انجام دادیم بعد یه دفعه دلمو زده و دیگه نرفتم پیششون.

با یه نفر شاید زیر پنج بار بوده تجربه‌هام. دلیلشم این بوده که یه جایی به اشتباهی باعث شده که خیلی سخت بهم بگذره تو رابطه و لذت نبرم و دیگه اون رابطه رو تموم کردم. مثلاً وقتی که دردی که بهت وارد می‌کنن از حدت خیلی بیشتر باشه و خیلی اذیت بشی، خب دفعه بعد نمی‌ری پیششون. یا مثلاً خیلی یواش بوده و دردی که به من وارد می‌کرده خیلی کم بوده و برام کافی نبوده در نتیجه رابطه جذابیت نداشته برام و دیگه نرفتم پیشش. و اون طرف به نظرم خیلی باید حواسش باشه و کارش رو بلد باشه که جفتمون بتونیم لذت ببریم از رابطه‌مون. قبل رابطه معمولاً یه کمی راجع بهش صحبت کردیم که چی می‌خوایم چی نمی‌خوایم ولی من دوست دارم طرف خودش بدون، دوست ندارم من بگم چی کار کنه. حس مازوخیستیم انگار ارضا نمی‌شه این‌شکلی. دوست دارم اون بدونه دقیقاً چه کاری باید انجام بده و چقدر باید انجام بده. دوست ندارم من بگم که چقدر خوبه، چقدر بده، بگم نکن بکن، دوست ندارم دستور بدم. یعنی برام راحت‌تره که برم با یکی دیگه تا این که بخوام برای این توضیح بدم که اینجا شدت کم



بوده یا شدتش زیاد بوده. آگه دردی که بهم وارد می‌شه زیادی باشه می‌گم بهش، ولی همیشه نمی‌شه. مثلاً با یه نفر که بوم کاملاً بسته شده بوم. دهنم هم بسته بود نمی‌تونستم چیزی بگم. نمی‌تونستم واکنشم رو با حرکت نشون بدم و واقعاً دردش برام خیلی زیاد بود و نمی‌تونستم واکنشی نشون بدم تو این شرایط بود که دیگه نرفتم پیش همچین آدمی. بعدش تو ماشین که داشت منو می‌رسوند بهش گفتم که دردش خیلی برام زیاد بود این‌سری گفت که نه دردش زیاد نبود من مثل هر دفعه بوم تو چون نزدیک پرئودیتته نسبت به درد حساس شدی. به نظرم کاملاً داشت چرت و پرت می‌گفت.

بای‌سکچوالم به دخترا و پسرا تقریباً به یک اندازه حس دارم ولی موقعیت پارتنر دختر داشتن خیلی کم پیش اومده. البته پیش اومده و با دختر هم بوم. با دختر فقط رابطه‌ی بی‌دی‌اس‌امی داشتیم و رابطه‌ی عادی هیچ‌وقت با دختر نداشتم.

چالش‌هاش مهم‌ترینش پیدا کردن پارتنر مناسبه که خب به لطف ساینایی که مخصوص فتیش و این چیزاست خیلی راحت‌تر شده ولی بازم بالاخره چالش بزرگیه چون آدما می‌تونن خیلی متفاوت‌تر از اون چیزی که توی سایت راجع‌به خودشون می‌گن باشن. به جز انتخاب فرد مناسب چالش دیگه‌ای به ذهنم نمیاد.

با یه کسی که سکس خیلی خوب بود و بیشتر از همه با اون تجربه کردم، اینطوره که با هم دوست معمولی هستیم و من می‌رم خونه‌ش و خیلی عادی با هم رفتار می‌کنیم ولی از یه نقطه‌ای یه دفعه شروع می‌شه و این که کی این کشش شروع بشه وقتی پیشش هستم هر دفعه فرق می‌کنه چطور شروع بشه ولی شروع می‌شه دیگه. معمولاً اینطوره که مثلاً پیش هم نشستیم و اون شروع می‌کنه با من و رفتن یه جور خشن، یا من یه شیطنت‌هایی می‌کنم مثلاً به جای اینکه رو مبل بشینم می‌شینم رو زمین و شروع می‌کنم پاهاش رو ماساژ دادن. این بین با هم معمولاً درینک می‌زنیم

یا چیزی می‌کشیم که راحت‌تر بشیم و بیشتر خوش بگذره. بعد مثلاً اون کمر بندشو درمیاره و مثل قلاده می‌بنده دور گردن من، و منو چار دست و پا دنبال خودش می‌بره تا چارچوب در اونجا من رو زانوهام می‌شینم و اون دستام رو می‌بنده به میله‌ی بارفیکس بعد بهم سیلی می‌زنه یا سینه‌هام رو با شلاق می‌زنه. خود همین شلاق زدن خیلی داستانش طولانیه و می‌تونه خیلی جزئیات داشته باشه و حال بده. بعد که حسابی قرمز و کبود شدم تو همون حالت که دستام از بالا بستس براش ساک می‌زنم. بعدش هم منو باز می‌کنه و می‌برتم روی تخت. سکسمون هم اینجوریه که خیلی خشن‌تره. مثلاً بینش سیلی می‌زنه یا اسپنکم می‌کنه یا بهم فحش می‌ده و کلاً خیلی حرفای کثیف می‌زنیم وسط سکس.

وقتی با کسی آشنا می‌شم، نمی‌تونم تشخیص بدم که مستره یا نه. فقط یک نفر رو تا به حال تونستم بفهمم. اکثراً نمی‌فهمم. دلیلش شاید اینه که من کلاً روابط اجتماعی خیلی قوی نیستم و دایره‌ی آدمایی که باهاشون می‌گردم گسترده نیست و کلاً خیلی آدم اجتماعی‌ای نیستم. و برعکسشم هست، کسی تا به حال نفهمیده که من تمایلاتم چیه، بدون این که شناختی ازم داشته باشه و صحبتی درباره سکس نکرده باشیم. شخصیتم تو محیط کار و غیره طوری نیست که کسی بتونه از بیرون همینطوری بفهمه چه تمایلاتی دارم. اتفاقاً تو محیط کار خیلی بقیه رو رهبری می‌کنم. شاید در تضاد باشه با جوری که در تخت خواب هستیم.

علی

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً هم‌جنس‌گرا، فقط به طور تصادفی دگرجنس‌گرا

درد فقط در فضای جنسیه. از بچگی بهش علاقه داشتم. تو مدرسه که بودیم از بچگی هم دوست داشتم درد وارد کنم، هم تجربه کنم. با یکی از پسرا در دبستان می‌رفتیم به جای خلوت با همدیگه یکسری کارها می‌کردیم. مثلاً نیشگون گرفتن یا با ناخون روی بدن کشیدن، چنگ زدن و دوست داشتیم. اون موقع اصلاً نمی‌دونستم پورن چیه. بعداً که آشنا شدم ژانر BDSM رو خیلی دنبال می‌کردم. اسپنک برام خیلی جذاب بود. دستبند و رول‌پلی برام جذاب بود؛ از نقش بازی کردن خوشم میاد ولی از تحقیر خوشم نمیاد. بیشتر همون درده برام جذابه. با درد تا به حدی خیلی اوکی‌ام، از حدی که صدمه زیاد ایجاد بشه دیگه اوکی نیستم. وقتی با دوست‌پسرم بودیم یه safe word داشتیم. می‌گفتم بسه. دست بستن و اسپنک رو تجربه هم کردم خوشم اومد. البته تحقیر رفتاری رو دوست دارم. این که اون هر کاری می‌خواد انجام بده. بتونم طرفم رو ببندم کاری نتونه بکنه. و این تمایل دو طرفه‌ست. حالت دعوا و کشتی رو هم دوست دارم خیلی برام ترن‌آنه. عملیش هم کردم خوشم اومد.

در مورد دیسپلین، این که نقش بازی کردن رو توی ویدیوها ببینیم اوکی‌ام ولی توی واقعیت اجرایی نکردم.

تجربه جنسی رو با ۲ نفر داشتم، پسر، که هردهوش هم در قالب رابطه بوده. با چند نفر هم در حد یک شب تجربه کردم. چند سال با یک پسری رابطه داشتم. سکسمون راضی‌کننده نبود، کسل‌کننده بود برام و همین باعث شد بعد چند سال بهش بگم که این چیزا رو دوست دارم. جا خورد. البته شنیده بود در موردش ولی روی کسی انجام نداده بود. یکم گیج



می‌زد. من باید بهش می‌گفتم چی کار کن. بعد چند جلسه تونستم اون چیزی که می‌خوام رو دربیارم. مثلاً یه بار خواستم دستامو ببندم، هر کاری می‌خواد بکنه. خیلی دوست داشتم خشن و با هیجان و جدی باشه. دوست داشتم اسپنک بزنه. چنگ بزنه. البته می‌دونستم یکم فیک و الکیه و این از جذابیتش کم می‌کرد ولی بازم جواب بود.

تو رابطه‌ی بعدیم، طرفم هم علاقه داشت، هم سردرگم بود با هویت جنسی خودش. دعوا می‌کردیم با هم و به سکس ختم می‌شد و باحال بود.

دوست دارم سوییچ رو هم تجربه کنم و من دامیننت باشم ولی پیش نیومده.

الان تمایلاتم انگار هی میان و می‌رن. اوج می‌گیرن، بعد میان پایین. الان اگه بخوام با کسی رابطه داشته باشم دوست دارم ذهنش باز باشه، و بدون این صرفاً یه نقشه و داریم در قالب نقش‌ها مون این کارها رو می‌کنیم. البته اگه طرف این تمایلات رو هم نداشته باشه ممکنه جواب بده رابطمون.

قضاوت‌های مردم سختش می‌کنه و نمی‌تونی اوپن باشی. فکر می‌کنن مریضی و فکر می‌کنن نرمال نیستی. شایدم نباشم ولی حداقل مریض نیستم. توی رابطه هم آدمای کمی پیدا می‌شن با این چیزا حال کنن و شاید اگه خیلی اصرار کنی اوکی بشن. کم هستن کسانی با این تمایلات مشترک.

الان اگه بخوام رابطه جنسی داشته باشم بهش می‌گم [که چنین تمایلاتی دارم]. این ترس رو گذاشتم کنار و گفتم این چیزیه که هستم و باهاش اوکی‌ام و اگه کسی قراره باهام باشه باید بدونه.

با دخترها تجربه نداشتم ولی خب رابطه دوستی و اینا بوده ولی رابطه احساسی یا جنسی نداشتم. برام جذابیت نداشته.

امین

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، بیشتر از به‌طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

من bisexual ام ولی هشتاد نود درصد straight^{۷۹} ام. بخشی از من که gay تره اوکیه با درد کشیدن. بخشی که straight ام تمایلم بیشتر به درد وارد کردنه. یعنی از سمت پسرها دوست دارم بهم درد وارد بشه، به دخترها دوست دارم درد وارد کنم. همینطور توی بخشی که gay ام دوست دارم کنترل بشم، توی بخش straight دوست دارم کنترل‌گر باشم. توهین و تحقیر رو هم تا یه حدی اوکی‌ام انجام بدم در حالت straight ولی خودم دوست ندارم تحقیر بشم.

تجربه‌م با پسرها خیلی بوده، ولی با دخترها سکس کامل نداشتم. تا حدی شده عملی تجربه کرده باشم؛ مثلاً دستشو ببندم یا طوری بزمن که کبود بشه. ولی اینترکورس نداشتم. به‌نظرم چون محافظه‌کار بودن و فکر می‌کردن آینده‌شون به خطر میفته.

روابطم با پسرها بیشتر در قالب رابطه بوده. طوری بوده که اون تمایل داشته انجام بده یعنی اون سادیسمی باشه، و من انجام بشم. مثلاً با یکی‌شون وقتی مطرحش کردم، یعنی قبل از این که سکس داشته باشیم بهش گفتم، متوجه شد دوست داره اونم این کارو بکنه. بعد از اون حالت لاس زدن‌هاش هم اینطوری بود که مثلاً بیا فلان جا دست‌وپات رو ببندم.

این که طرفم در رابطه چنین تمایلاتی داشته باشه، دوست دارم باشه ولی اگه نداشته باشه این تمایلات رو، ضروری هم نیست. سکسی که توش اینا نباشه هم کار می‌کنه ولی اگه باشه کیفیتش بالاتره.

۷۹. straight یا دگرجنس‌گرا (heterosexual): گرایش جنسی به جنس یا جنسیت مخالف

از دورانی که پورن دیدن رو شروع کردم دسته‌ای بود به نام BDSM خیلی متفاوت تحت تاثیرم قرار می‌داد. احساس می‌کردم برام جذاب‌تره.

بخشی از من که گی هست تمایل به bottom بودن داره. هیچ‌وقت نشده پسری که باهاش رابطه داشته باشم مازوخیستی بوده باشه.

حس می‌کنم جنس مخالف نیاز به ساپورت داره ولی با پسر احساس می‌کنم نیاز دارم ساپورت بشم.

توی روابطم کلمه امن نداشتیم. واضح می‌گفتیم اگه زیادی بود. در حدی که آسیب وارد نشه اوکیه و لذت‌بخشه برام.

این که یکی ددی صدام کنه خیلی دوست دارم و تجربه‌ش هم کردم. من در نقش بابای طرف بودم. اختلاف سنی‌مون هم در حدی بود که معنی بده. البته ^{۸۰}under-aged نبود. و اینترکورس هم نداشتیم با هم. من ددی صدا می‌شدم به اون اسم، طرف رو طوری که کبود بشه گاز می‌گرفتم و لباسامون رو که بیشتر درآوردیم، دستاشو با کمر بند به تخت می‌بستم و روی شکمش رو تیکه تیکه با گاز گرفتن کبود می‌کردم.

پردیس

سن: اوایل دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً دگرجنس‌گرا، فقط به طور اتفاقی هم‌جنس‌گرا

درد کشیدن برام خیلی جذابه. درد وارد کردن رو تا به حال تجربه نکردم، فکر می‌کنم دوست داشته باشم. با پارتنر فعلیم سوییچ بودن رو تجربه نکردیم، چون اون دوست نداره در نتیجه من همیشه در نقش سابمیسو بودم. درواقع با هم دوستیم و در رابطه نیستیم. دلیل این که در رابطه نیستیم اینه که هر دومون تازه از رابطه بیرون اومدیم و آمادگی تعهدات رابطه رو نداشتیم.

چند ماه اخیر در مورد این تمایلاتم مطمئن شدم. تا قبلش حدس می‌زدم ولی امتحان نکرده بودم. از دو سال پیش حدس‌هایی زدم که چنین تمایلاتی دارم. قبل‌تر از دو سال پیش، یا بهش فکر نکرده بودم یا گذرا از



روش رد شده بودم. من از اینجا فهمیدم چنین تمایلاتی دارم که وقتی این چیزها رو در فیلم‌ها، صحبت‌ها یا پورن یا هرچی می‌دیدم برام جذاب بود. در روابط قبلیم زیاد بهش فکر نکرده بودم که امتحانش کنم. بیهویی پیش اومد. به این دوستم گفتم منو بزنی و وقتی این کارو کرد خیلی دوست داشتم. اون هم خیلی دوست داشت. این قضیه برای ۲-۳ هفته بعد از اولین سکس‌مونه. یعنی دو سه هفته بعد از اولین سکس من یه بار بهش پیشنهاد دادم که منو بزنی و ادامه‌دار شد بعدش این چیزها. اونم کاملاً آدم مکمل منه در این زمینه.

دلیل این که به نفرات قبلی این پیشنهاد رو نداده بودم این بود که در حدی که با این فرد احساس صمیمیت و نزدیکی می‌کردم با اونا نمی‌کردم. رابطه‌های خوبی بودن ولی با این فرد احساس متفاوتی دارم. با کسی که چنین تجربه‌ای دارم خیلی برام مهمه کی باشه. اعتماد داشتن به همدیگه خیلی تاثیر زیادی داره برام. برام مهمه که با شناخت و درک همراه باشه.

وقتی می‌خوام با یکی وارد رابطه بشم، وجود این تمایلات فکر می‌کنم برام ضروری نیست، اما اگه باشه خیلی دوست دارم. در نتیجه باهاش چک می‌کنم. در ارتباطات قبلیم که این تمایلات دخیل نبود هم لذت می‌بردم از سکس و ارضا هم می‌شدم، اما در رابطه‌ی فعلیم بیشتر لذت می‌برم و بهتر ارضا می‌شم.

در مورد شدت‌ش، این که منو بزنی توی صورتم هرچقدر هم محکم باشه بازم دوست دارم البته در حدی که دیگه خیلی آسیب نیبم و داغون نشم. تحقیر کلامی هم داریم. مثلاً این که بخواد واقعاً تحقیرم کنه، مثلاً با فحش رو دوست ندارم چون احساس بی‌احترامی می‌گیرم ولی تا یه حدیش رو دوست دارم، مثلاً بگه خفه شو یا حرف نزن یا با لحن دستوری بهم بگه کاری رو انجام بدم دوست دارم. در مورد درد فیزیکی هیچ‌وقت اون قدری نبوده که بیش از حد تحمل باشه. خودش حواسش هست. یادمه یکبار اینقدر محکم زد توی گوشم که سوت کشید اما دوست داشتم. خودم

اینطوری بودم که من الان خوشم اومد یا دارم اذیت می‌شم؟

رول‌پلی^{۸۱} و پت بودن رو اون قدر امتحان نکردیم. تا حد خیلی کمی امتحان کردیم که اینطوری بود که موهای منو گرفته بود و من روی زمین راه رفتم در این حالت و این کار رو دوست داشتم. در همین حالت منو می‌زد. این که وقتی با طناب بسته شدم آویزون باشم رو هم خیلی دوست دارم ولی امتحان نکردیم هنوز.

دیسپیلین هم خیلی جذابه برام. در مورد دیسپیلین، مثلاً وقتی منو می‌زنه یا اینترکورس داریم بهم بگه حرف نزنم یا صدام درنیاد و اگه بیاد بیشتر تنبیه می‌شم. یا کاری رو در حالتی که برام سخت باشه هم باید انجام بدم؛ اینا جذابه.

همه‌ی سکس‌هایی که داریم با این تمایلات همراه نیست. شاید از هر ۱۰ باری که سکس می‌کنیم ۵-۶ بارش معمولی باشه.



۸۱. رول‌پلی (role-play): نقش‌آفرینی یا نقش بازی کردن

پرهام

سن: اواخر دهه ۲۰

گرایش جنسی: عمدتاً هم‌جنس‌گرا، بیشتر از به‌طور اتفاقی دگرجنس‌گرا

از درد کشیدن لذت می‌برم. من درد ملایم رو دوست دارم. یه فشار مداوم لایت رو دوست دارم. می‌دونم برای آدمایی که فن BDSM هستند این حد من خیلی کمه. درد دادن برام لذت خاصی نداره. البته فرق هست بین این که طرف درد بکشه و این که درد بدی. یه وقتایی این که ببینیم پارترم هم داره درد می‌کشه برام جالبه. برای من زیاد جالب نیست که درد وارد کنم؛ ولی دوست دارم ببینم اون درد می‌کشه. مثلاً یه موقع می‌تونم فعال باشی و چک بزنی، نیشگون بگیری، شلاق بزنی، اما یه وقتایی صرفاً با شدید کار کردن^{۸۲} طرف درد می‌کشه و این جالبه.

یه جاهایی حس ارباب-برده هم جالبه. یکسوم دختر بوده ولی الان با پسرام.

در مورد دیسیپلین، در حین سکس بدم نمیداد. این که قبل از سکس به دلیل احمقانه‌ای طرف رو تحریک کنم؛ مثلاً یا یک قانون مسخره که اگه فلان کار رو بکنی *you get fucked hard*.

دوست ندارم خودم تحقیر بشم. خیلی شخصیتم خودشیفته‌ست. تحقیر کردن طرف هم رو فن‌اش نیستم، ولی شاید چند باری انجام بدم و دادم. تحقیر کلامی، جسمی، این که سیلی می‌زنم، پرتش می‌کنم. دوست پسرم فوت‌فوتیش داره. پامو رو صورتش می‌ذارم. اون به خاطر فوت‌فوتیش بودنش لذت می‌بره. منم اوکی‌ام بدم نمیداد.

اولین‌باری که دیدم حس قدرتمند بودن و ارباب بودن، زمانی بود در نوزده‌سالگی، یک دوست‌دختری داشتم که نه سال ازم بزرگ‌تر بود. اون

۸۲. منظور در حین دخول



دیسپیلین و اینا رو خیلی دوست داشت. پرسونا بازی می‌کرد. مثلاً با این که من اصلاً مذهبی نیستم ولی به خاطر یه قانون مسخره که ساخته بودیم که اگه شالت فلان بشه تنبیه می‌شی، الکی گریه می‌کرد.

قبل از این رابطه، تجربه‌ای از فضای BDSM نداشتم. توی پورن هم ژانر مورد علاقه‌م نبوده. البته دوست داشتم که تجربه کنم. کلاً تجربه‌گرام. همیشه بود توی ذهنم که یه بار تجربه‌ش کنم. توی اون رابطه تجربه کردم و قبل‌ترش چیزی یادم نمیاد که مرتبط باشه. خانواده‌ی شسته‌رفته و عادی‌ای هم داشتم.

تجربه من اینه که با straight ها نمی‌شه خیلی چیزها رو همون اول مطرح کرد و پرسید. تجربه‌ی منه و الزاماً درست نیست. وقتی نچرال پیش نه، طرف احساس امنیت نمی‌کنه. اما در LGBT راحت‌تره چون راحت‌تر درباره مسائل جنسی حرف می‌زنم. حروف اختصار هست برای همه‌چی و سریع می‌فهمی چی به چیه. وقتی با یک پسر بخوام رابطه داشته باشم خیلی راحت می‌شه پرسید ازش.

با غریبه چیزای هارد رو تجربه نمی‌کنم چون می‌گم طرف محدودیت من رو شاید ندونه. دوست‌پسرم هم سوییچه.

وجود این تمایلات در روابط برام مهمه. ضروریه. یه دوست‌پسر داشتم virgin بود متوجه شدم به‌شدت طرفدار خوشونته. چک‌هایی که می‌زد خیلی شدید بود. خودش اینو بد می‌دونست. ما هیچ‌وقت سکس کامل نداشتیم. منم قبلش رابطه‌ی جنسی رو تجربه نکرده بودم و اون خیلی زیادی بود برام.

یه نمونه دیگه‌ش بوده با دختری که اصلاً همچین چیزی رو دوست نداشته. این که یه حداقلی از تمایل در طرف باشه ضروریه برام به‌نظرم.

عاطفی بودن قضیه برام خیلی مهمه. اگه اون آرامش فراهم نشه تحریک



نمی‌شم. و آدمی هم هستم که بیشتر با لب‌هام تحریک می‌شم.

اینجا در غرب^{۸۳} روابط جنسی خیلی آسون‌تر برقرار می‌شه. به خصوص در LGBTQ خیلی ساده‌تره. مثلاً در حد هوا چطوره. براشون همین‌قدر آسونه.

چالش بزرگم که نگران باشم بابتش، لیمیت طرفه که نکنه ردش کنم. به خاطر این که خودم نگرانم طرف لیمیت منو رد کنه. و اگه رد کنه من داون می‌شم. البته در تجربه‌م با دوست‌پسرم فهمیدم که این نگاه لزوماً درست نیست، چون طرف ممکنه لیمیتش اون‌قدر بالا باشه که جای نگرانی نباشه. به هر حال این نگرانی در من هست.



۸۳. این مصاحبه، تنها مورد است که مصاحبه‌شونده در زمان گفت‌وگو در خارج از ایران زندگی می‌کند.

کیانوش

سن: اوایل دهه ۳۰ سال
گرایش جنسی: کاملاً هم جنس‌گرا

صرفاً درد جذاب نیست؛ اون تحقیر و خودخواهی‌ای که کنارش برام جذابه. حسی که یه نفر بخواد یه نفر دیگه رو به خاطر لذت بردنش اذیت کنه. این تفکر برام جذابه. من تمایلاتم بیشتر مازوخیستیه. تقریباً نود یا شاید صد در درصد خودم رو مازوخیست می‌دونم.

حالت نقش بازی کردن، که اون طرف می‌خواد انگار تجاوز کنه و من خواهش می‌کنم که بسه و اذیت می‌شم و درواقع دارم فرار می‌کنم ازش. این خودخواهی‌ای که داره، حس نادیده گرفته شدنم لذت‌بخشه.

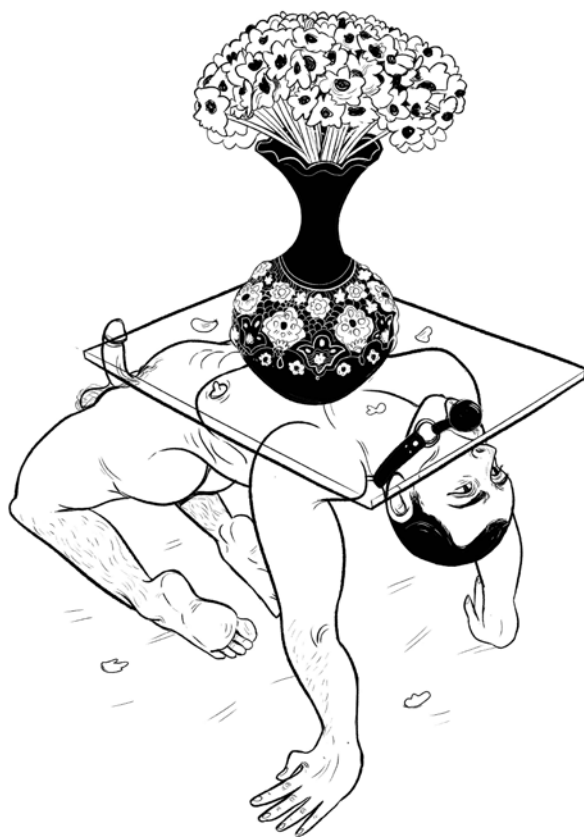
شاید شش هفت بار تجربه کرده باشم. رابطه بلندمدت نبوده هیچ‌وقت. پارتنری نداشتم که باهاش اوکی باشم و رابطه عاطفی داشته باشیم. تجربیاتم در قالب سکس‌فرند بوده. این که یه نفر این تمایلات منو داشته باشه امتیاز بزرگیه و حاضرم به خاطرش از خیلی چیزای دیگه بگذرم. اگه کسی اینطور نباشه و همه چیزاش اوکی باشه هم من اوکی‌ام.

با یک نفر تقریباً صد در درصد تونستم تجربه کنم. قبلش توضیح می‌دادم براش و اون قشنگ می‌تونست پیاده کنه.

مستقیم [درباره‌ی تمایلات طرف] نمی‌پرسم چون دوست ندارم تمایلاتم آشکار بشه بین همه. از جلسه دوم به بعد نکات ریزی رو مطرح می‌کنم بینم واکنش طرف چیه. بعد پنج تا ده جلسه می‌تونم بفهمم رابطه‌ی طرف با خشونت چطوره.

اولین باری که خودارضایی کردم دوازده سالم بود. اون موقع حتی

نمی‌دونستم رابطه جنسی متعارف چطوریه یا بچه چطور به دنیا میاد. چیزی که تحریک می‌شدم باهاش توی ذهنم این بود که بچه‌های مدرسه منو می‌زنن. لخت هم نه، از روی لباس. در واقعیت توی مدرسه منو نمی‌زدن، فقط توی فکرم بود. در شونزده هفده سالگی فهمیدم داستانش چیه. سایتی بود به اسم IranXIran. توی اون سایت داستان می‌نوشتن مردم. نوار کناریش یه دسته بود به اسم هم‌جنس‌گرا. برام جذاب بود. یک دسته‌ی ارباب و برده هم داشت. این دسته هم برام خیلی جذاب بود. فهمیدم عده‌ای این چیزها رو دوست دارن. قبل از بلوغ جنسی از پسرعموهام خوشم می‌ومد ولی فضای BDSM نبود.



یک سختی رعایت نکات ایمنیه. چون وسط رابطه خشن نمی‌شه با وسواس رفتار کرد. طرف ممکنه حواسش نباشه اشتباهی بکنه آسیب بزنه. بعد طرف ممکنه پیش دوستان مشترکمون بگه فلانی برده‌ست، من این کارو باهاش کردم. قضاوت بشم. به من رسیده که گفته ولی این که قضاوتشون چی بوده رو نمی‌دونم. توی تجربه‌هام همه‌ش نگرانم که نکنه طرف فیلم بگیره. نکنه وویس ضبط کنه. به خصوص که روابطم ادامه پیدا نکرده و کوتاه‌مدت بوده و این باعث می‌شه نتونم



اعتماد کنم. وقتی اعتماد نباشه نگرانی‌ها پیش میاد.

نقش برده یا پت برام جذابیت نداره چون حالت تجاوز نداره. چیزی که من توی نقش آدم مطیع باشم دوست ندارم. من حالتی رو دوست دارم که اون داره به زور تجاوز می‌کنه و من دارم فرار می‌کنم.

فکر این تمایلات گاهی اذیتم می‌کنه. مثلاً در طول روز آدم‌ها به من احترام زیادی می‌دارن، اما من توی ذهنم دارم به این فکر می‌کنم که چی می‌شد این آدمه به من تجاوز کنه. یا توی آسانسور یکی که کنارمه دوست دارم بهم تجاوز کنه اما در آسانسور که باز می‌شه می‌ره. همه انتظار دارن که ازدواج کنی. جهان توی ذهن من شکلیه که دوست دارم بهم تجاوز بشه، ولی دنیا این شکلی نیست.

رابطه‌ی ایده‌آلم حالتیه که یکی مثل خودم رو پیدا کنم. ولی بخش جنسی رابطه‌م همیشه نمی‌خوام اینطور باشه. ده تا بیست درصدش باشه. حتی تو اقلیت‌های جنسی هم که پنج درصد جامعه‌ن، باز من اقلیت هستم.

ترجیحم اینه که روابط عاطفی باشه. ولی نه به خاطر خود عاطفه، کلاً این که یه نفر همیشه ثابت باشه مهم‌تره. این که یکی جدید باشه آدم باید توضیح بده از اول اذیت می‌کنه. این که با یکی باشم که برای هم کادو بخریم و به هم تلفن کنیم و این چیزا زیاد برام مهم نیست. یعنی زیاد بهش فکر نمی‌کنم. شاید این یه مشکل باشه چون خیلی‌ها که دنبال رابطه‌ن همچین چیزایی براشون مهمه.

رامین

سن: نزدیک ۲۰ سال

گرایش جنسی: کاملاً دگرجنس‌گرا

درد فقط وارد کردنش برام لذت‌بخشه. بهم حس قدرت می‌ده. این که بهم وارد بشه نه.

دیسپلین بخش زیادیش همینه که طرف حق اظهار نظر نداشته باشه. تو ایده بدی که چی کار کنی. کنترل کامل دست تو باشه. حس تحقیر رو هم می‌پسندم. مثلاً دهن اون آدم رو بگیرم و حق حرف زدن نداشته باشه، تو فقط دستور بدی. اگه رفتاری داشته باشه که خوشت نیاد، یا اگه حرف زد موهاشو بگیرم بکشی. یا با زنجیر بزنی.

پارتنرم بیست و پنج سالشه و ورزشکاره و ما همدیگه رو در یک محیط ورزشی دیدیم. به نظرم خوش‌استایل اومد. دوست داشتم بیشتر ارتباط بگیریم. بهش گفتم سربسته و غیرمستقیم و بعد فهمیدم اونم قبلش از من خوشش می‌ومده. اون نوع سکس به اصرار اون بود. من اصلاً دوست نداشتم و فکر نمی‌کردم خوشم بیاد. ایده‌ی پارتنرم بود و بعد من خوشم اومد. فشار گذاشت که امتحان کنیم و کردیم. برای من عکس فرستاد. عکسی که یکی با یکسری ابزارهایی بسته شده بود. گفت موافقی از اینا بخریم؟ پرسیدم یعنی تو اینجوری می‌پسندی؟ گفت آره. حس می‌کردم مردها از حس سلطنت خوششون میاد.

خیلی دوست داشت که من از الفاظ رکیک استفاده کنم. هیچ چیزی نبوده که من بخوام و نشه. چون خیلی بهم علاقه داره.

قبلش فکر می‌کردم اگه یکی رو تحقیر کنم بهم حس بدی بده، ولی حس خوبی داد. مثلاً اون آدم هر حرفی بزنه ارزش نداره، دهنش رو می‌گیری و

می‌گی حالا حرف بزن. قبلش فکر می‌کردم زدن کسی کار غیراخلاقیه خارج از این چارچوب. عذاب وجدان می‌گرفتم.

این که اون دوست نداشته باشه که ادامه بدیم و من به‌زور ادامه بدم رو خوشم می‌اد. یعنی مثلاً خیلی درد داشته باشه و یکم دیگه ادامه بدی. بعد اوکی می‌ده که ادامه بدیم ولی خیلی کوتاه. بعدش من دیگه ادامه نمی‌دم. کلاً با هم هفت هشت بار تجربه کردیم.







فصل دوم

آشنایی با سادومازوخیسم

تعریف

بیابید از اینجا شروع کنیم: سادومازوخیسم ترکیبی از دو اصطلاح سادیسم و مازوخیسم است. این اصطلاحات از کجا آمده‌اند؟ گرفتِ ایبینگ که یک سکس‌پژوهش و روان‌پزشک آلمانی بود اولین بار در سال ۱۸۸۶ این دو اصطلاح را در کتابش به کار برد.^۱ ایده‌ی این اصطلاحات از کجا در ذهن او شکل گرفته بود؟ اصطلاح مازوخیسم به زاخر-مازوخ که رمان‌نویسی اتریشی بود برمی‌گردد. این نویسنده درباره‌ی مردانی داستان‌سرایی می‌کرد که توسط زنان زیبا مورد تحقیر و عذاب واقع می‌شدند. به نظر می‌رسد که زاخر-مازوخ در زندگی شخصی خودش هم چنین تمایلاتی را تجربه می‌کرده: ظاهراً او تلاش زیادی می‌کرده تا «زنان را راضی کند که بر او چیره شوند، او

1. Weinberg, Martin S., Colin J. Williams, and Charles Moser. 1984. "The Social Constituents of Sadoomasochism." *Social Problems*, 379.

را شلاق بزنند و به واسطه‌ی سکس کردن با مردان دیگر به او خیانت کنند»^۲.

اصطلاح سادیسم هم داستان مشابهی دارد و به نام نویسنده‌ای فرانسوی زبان به نام Marquis de Sade برمی‌گردد که زندگی شخصی و رمان‌های اروتیک او با تجربه‌ی درد، تحقیر و اطاعت در فضای جنسی مرتبط بود^۳.

حالا که ایده‌ای درباره‌ی ریشه‌ی این اصطلاحات پیدا کردیم، بیایید به تعریف آنها بپردازیم. تعاریف مختلفی از سادیسم و مازوخیسم ارائه شده. در اینجا ما به یک تعریف کاربردی از مازوخیسم بسنده می‌کنیم. همین که به تعریف روشنی از مازوخیسم برسیم، تعریفی از سادیسم هم به قرینه برای ما آشکار می‌شود.

مازوخیسم جنسی به تمایلی گفته می‌شود که در آن شخص از حداقل یکی از این موارد لذت جنسی می‌برد: ۱- دریافت درد؛ ۲- واگذاری کنترل از طریق به بند کشیده شدن، مقررات، دستورات یا سایر روش‌ها؛ و ۳- مورد تحقیر یا خجالت واقع شدن^۴. بنابراین همه‌ی انواع مازوخیسم جنسی، برای مثال شامل درد نمی‌شود. قرینه‌ی همین ویژگی‌ها را برای تعریف سادیسم نیز می‌توانیم به کار بگیریم. یعنی وجود حداقل یکی از ویژگی‌های تمایل به وارد کردن درد، کنترل کردن یا مورد خجالت و تحقیر قرار دادن، که با لذت جنسی همراه باشد. برای این که به یک سکس بتوانیم بگوییم سکس سادومازوخیستی، حداقل یکی از این ویژگی‌ها باید وجود داشته باشد. اگر هیچ‌کدام از این ویژگی‌ها در سکس نباشد، آن سکس سادومازوخیستی نیست^۵.

2. Baumeister, Roy F. 2014. *Masochism and the Self*. New York: Psychology Press, 2-3.

3. Weinberg, Thomas S. 2006. "Sadomasochism and the social sciences: a review of the sociological and social psychological literature." *Journal of Homosexuality* 18.

4. Baumeister, *Masochism and the Self*, 3.

5. *Ibid.*, p. 4.

برای مثال شاید دوست داشته باشید پارتنر شما چشم‌ها و دست‌های شما را ببندد ولی دوست نداشته باشید دردی به شما وارد کند؛ یا شاید دوست داشته باشید در سکس تحقیر شوید اما از احساس کنترل شدن بیزار باشید؛ یا شاید دوست داشته باشید پارتنرتان شما را کنترل کند و به شما درد وارد کند، اما تحقیر را اصلاً نپسندید؛ و در نهایت ممکن است همه‌ی این‌ها را با هم بخواهید. همه‌ی این‌ها (که فقط تعدادی از حالت‌های ممکن است) فرم‌های مختلفی از تمایلات مازوخیستی است. در ضمن تفاوتی نمی‌کند که شخص این تمایلات را عملی کرده یا همه‌چیز صرفاً در حد فکر و خیال و فانتزی است؛ در هر صورت این تمایلات مازوخیستی است. تمایلات سادیستی نقطه مقابل تمایلات مازوخیستی قرار می‌گیرد. شخصی با تمایلات سادیستی، از درد وارد کردن، کنترل کردن و یا تحقیر کردن در حین فعالیت‌های جنسی، لذت جنسی می‌برد.

BDSM

وقتی دعوت از افراد برای مصاحبه در زمینه‌ی سادومازوخیسم را شروع کردم، در همان ابتدای کار متوجه شدم که نسبت به BDSM و سادومازوخیسم برای برخی افراد سوال برانگیز و حتی گیج‌کننده است. به همین دلیل، برای جلوگیری از ابهام در توضیح اولیه‌ای که برای افراد می‌فرستادم اشاره کردم که این دو اصطلاح می‌توانند به جای همدیگر به کار گرفته شوند. این موضوع را اینطور توضیح دادم:

«من دارم روی کتابی در زمینه‌ی تمایلات سادومازوخیستی کار می‌کنم (همون چیزی که به عنوان BDSM هم شناخته می‌شه)»

BDSM مخففی برای این‌هاست:

B/D: bondage و discipline (بانداز^۶ و انضباط)

D/S: dominance و submission (اطاعت و تسلط)

S/M: sadism و masochism (سادیسم و مازوخیسم)

BDSM اصطلاح جدیدتری نسبت به سادومازوخیسم است و چتر بزرگ‌تری است که سادومازوخیسم را دربر می‌گیرد.^۷ بنابراین، سادومازوخیسم جزوی از BDSM است. با وجود این که تفاوت‌های ظریفی بین اصطلاحاتی که در بالا (در پرانتزها) مطرح شد وجود دارد، در ادبیات تخصصی این حوزه، سادومازوخیسم و BDSM اغلب اوقات به‌جای همدیگر به کار گرفته می‌شوند و ما هم در این کتاب هر دو اصطلاح را در یک معنا به‌کار می‌بریم.

شیوع

تقریباً تمام نظرسنجی‌های بزرگ مرتبط با رفتارهای جنسی، سادومازوخیسم را به‌کلی نادیده گرفته‌اند؛ به‌همین خاطر تخمین‌های ما درباره‌ی شیوع رفتارهای سادومازوخیستی بسیار ناقص است.^۸ همچنین، در مواردی که نظرسنجی‌ای روی این موضوع صورت گرفته، به‌سادگی نمی‌توان به نتایج اتکا کرد، چرا که افراد بسیار زیادی ممکن است دارای چنین تمایلاتی باشند،

۷. بانداز به‌معنای بسته شدن یا طناب یا به‌بند کشیده شدن

7. Neef, Biosychosocial Perspective, 129.

8. Moser, Charles, and Peggy J. Kleinplatz. 2006. "Introduction: The State of Our Knowledge on SM." *Journal of Homosexuality*, 2.

اما از افشای این تمایلات در نظرسنجی‌ها امتناع بورزند.⁹

محققان در یک بررسی نظام‌مند، ۸۸ مطالعه در زمینه‌ی BDSM را مورد بررسی قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که پژوهش‌هایی که در زمینه‌ی شیوع سادومازوخیسم انجام شده، نتایج خیلی متفاوتی^{۱۰} را نشان می‌دهند.^{۱۱} این محققان چندین علت برای این تفاوت‌ها پیشنهاد دادند. در اینجا به دو مورد اشاره می‌کنیم:

۱- بسته به این که موضوع مورد پرسش چقدر کلی یا جزئی باشد، نتایج متفاوت است. برای درک این قضیه، سعی کنید به این سوال پاسخ دهید: «آیا شما خودتان را آدمی اهل نوشیدن به حساب می‌آورید؟» شاید شک داشته باشید که منظور من نوشیدن چه چیزهایی است و شاید شک داشته باشید که چقدر باید در روز یا هفته از آن چیزها بنوشید تا آدمی «اهل نوشیدن» به حساب بیاید! حالا به این سوال پاسخ دهید: آیا در روز گذشته آب، چایی، آبمیوه یا الکل نوشیدید؟ با احتمال و قطعیت بیشتری شما به این سوال پاسخ مثبت می‌دهید. در مورد سادومازوخیسم هم همین است. برای مثال، در مواردی که گرایش به سادومازوخیسم یا BDSM به‌طور کلی، بدون ارائه‌ی تعریفی مشخص مورد پرسش قرار گرفته، شیوع کمتری از این موارد گزارش شده تا زمانی که تمایل یا تجربه‌ی شخص در مورد یک فعالیت خاص مثل بسته شدن، استفاده از چشم‌بند یا شلاق خوردن موضوع مورد بررسی بوده است. بر اساس یک پژوهش، ۴۶/۸٪ درصد از جمعیت دست کم یکبار فعالیتی از جنس BDSM را تجربه کرده‌اند، با این حال بر اساس همان پژوهش، فقط ۷/۶٪ از جمعیت خودشان را اهل BDSM می‌دانند^{۱۲} (به همین دلیلی که شما ممکن است نوشیدنی بنوشید، اما خودتان را اهل نوشیدن ندانید).

9. Baumeister, Masochism and the Self, 4.

۱۰. دقیق‌تر این که نتایج واگرا یا divergent هستند

11. Neef, Biosychosocial Perspective, 130.

12. Ibid.

۲- بسته به این که چه جنبه‌ای از تمایل به BDSM مورد بررسی قرار گرفته باشد نتایج متفاوت است. برخی از پژوهش‌ها علاقه یا فانتزی‌های مرتبط به BDSM را بررسی کرده‌اند در حالی که برخی دیگر، تجربه‌ی عملی BDSM را مورد پرسش قرار داده‌اند. همانطور که می‌توان حدس زد، گروه دوم شیوع کمتری را نسبت به دسته‌ی اول گزارش کرده‌اند. مطابق نتایج یک پژوهش، ۶۹٪ افراد جمعیت فانتزی‌هایی در رابطه با فعالیت‌هایی از جنس BDSM دارند^{۱۳}. جاستین له‌میلر^{۱۴} نیز که بزرگ‌ترین نظرسنجی مربوط به فانتزی‌های جنسی در آمریکا را انجام داده، به نتایج مشابهی رسیده. مطابق نتایج این نظرسنجی با بیش از ۴ هزار شرکت‌کننده، ۶۰ درصد افراد فانتزی درد وارد کردن و ۶۵ درصد افراد فانتزی درد کشیدن در سکس را داشته‌اند. فانتزی‌های مرتبط با BDSM به قدری رایج است که فقط ۴ درصد زنان و ۷ درصد مردان اعلام کردند که هرگز چنین فانتزی‌هایی نداشته‌اند^{۱۵}.

در یک جمع‌بندی، بسته به تعریف BDSM و روش تحقیق، بین ۸ تا ۷۰ درصد جمعیت (بله، بازه‌ی بزرگی است!) به‌نوعی با BDSM مرتبطند. افراد این تمایلات را با شدت و بسامدهای مختلفی تجربه می‌کنند و ماهیت فعالیت‌های آنها نیز ناهمگون است؛ با این حال در هسته‌ی تمام تجارب BDSM، انتقال قدرت قابل مشاهده است^{۱۶}.

من با بررسی منابع و جست‌وجوی عبارات «سازوخواهیسم» / «سازوخیسم» / «سادیسم» / «BDSM» / «کینک» / «پارافیلیا» / «آزارخواهی» و «آزارگری» (که ترجمه‌های اشتباهی برای سازوخیسم و

13. Ibid.

14. Justin Lehmiller

15. Lehmiller, Justin J. 2018. Tell Me What You Want: The Science of Sexual Desire and How It Can Help You Improve Your Sex Life. New York: Da Capo Press. chap. 2, under "Power, Control, and Rough Sex".

16. Neef, Biosychosocial Perspective, 134.

سادیسیم هستند) به این نتیجه رسیدم که تا به حال هیچ پژوهشی روی جامعه ایران در ارتباط با این موضوعات انجام نشده. همچنان این احتمال را نمی‌توان رد کرد که پژوهش یا پژوهش‌هایی به صورت غیررسمی در این رابطه در ایران انجام شده باشد. برای بررسی بیشتر این موضوع، علاوه بر جست‌وجو در وبسایت‌های ایرانی و غیرایرانی جست‌وجوی مقالات، نتایج موتور جست‌وجوی گوگل را هم بررسی کردم و همچنان هیچ پژوهشی در این زمینه نیافتم.

پاتولوژی

روان‌شناسان و روان‌پزشکان در گذشته، سادومازوخیسم را نشانه‌ی آسیب روانی می‌پنداشتند^{۱۷}. قبل‌تر درباره نام‌گذاری سادیسیم و مازوخیسم توسط کرفت ابینگ صحبت کردیم. او از پیشروان دسته‌بندی این تمایلات به‌عنوان نوعی رفتار جنسی بیمارگونه بود^{۱۸}. از نظر او، سادیسیم و مازوخیسم الگوهایی انحرافی و غیرمعمول از فعالیت‌های جنسی هستند. فروید هم مازوخیسم را نوعی انحراف^{۱۹} می‌دانست. بعضی از روان‌شناسان تحلیلی حتی تا آنجا پیش رفتند که مازوخیسم را با آدم‌خواری، جنایت، خون‌خواری، کشتار دسته‌جمعی، شاهدبازی^{۲۰}، صرع و مرده‌خواهی^{۲۱} مرتبط می‌دانستند!^{۲۲} برای

۱۷. جهت مطالعه‌ی بیشتر در این زمینه بنگرید به:

Block, Andreas De, and Pieter R. Adriaens. 2014. «Pathologizing Sexual Deviance: A History.» *The Journal of Sex Research* 276-298.

18. Neef, *Biosychosocial Perspective*, 129.

19. perversion

20. pederasty

21. necrophilia

22. Bloom, Paul. 2021. *The Sweet Spot: Suffering, Pleasure and the Key to a Good Life*. London: Bodley Head. chap. 2; Baumeister, *Masochism and the Self*, 9.

مثال، ویلهلم استیکل، از پیروان فروید معتقد بود همه‌ی مازوخیست‌ها جنایت‌کار هستند! رایک^{۳۳} نیز معتقد بود تمام افراد روان‌رنجور یا نوروتیک، مازوخیست هستند^{۳۴}. مختصر این که در گذشته نگاه بالینی غالب این بود که مازوخیست‌ها مشکل‌دار و ناسالم هستند.

پائول بلوم استدلال می‌کند که «اگر BDSM نوعی اختلال روانی است، پس باید با سایر مشکلات روان‌شناختی در ارتباط باشد، در حالی که چنین نیست.»^{۳۵} شواهد علمی متعددی نشان می‌دهد که سلامت روان افراد متمایل به BDSM، تقریباً از هر نظر مشابه دیگران است؛ و انگیزه‌ی این فعالیت‌ها، به‌جای آن که به آسیب روانی مرتبط باشد، به کارکرد طبیعی روان‌شناختی این افراد برمی‌گردد^{۳۶}.

برای نمونه در یک پژوهش، ۱۰ آسیب روان‌شناختی، بین افرادی که به BDSM می‌پرداختند و سایرین مقایسه شد. مطابق یافته‌های این پژوهش، افرادی که به BDSM می‌پرداختند در مقایسه با سایرین، سطح پایین‌تری از افسردگی، اضطراب، اختلال اضطراب پس از سانحه، سادیسم روان‌شناختی، مازوخیسم روان‌شناختی^{۳۷}، اختلال شخصیت مرزی و پارانویا را نشان دادند. با این حال گروه BDSM سطح بالاتری از گسستگی^{۳۸} و خودشیفتگی را نشان دادند^{۳۹}.

23. Theodor Reik

24. Baumeister, Masochism and the Self, 9.

25. Bloom, The Sweet Spot, chap. 2.

26. Ellen Lee et al. 2016. «Consensual BDSM Facilitates Role-Specific Altered States of Consciousness: A Preliminary Study.» *Psychology of Consciousness: Theory, Research, and Practice*, 2.

۳۷. منظور از سادیسم و مازوخیسم روان‌شناختی که در اینجا به آن اشاره شده، معیارهای DSM برای تشخیص اختلال است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد افرادی که به فعالیت‌های BDSM می‌پردازند نسبت به سایرین سطحی پایین‌تر از علائم مربوط به اختلال‌های مازوخیسم و سادیسم جنسی را دارند.

28. dissociation

29. Lee, Consensual BDSM, 2.

در پژوهشی دیگر، با بررسی ۱۹۳۰۷ شرکت‌کننده، افرادی که به فعالیت‌های BDSM ای می‌پرداختند، در مقایسه با افرادی که چنین فعالیت‌هایی نداشتند، به لحاظ آماری سطح مشابهی از ناخشنودی و اضطراب را تجربه می‌کردند - در واقع در یک مقیاس پریشانی روان‌شناختی^{۳۰}، مردانی که به BDSM می‌پرداختند، نسبت به سایر مردان، نمره‌ی پایین‌تری کسب کردند، به این معنا که سطح پایین‌تری از پریشانی را تجربه می‌کنند. همچنین ارتباط معناداری بین پرداختن به BDSM و مشکلات جنسی مشاهده نشد؛ یعنی کسانی که به BDSM می‌پردازند، نسبت به سایرین مشکلات جنسی بیشتری ندارند. این پژوهش، اینطور نتیجه می‌گیرد که «BDSM صرفاً یک علاقه‌ی جنسی یا خرده‌فرهنگ جذاب برای یک اقلیت است، و در مورد اکثر شرکت‌کننده‌ها نشانه‌ی آسیب مرتبط با مورد آزار قرار گرفتن در گذشته یا مشکلی در ارتباط با سکس "نرمال" نیست»^{۳۱}.

کتاب «راهنمای تشخیصی و آماری اختلال‌های روانی» یا همان DSM - که بعضاً به‌طور کنایی، به کتاب مقدس درمانگران هم تشبیه می‌شود - تعدیل رویکرد قابل توجهی را نسبت به سادومازوخیسم نشان می‌دهد. DSM که توسط انجمن روان‌پزشکی آمریکا منتشر می‌شود، هدفش ارائه‌ی زبانی مشترک برای طبقه‌بندی اختلال‌های روانی است. اولین نسخه‌ی DSM در سال ۱۹۵۲ و جدیدترین نسخه آن یعنی DSM-5 در سال ۲۰۱۳ منتشر شد. در ادامه نگاهی به تغییرات محتوای DSM در ارتباط با مازوخیسم جنسی می‌اندازیم^{۳۲}.

30. Psychological distress

31. Richters, Juliet, Richard Oliver de Visser, Chris Rissel, and Andrew Grulich. 2008. "Demographic and Psychosocial Features of Participants in Bondage and Discipline, Sodomasochism or Dominance and Submission (BDSM): Data from a National Survey." *Journal of Sexual Medicine*, 1668.

^{۳۲}. روند این تغییرات که در ادامه‌ی متن به آن اشاره می‌شود برگرفته از این مقاله است که توسط انجمن روان‌پزشکی آمریکا منتشر شده:

Krueger, Richard B. 2010. "The DSM Diagnostic Criteria for Sexual Masochism." *American Psychiatric Association* 346-356.

در اولین نسخه از DSM یعنی DSM-1 اسمی از مازوخیسم برده نشده. مازوخیسم در DSM-2 اضافه شد و در DSM-3 هم وجود داشت. تشخیص مازوخیسم بر اساس وجود حداقل یکی از این شروط بود:

(۱) روش ترجیحی یا انحصاری برانگیختگی جنسی، از طریق تحقیر، به بند کشیده شدن، کتک خوردن یا عذاب کشیدن باشد و یا (۲) شخص عمداً در فعالیتی مشارکت کرده که موجب آسیب فیزیکی او شده یا زندگی اش به خطر افتاده باشد.

بر اساس این نسخه از DSM حتی شخصی که با توافق پارتنرش (یعنی با رضایت طرفین) دست به چنین فعالیتی بزند - در صورتی که شیوهی ترجیحی یا انحصاری او برای تحریک جنسی باشد - دچار اختلال مازوخیسم است.

DSM-3-R که نسخه‌ی بروز شده‌ی DSM-3 بود، برای تشخیص اختلال، ۲ ملاک تشخیصی باید به صورت توأمان وجود داشته باشد:

الف) در طول یک دوره حداقل شش ماهه به‌طور مکرر امیال یا تخیلات قوی برانگیزنده جنسی مربوط به اعمال واقعی (و نه وانمودی) تحقیر شدن، کتک خوردن، به بند کشیده شدن یا هر عمل رنج‌آور دیگری دیده می‌شود.

و ب) شخص این امیال را عملی کرده باشد یا به‌طرز چشم‌گیری موجب پشیمانی او شده باشد.

در اینجا همچنان، کسی که تمایلات و تخیلات سادومازوخیستی خود را با پارتنری به صورت توافقی (با رضایت طرفین) عملی کند، رفتاری بیمارگونه انجام داده است. این ملاک‌های تشخیصی، هم توسط افرادی که در این فعالیت‌ها مشارکت می‌کردند و هم روان‌شناسان مختلف، مورد انتقاد بوده است.

در DSM-4 (نسخه‌ی چهارم) ملاک تشخیصی اول تقریباً دست‌نخورده باقی

مانند: الف) در طول یک دوره حداقل شش ماهه به طور مکرر رفتارها، امیال یا تخیلات قوی برانگیزنده جنسی مربوط به اعمال واقعی (و نه وانمودی) تحقیر شدن، کتک خوردن، به بند کشیده شدن یا هر عمل رنج‌آور دیگری دیده می‌شود.

و ملاک ب، مشابه دیگر انواع «پارافیلیا» به صورتی تغییر کرد که پریشانی یا مختل شدن عملکرد (از نظر خود شخص) را لحاظ کند: ب) رفتارها، تخیلات و اعمال جنسی سبب پریشانی چشمگیر بالینی یا اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی یا سایر حوزه‌های مهم کارکردی می‌شوند. در نهایت در DSM-5 (جدیدترین نسخه‌ی DSM تا کنون) ملاک تشخیصی اول تنها تغییر اندکی کرد:

الف) در طول یک دوره حداقل شش ماهه به طور مکرر برانگیختگی شدید جنسی از عمل تحقیر شدن، کتک خوردن، به بند کشیده شدن یا هر عمل رنج‌آور دیگری که در تخیلات، امیال یا رفتارها آشکار باشد، دیده می‌شود.

ملاک تشخیصی دوم در این نسخه بدون هیچ تغییری مثل نسخه‌ی پیشین است.

دقت داشته باشیم که مطابق DSM-5 وجود هر دو ملاک تشخیصی به صورت توأمان برای تشخیص اختلال ضروری است و یک ملاک به تنهایی کافی نیست. برای مثال کسی که به فعالیت‌های مازوخیستی، مثل تحقیر شدن یا درد کشیدن در سکس می‌پردازد و با این اعمال به صورت جنسی برانگیخته می‌شود، چنانچه این رفتارها سبب پریشانی چشم‌گیر یا اختلال در عملکرد او نشده باشد، نمی‌توان گفت که به «اختلال» دچار است. برای مثال کسی که تمایل دارد پارتنرش با او مثل یک برده رفتار کند یا در حالی که به تخت بسته شده، با کمر بند مورد ضرب قرار بگیرد، چه این تخیلات و تمایلات خود را عملی کند و چه نکند، همه‌ی این‌ها شرط کافی نیست که بگوییم او دچار اختلال مازوخیسم جنسی است. مادامی که این تمایلات، تخیلات

یا رفتارها موجب پریشانی شخص نشده باشد (که در اضطراب، وسواس، احساس گناه و شرم نمایان می‌شود) و عملکرد شخص مختل نشده باشد، نمی‌توان از اختلال صحبت کرد. می‌توانیم بگوییم چنین شخصی دارای تمایلات مازوخیستی جنسی است، اما نمی‌توانیم بگوییم دچار اختلال مازوخیسم جنسی است.

حالا که تاریخچه‌ی تغییرات مرتبط با مازوخیسم جنسی در DSM را شرح دادیم، نگاه کوتاهی بیندازیم به معیارهای تشخیصی DSM-5 در مورد «اختلال سادیسم جنسی»:

الف) در طول یک دوره حداقل شش‌ماهه به‌طور مکرر برانگیختگی شدید جنسی از وارد کردن رنج جسمی یا روانی به دیگری که در تخیلات، امیال یا رفتارها آشکار باشد، دیده می‌شود.

ب) شخص این امیال جنسی را با شخصی بدون رضایت متقابل عملی کرده باشد، و یا این امیال و فانتزی‌های جنسی سبب پریشانی چشمگیر بالینی یا اختلال در کارکرد اجتماعی، شغلی یا سایر حوزه‌های مهم کارکردی می‌شوند.³³

معیار تشخیصی «ب» برای اختلال سادیسم جنسی نسبت به مازوخیسم جنسی یک تفاوت دارد. در مورد سادیسم جنسی به عدم رضایت متقابل هم اشاره شده. مطابق این معیار تشخیصی، زمانی تمایلات سادیستی شخص بدون مشکل بالینی است که اولاً او را دچار پریشانی نکرده باشد، و دوم موجب اختلال در عملکرد او نشده باشد و سوم این که شخص این تمایلات و امیال جنسی خود را عملی نکرده باشد یا اگر عملی کرده، فقط با رضایت متقابل دیگری عملی کرده باشد.

33. American Psychiatric Association. 2017. Diagnostic and statistical manual of mental disorders: DSM-5. Arlington, VA: American Psychiatric Association, 695.

در همین راستا لازم به ذکر است که در رضایت متقابل اغلب به عنوان یک ویژگی اصلی فعالیت‌های BDSM شناخته می‌شود. در این معنا، فعالیتی که با رضایت متقابل همراه نباشد اصلاً یک فعالیت BDSM (یا سادومازوخیستی) نیست^{۳۴}.

نقدهای متعددی به ملاک‌های تشخیصی DSM وارد شده است. فهرست طبقه‌بندی شده‌ای از این نقدها در مقاله‌ای که در پاورقی به آن اشاره می‌شود قابل بررسی است. برخی از این نقدها صرفاً متوجه نسخه‌های قبلی DSM است و در مورد نسخه‌های جدیدتر مصداق ندارد. با این حال، چندین تن از محققان اساس وجود سادومازوخیسم در DSM را زیر سوال می‌برند و معتقدند که وجود دسته‌بندی‌ای به نام «اختلال مازوخیسم جنسی» بیشتر از آن که ریشه در شواهد علمی داشته باشد، از پیشینه‌ی تاریخی و افکار عمومی مرتبط با این تمایلات نشات می‌گیرد^{۳۵}.

در همین راستا، برخی از نویسندگان وضعیت سادومازوخیسم در تاریخ روان‌شناسی را با هم‌جنس‌گرایی مقایسه می‌کنند^{۳۶}. سال‌های سال هم‌جنس‌گرایی در زمره‌ی اختلال‌های روانی طبقه‌بندی می‌شد و تلاش زیادی برای درمان آن صورت می‌گرفت؛ برخی از این تلاش‌ها باعث می‌شد که شخص لذت کمتری از سکس هم‌جنس‌گرایانه ببرد، اما در این که شخص بتواند از سکس دگرجنس‌گرایانه لذت ببرد تاثیر چندانی نداشت. امروزه هم‌جنس‌گرایی به‌عنوان یک گرایش جنسی معمول و طبیعی شناخته می‌شود. مازوخیسم جنسی نیز ممکن است وضعیت مشابهی داشته باشد^{۳۷}.

با وجود همه‌ی این نقدها، سیر تغییرات DSM یک روند آسیب‌زدایی

34. Moser, State of Our Knowledge on SM, 3.

35. Neef, Biosychosocial Perspective, 135.

36. Ibid. p. 136.

37. Baumeister, Masochism and the Self, 10.

از سادومازوخیسم را نشان می‌دهد. حدود ۵۰ سال پیش (یعنی ۱۹۶۸ که نسخه‌ی دوم DSM منتشر شد)، کسی که با درد اسپنک به‌لحاظ جنسی برانگیخته می‌شد، مطابق این کتاب دچار اختلال روانی بود؛ اما امروزه، صرف وجود این تمایلات برای تشخیص اختلال کافی نیست.



فصل سوم

بررسی تئوری‌های موجود

تحقیقات در زمینه‌ی سادومازوخیسم، در طول زمان یک تغییر مسیر اساسی را تجربه کرده است. شناخت سادومازوخیسم در گذشته عمدتاً مبتنی بر نمونه‌های بالینی و با رویکردی روان‌تحلیل‌گرانه و به‌دور از هر گونه روش‌شناسی علمی انجام می‌گرفت؛ اما امروزه مطالعه‌ی این تمایلات، اولاً محدود به جمعیت‌های بالینی نیست و دوم، با رویکردی زیستی-روانی-اجتماعی صورت می‌گیرد¹.

این رویکرد مبتنی بر این ایده است که عوامل زیستی، روان‌شناختی و اجتماعی گوناگونی در طول زندگی فرد، بر شکل‌گیری این تمایلات تأثیر می‌گذارند و این تمایلات نه از یک فاکتور تنها، بلکه از برهم‌کنش فاکتورهای مختلفی در درون و بیرون شخص نشأت می‌گیرد. در ادامه برخی از این فاکتورها را بررسی می‌کنیم.

1. Moser, State of Our Knowledge on SM, 6; Neef, Biosychosocial Perspective, 140.

فاکتورهای زیستی

فاکتورهای زیستی، مثلاً ساختار سیستم‌های مرکزی درد و پاداش در مغز، ممکن است روی تمایل به BDSM تاثیرگذار باشند؛ از طرفی خود این سیستم‌ها ممکن است به مرور زمان در اثر فعالیت‌های BDSM تغییر کنند. سطح هورمون‌های جنسی هم ممکن است با نقش فرد در BDSM، یعنی تمایل به دامیننت یا سابمیسو بودن، مرتبط باشد.^۲

برای این که درک بهتری از نقش فاکتورهای زیستی داشته باشیم، بیایید تمایل به BDSM را با تمایل به بستنی شکلاتی مقایسه کنیم: فرض کنید یک ژن به طریقی باعث شود مغز شما پاداش زیادی برای طعم بستنی شکلاتی آزاد کند؛ به عبارت دیگر به خاطر ساختاری که مغزتان دارد، از طعم بستنی شکلاتی لذت بسیار بیشتری می‌برید، تا مثلاً از طعم بستنی وانیلی یا توت‌فرنگی. در نتیجه هر وقت که امکان انتخاب باشد، بدون این که دقیقاً بدانید چرا، بستنی شکلاتی را ترجیح می‌دهید. از این زاویه که نگاه کنیم، شما مستعد این هستید که در زندگی، به سمت بستنی شکلاتی متمایل باشید و آن را تجربه کنید. با این حال، معنای این حرف این نیست که شما حتماً بستنی شکلاتی را تجربه می‌کنید یا هر روز و همیشه سراغ این نوع بستنی می‌روید. بسته به این که مغازه‌های شهر شما چه بستنی‌ای بفروشند، بسته به این که والدین شما در کودکی کدام بستنی را برای شما خریده باشند، بسته به این که برنامه کودکی که در بچگی تماشا می‌کردید یا بیلبوردهای شهر چه بستنی‌ای را تبلیغ کند، دوستان و خانواده و جامعه‌ی شما برای کدام بستنی ارزش بیشتری قائل باشند، چه خاطره‌ای با هر کدام از طعم‌های بستنی داشته باشید و... همه‌ی این‌ها می‌تواند روی تمایل

2. Ibid.

شما و در نهایت تجارب شما در رابطه‌ی با طعم بستنی تاثیرگذار باشند. شما پیش‌زمینه‌ای زیستی (بیولوژیک) برای تمایل به طعم بستنی شکلاتی داشتید، اما این پیش‌زمینه تحت تاثیر با سایر فاکتورهای زیستی، روانی و اجتماعی قرار می‌گیرد و در نهایت تجارب شما را شکل می‌دهد. این نوع نگاه را در ارتباط با سادومازوخیسم جنسی هم می‌توان به کار بست. این امکان وجود دارد - و باید دقت کنیم که این صرفاً یک امکان است و هنوز شواهد کافی به دست نیامده - که زمینه‌هایی زیستی برای شکل‌گیری تمایلات سادومازوخیستی وجود داشته باشد. برای مثال، دیوید لیندن، این ایده را مطرح می‌کند که مغز انسان در سطح نورونی، مستعد این است که به‌مرور زمان انواع مشخصی از درد را با لذت مرتبط کند. زمانی که این استعداد یا پیش‌زمینه، با تجارب منحصر به فرد شخص در زندگی (تحت تاثیر ایده‌های فرهنگی، دینی و...) آمیخته می‌شود، این مسیرهای عصبی ممکن است فرمی بپذیرند که بین درد-لذت در فضای جنسی ارتباطی شکل بگیرد. با این حال می‌دانیم که این ارتباط برای همه به یک شکل نیست و افراد تفاوت‌های قابل توجهی در این زمینه دارند. چه چیزی این تفاوت‌های فردی را توجیه می‌کند؟ لیندن می‌گوید: «پاسخ کوتاه این است که دقیقاً نمی‌دانیم. درک شکل‌گیری کینک‌های جنسی اولویت اختصاص بودجه برای سازمان‌های دولتی و موسسات خیریه تحقیقات زیست‌پزشکی نبوده است.»^۳

3. Linden, David J. 2015. The Neurobiology of BDSM Sexual Practice. 3 20. <https://psychologytoday.com/intl/blog/the-compass-pleasure/201503/the-neurobiology-bdsm-sexual-practice>.

دیوید لیندن (Ph.D.) که نوروساینتیست است، کتابی دارد به نام *The Compass of Pleasure* (انتشارات Penguin Books). این کتاب که برای مخاطب عمومی نوشته شده، شروع خوبی برای آشنایی با نوروساینس لذت است.

فاکتورهای روان‌شناختی

فاکتورهای روان‌شناختی در شکل‌گیری تمایلات سادومازوخیستی دخیل هستند. این که شخص چقدر پذیرای تجارب تازه باشد، برون‌گرایی و همین‌طور اختلال‌های شخصیتی ممکن است بر این تمایلات تاثیر بگذارند؛ اگرچه شواهد اندکی درباره‌ی میزان و چگونگی این تاثیرات وجود دارد. این که شخص چقدر طالب تجارب و احساسات جدید، متنوع و شدید باشد (هیجان‌طلبی) یا این که چقدر اهل اقدامات نسنجیده باشد (تکانش‌گری)، این‌ها می‌تواند او را در مسیر کشف و امتحان کردن رفتارهای جدید یا شدیدتر در فضای BDSM سوق دهد. همچنین سبک‌های دلبستگی و الگویی که فرد از والدین خود در ذهن دارد، می‌تواند در دینامیک روابط فعلی او در فضای BDSM موثر باشد.^۴

مثال بستنی را می‌توانیم از این زاویه هم بررسی کنیم. فرض کنید هیچ ژن ویژه‌ای در کار نباشد و مغز شما پاداش ویژه‌ای برای طعم بستنی شکلاتی آزاد نکند. یعنی فرض را بر این بگذاریم که مغز شما در رابطه با بستنی شکلاتی، مثل مغز بقیه‌ی بچه‌های محل است و شما هیچ پیش‌زمینه یا ترجیحی برای این طعم ندارید. حالا تصور کنید که در محله‌ی شما تا به حال خبری از بستنی نبوده، اما جدیداً، بقالی محل یک یخچال پر از بستنی به مغازه‌اش اضافه کرده. شما هم مثل همه‌ی بچه‌ها با اشتیاق از پدر یا مادرتان پول توجیبی می‌گیرید تا از این بقالی بستنی بخرید. داخل یخچال بستنی‌ها، تعداد زیادی بستنی رنگارنگ روی هم تلنبار شده. کاری که بقیه‌ی بچه‌ها می‌کنند این است: در این یخچال را باز می‌کنند و دم دست‌ترین بستنی را برمی‌دارند و زود در یخچال را می‌بندند. بستنی‌هایی که در سطح یخچال است همه وانیلی هستند. اما شما یکسری تفاوت روان‌شناختی با بقیه‌ی بچه‌های محل دارید: شما بیشتر اهل تجارب تازه هستید و بیشتر از

4. Neef, Biosychosocial Perspective, 140.

بقیه دوست دارید هیجان‌ات مختلف و تازه را تجربه کنید. برای همین وقتی سراغ یخچال بستنی‌ها می‌روید حسابی کل بستنی‌ها زیر و رو می‌کنید و فقط به بستنی‌های وانیلی که روی سطح است اکتفا نمی‌کنید. به سرمای یخچال هم اهمیتی نمی‌دهید و دستتان را تا کف یخچال جلو می‌برید و از آن پایین یک بستنی انتخاب می‌کنید. بستنی‌های شکلاتی که کف یخچال چیده شده بود ازان شما می‌شود. از طعم این بستنی لذت می‌برید و دفعه‌ی بعدی هم دنبال همین بستنی می‌گردید. در این سناریو، شما پیش‌زمینه‌ای زیستی (که آن را به ارث برده باشید) برای طعم بستنی شکلاتی نداشتید، اما ویژگی‌هایی روان‌شناختی داشتید (که بعضی از این ویژگی‌ها قابل به ارث رسیدن هستند) که شما را مستعد کشف و لذت بردن از این بستنی کرد.

شکل‌گیری تمایلات سادومازوخیستی به کدام‌یک از این سناریوها شبیه‌تر است؟ نمی‌دانیم. شاید هیچ‌کدام، شاید تا حدی هردو. هیچ‌یک از فاکتورهایی که مطرح شد، به‌تنهایی زندگی جنسی شخص را دیکته نمی‌کنند؛ بلکه همه‌ی این فاکتورها با شدت‌های مختلفی (که تعیین آن نیازمند پژوهش‌های بیشتری است) بر روی یکدیگر تاثیر می‌گذارند و به تمایلات و تجارب جنسی شخص جهت می‌دهند.

با وجود این که تحقیقات در زمینه‌ی BDSM / سادومازوخیسم به‌طور نمایی قابل افزایش است، اکثر پژوهش‌های این حوزه جنبه‌ی توصیفی دارند و تعداد بسیار کمی از آنها عوامل تاثیرگذار در شکل‌گیری این تمایلات را بررسی کرده‌اند^۵. در نتیجه، علی‌رغم همه‌ی ایده‌های موجود، بسیاری از جنبه‌های تمایلات سادومازوخیستی همچنان ناشناخته است و شناخت دقیق‌تر این مسئله نیازمند پژوهش‌های بیشتر است.

5. Ibid. p. 141.

گریز از خود^۶

تئوری گریز از خود، که توسط روی بامایستر، روان‌شناس اجتماعی به تفصیل در کتاب «مازوخیسم و خود»^۷ شرح داده شده، یک تئوری یکپارچه برای درک مازوخیسم است.

برای شناخت تئوری گریز از خود، ابتدا نیاز است تعریفی از مفهوم «خود»^۸ داشته باشیم. در اینجا، منظور از خود، ترکیبی از بدن فیزیکی و مجموعه‌ای از معانی متصل به آن است (هویت). نقش‌های اجتماعی و بین‌فردی، وظایف و تعهدات، عضویت در گروه‌ها و سازمان‌ها، ارزش‌ها و اهداف فردی، گذشته‌ی شخص و آنچه درباره‌ی شخصیت و هویتش در ذهن دارد، همه‌ی این‌ها در ترکیب با بدن فیزیکی، مفهوم خود را می‌سازند^۹. تا به حال شده در آینه نگاه کنید و با تعجب بپرسید از خودتان بپرسید من کی هستم؟ بخشی از خود، بدن فیزیکی شماست که شامل دست و پا و سایر اندام‌ها می‌شود. مسلماً این بدن فیزیکی که اینجا در لحظه‌ی حال حضور دارد و در آینه در حال تماشای آن هستید، بخشی از خود شما را تشکیل می‌دهد؛ اما همه‌ی شما نیست^{۱۰}. مفهوم خود، شامل بخش دیگری هم می‌شود که در گذشته و آینده امتداد دارد و هویت شما را می‌سازد. وقتی از من می‌پرسند تو چه کسی هستی، نمی‌گویم من این بدن هستم. می‌گویم، من فلانی هستم که در فلان رشته تحصیل می‌کنم. فلان شغل را دارم. خواهر، برادر یا مادر یا پدر کسی هستم. فلان پیشینه را دارم. فلان مسائل ارزش‌های شخصی من است و...؛ همه‌ی این‌ها را به خود نسبت می‌دهیم. وقتی از خود صحبت

6. Escape from the self

7. Masochism and the Self

8. Self

9. Baumeister, Masochism and the Self, 26.

۱۰. منظور این نیست که بخشی از شما بیرون از بدن (شامل مغز) شما وجود دارد! منظور این است که مفهوم «خود» مفهومی گسترده‌تر از بدن فیزیکی است.

می‌کنیم، منظور ما همه‌ی این‌هاست. هم بدن فیزیکی‌ای که اینجا حضور دارد و هم این جوانبی که در طول زمان امتداد دارد.

حالا با تعریفی که از «خود» داریم، بیایید تئوری گریز از خود را بررسی کنیم. ایده‌ی کلی این تئوری این است که مازوخیسم، می‌تواند راهی برای گریز از خود باشد. چرا کسی ممکن است بخواهد از خودش بگریزد؟ پائول بلوم، در کتابش^{۱۱} تئوری گریز از خود روی بامایستر را اینطور تشریح می‌کند: «خودآگاهی مثل باری بر دوش است. شما در زندگی روزمره باید با مسئولیت خودتان تصمیماتی بگیرید - تصمیماتی که اغلب موجب نارضایتی دیگران می‌شود. باید چهره‌ی خوبی از خودتان به جهان نشان دهید؛ باید خواسته‌های خود را مدیریت کنید و با ناامیدی و شرم و احساس گناه کنار بیایید. شما دائماً درگیر خاطرات، نگرانی‌های آینده و اضطراب‌های لحظه‌ی حال هستید. صدایی توی سر شماست که مثل همیشه ناله می‌کند. سخت نیست که ببینیم چرا از دست خودمان خسته می‌شویم - نه فقط از بدنی که داریم (که این هم البته ممکن است باشد)، بلکه خسته از این که خودآگاه هستیم^{۱۲}». مازوخیسم امکانی برای گریز از خود فراهم می‌کند؛ یعنی فرصتی برای این که شخص موقتاً حواسش از همه‌ی این صداها و ناخوشایند پرت شود. بلوم معتقد است که لذت غرق شدن در فعالیت‌هایی مثل ورزش سنگین، حل یک پازل پیچیده یا شلاق خوردن، در این است که ما را از احساس آگاهی نسبت به خودمان خلاص می‌کنند. بلوم حتی درد را از مدیتیشن بهتر می‌داند؛ چرا که مدیتیشن به حفظ توجه دائمی نیاز دارد، در حالی که درد خودش این توجه را برای ما فراهم می‌آورد^{۱۳}.

۱۱. بلوم که روان‌شناس است، در کتاب *The Sweet Spot* فصلی را به موضوع «مازوخیسم بی‌خطر» (*Benign Masochism*) اختصاص داده. تعریف ارائه شده از مازوخیسم بی‌خطر گسترده است و تمایل به فعالیت‌هایی را شامل می‌شود که به‌طور معمول ناخوشایند یا دردناک و در عین حال بدون آسیب هستند. مطالعه‌ی این فصل (و به‌طور کلی این کتاب) ایده‌های ارزشمندی درباره‌ی انگیزه‌ها و معانی مرتبط با درد و رنج خودخواسته به مخاطب می‌دهد.

12. Bloom, *The Sweet Spot*, chap. 2.

13. *Ibid.*

مازوخیسم چطور موجب گریز از خود می‌شود؟ مازوخیسم، آگاهی شخص را از ساحتی سطح بالا، نمادین و معنادار در ارتباط با خود دور می‌کند. در عوض، آگاهی شخص معطوف به ساحتی سطح پایین و فیزیکی می‌شود. مازوخیسم، با در هم شکستن ساختار خود، شخص را از هویت رها می‌کند. شخص به جای هویتی که در گذشته و آینده امتداد دارد (و باری از مسئولیت‌ها بر دوش اوست) تبدیل به بدنی می‌شود که در زمان حال حضور دارد و منفعلانه احساسات و حرکات ساده را تجربه می‌کند.^{۱۴} طی یک فعالیت سادومازوخیستی فرد می‌تواند از خودش فاصله بگیرد. خود به‌طور کامل حذف نمی‌شود، اما به حداقل می‌رسد. سادومازوخیسم یک زمین بازی بزرگ است. در این زمین بازی، افراد خود آشنا و معمولشان را کنار می‌گذارند و حتی ممکن است به کس دیگری تبدیل شوند.^{۱۵}

گفتیم که مازوخیسم آگاهی شخص را از ساحتی سطح بالا به ساحتی سطح پایین و فیزیکی منتقل می‌کند. ساحت سطح بالای آگاهی با معانی در ارتباط است. هویتی که شخص از خودش می‌شناسد مربوط به این ساحت است. مازوخیسم مانع تمرکز فرد روی این ساحت از آگاهی می‌شود. خود شخص به بدن فیزیکی تقلیل می‌یابد: بدنی که در اثر ضربه‌های شلاق درد می‌کشد؛ یا بدنی که به تخت بسته شده و توان حرکت ندارد. خود شخص، دیگر آن هویت پیچیده و پرمعنی روزمره نیست؛ خود، بسیار ساده، سطح پایین و منفعل شده. حتی در مواردی که این خود غیرمنفعل و فعال است، فعالیتش بسیار ساده و فیزیکی، برای مثال در حد لیس زدن با زبان یا مکیدن بدن پارتنر است. اجزای مازوخیسم، شامل درد، کنترل و تحقیق از این منظر کارکرد روشنی دارند. آنچه در مازوخیسم اتفاق می‌افتد با هویت روزمره‌ی شخص در تناقض است و همین‌طور هم باید باشد.^{۱۶}

14. Baumeister, Masochism and the Self, 201.

15. Ibid., p. 26.

16. Ibid., p. 30-33.

بر اساس تئوری گریز از خود، مازوخیسم نشانه‌ی آسیب روانی یا نشأت گرفته از آن نیست. در عوض راهی است که افرادی که از نظر روان‌شناختی سالم هستند، می‌توانند از خود بگریزند، از بار مسئولیت‌ها و هویت‌های روزمره فاصله بگیرند و در لحظه‌ی حال سیر کنند. این حرف آیا به این معناست که همه‌ی مازوخیست‌ها از نظر روانی سالم هستند؟ مسلماً خیر. «باید انتظار داشته باشیم که گروهی از مازوخیست‌ها مثل هر گروه دیگری دچار آسیب‌های روانی باشند، اما مازوخیسم به خودی خود نشانه آسیب روانی نیست»^{۱۷}.

درک تمایلات سادومازوخیستی، برای افرادی که چنین تمایلاتی ندارند، گاهی ممکن است دشوار باشد. آنها با تعجب از خود می‌پرسند: «چطور ممکن است کسی به درد، کنترل و تحقیر شدن تمایل داشته باشد؟». این پرسش‌ها از منظر روان‌شناسی خود نیز حائز اهمیت است. به نظر می‌رسد که مازوخیسم با ایده‌های بنیادین مرتبط با خود در تناقض است. خود، به شکلی توسعه پیدا کرده که از درد پرهیز کند، اما مازوخیست از درد استقبال می‌کند. خود، به دنبال کنترل است، اما مازوخیست می‌خواهد کنترل را رها کند. خود در جست‌وجوی عزت نفس حداکثری است، اما مازوخیست عمداً به دنبال تحقیر می‌رود. در نتیجه، ظاهراً مازوخیسم با آنچه از روان‌شناسی خود می‌دانیم در تناقض است^{۱۸}. با این حال، این ظاهر ماجراست و همین نگاه ظاهری بسیاری از افراد را در درک مازوخیسم به اشتباه می‌اندازد. به‌خصوص از این جهت که مازوخیسم با حجم زیادی از خیال‌پردازی همراه است^{۱۹}. یکی از مصاحبه‌شونده‌ها گفته بود: «به وقتایی نمایش اجرا می‌کردیم: مثلاً من باید یک خرگوش می‌شدم و کاملاً در نقش خرگوش فرو می‌رفتم و اون مَسْتَرِم بود. کارهایی رو می‌کردم که یک خرگوش می‌کنه، مثلاً مثل خرگوش راه می‌رفتم یا کف کمدم رو می‌جویدم.» مسلماً نگاه ظاهری به این رفتار (به‌جای در نظر گرفتن معانی ضمنی و درونی‌ای

17. Ibid., p.188.

18. Ibid., p. 6-7.

19. Ibid., p. 12.

که برای دو طرف ماجرا دارد) به نتیجه‌گیری‌های بی‌راهی ختم می‌شود. با نگاهی عمیق‌تر به معنای رفتارهای مازوخیستی، تناقضات ظاهری آن با روان‌شناسی خود، برطرف خواهد شد. در بخش بعدی این تناقضات را بررسی خواهیم کرد.



فصل چهارم

ضروریات سادومازوخیسم

درد^۱

درد احتمالاً آشناترین احساس مرتبط با BDSM یا به‌طور خاص سادومازوخیسم است. همانطور که در تعریف اولیه اشاره شد، یک فعالیت سادومازوخیستی الزاماً با درد همراه نیست. به عبارت دیگر، فعالیتی که درد را با لذت جنسی مرتبط می‌کند سادومازوخیستی است، اما همه‌ی فعالیت‌های سادومازوخیستی الزاماً با درد همراه نیستند. با این حال، برای بسیاری از افرادی که به تجارب سادومازوخیستی می‌پردازند، درد مولفه‌ی مهمی از این فعالیت‌هاست. تمایل مازوخیست‌ها به درد در نگاه اول بسیار متناقض به نظر می‌رسد: کارکرد زیستی درد این است که مثل یک زنگ خطر عمل کند. هدف این زنگ خطر جلوگیری از آسیب است. درد از منظر تکاملی

۱. فعالیت‌های سادومازوخیستی می‌تواند هم با تجربه‌ی درد فیزیکی و هم روانی همراه باشد. در اینجا درباره‌ی درد فیزیکی صحبت می‌کنیم.

برای این است که بعضی کارها را دوباره انجام ندهیم. برای این که دوباره به آن جسم داغ دست نزنیم تا بدنمان آسیب نبینند، چون این آسیب برای بقا و تولیدمثل ما بد است. به این ترتیب بدن، با ارسال سیگنال درد، از خودش در برابر محرک آسیب‌زا حفاظت می‌کند.^۲ تجربه‌ی درد در زندگی روزمره برای بیشتر افراد تجربه‌ی ناخوشایندی است و با در نظر گرفتن کارکرد طبیعی درد، منطقی به نظر می‌رسد که بیشتر افراد تلاش می‌کنند در زندگی تجربه‌ی درد را به حداقل برسانند^۳؛ با این حال ظاهراً مازوخیست‌ها از درد استقبال می‌کنند و از آن لذت می‌برند؛ آیا واقعاً همینطور است و اگر بله، دلیل آن چیست؟

تئوری‌های مختلفی برای توضیح تمایل مازوخیست‌ها به درد مطرح شده است. روی بامایستر، این تئوری‌ها را در چهار دسته طبقه‌بندی می‌کند^۴:

۱- تبدیل درد به لذت

۲- درد به عنوان نماد اطاعت

۳- درد به عنوان تنبیه

۴- درد برای گریز از خود

تبدیل درد به لذت

ایده‌ی اول این است که درد برای مازوخیست‌ها به لذت تبدیل می‌شود؛ یا تفکیک درد از لذت برای آنها غیرممکن می‌شود. همانطور که یکی از

2. Bloom, *The Sweet Spot*, chap. 2.

۳. بلوم به درستی اشاره می‌کند که این کارکرد تکاملی درد، علاوه بر درد فیزیکی، در مورد درد روانی هم مطرح است. تجربه‌ی تحقیر شدن، تنهایی، احساس گناه، پیشمانی و... با درد روانی همراه است؛ کارکرد این درد این است که فرد از رفتارها و موقعیت‌هایی که چنین تجاربی را رقم می‌زند پرهیز کند، چرا که این تجارب در نهایت بقای فرد را به خطر می‌اندازد.

4. Baumeister, *Masochism and the Self*, 64-75.

مصاحبه‌شونده‌ها اشاره کرده بود: «درد رو از لذت تفکیک نمی‌کنم و برام خیلی آمیخته‌ست». در این راستا، چندین نکته قابل ذکر است: اولی این است که بسیاری از مازوخیست‌ها از تجربه‌ی درد، صرفاً در فضای جنسی لذت می‌برند. برای این افراد درد ناشی از سردرد، جراحی دندان‌پزشکی، و له شدن انگشت لای در خودرو بسیار ناخوشایند است.^۵

فعلاً روی درد در فضای جنسی تمرکز می‌کنیم؛ یعنی دردی که در حین یک فعالیت سادومازوخیستی تجربه می‌شود. در همین فضای جنسی هم شدت محدودی از درد برای مازوخیست‌ها جذابیت دارد. اکثر مازوخیست‌ها درد را حداکثر تا جایی که منجر به آسیب جدی نشود جذاب ارزیابی می‌کنند؛ بنابراین اینطور نیست که درد به‌طور نامحدود برای مازوخیست‌ها جذابیت داشته باشد. مصاحبه‌شونده‌های من نیز، به کرات به این حد از درد اشاره کردند. نکته‌ی بعدی این که تجارب سادومازوخیستی، دردآور است؛ یعنی احساس درد برای شخص از این تجربه حذف نمی‌شود. برای مثال ضربه‌ی شلاق برای یک مازوخیست واقعاً درد فیزیکی دارد، اما این احتمال وجود دارد که این حس ناخوشایند، همراه با لذت تجربه می‌شود و همین همراهی درد و لذت است که مازوخیست‌ها را به تکرار این تجارب تشویق می‌کند.

پژوهش‌های اندکی در زمینه‌ی ادراک درد در مازوخیست‌ها وجود دارد. یکی از پژوهش‌های انجام شده در این زمینه، شواهدی هم‌راستا با ایده‌ای که مطرح شد (توآمان بودن درد و لذت) فراهم می‌کند. این پژوهش بر روی گروهی از افراد که به‌طور معمول به رفتارهای مازوخیستی می‌پرداختند، و گروهی دیگر که تجربه‌ای در این زمینه نداشتند (گروه کنترل) انجام شد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که تجربه‌ی درد در حین فعالیت‌های سادومازوخیستی، با تجربه‌ی درد در زندگی روزمره متفاوت است. مازوخیست‌ها در حین فعالیت‌های سادومازوخیستی درد را تجربه می‌کنند،

5. Ibid., p. 65.

6. Ibid., p. 14.

و در عین حال از آن لذت می‌برند. هرچه شدت درد و نقاط درگیر بدن بیشتر باشد، این لذت بیشتر است.^۷ در مقابل، در زندگی روزمره، تجربه‌ی درد و احساسات ناخوشایند توأم با آن، در هر دو گروه مازوخیست‌ها و غیرمازوخیست‌ها یکسان است.^۸

در یک جمع‌بندی، شواهدی وجود ندارد که نشان بدهد درد برای مازوخیست‌ها مستقیماً به لذت تبدیل می‌شود. مازوخیست درد را در فعالیت‌های سادومازوخیستی تجربه می‌کند و این درد برای او با لذت همراه است. البته، همانطور که اشاره شد، پژوهش‌های اندکی در این زمینه صورت گرفته و رسیدن به تئوری‌های دقیق‌تر و مطمئن‌تر، نیازمند تحقیقات بیشتر است.

درد به‌عنوان نماد اطاعت

فرض کنید دوستی دارید که بعضی روزها، برای ناهار غذای بسیار تندی می‌پزد و می‌خورد. در بررسی این رفتار، یک رویکرد این است که ببینیم تندی این غذا، چه حسی برای این شخص دارد. آیا تندی غذا او را اذیت می‌کند؟ آیا از این حس لذت می‌برد؟ یا شاید هر دوی این‌ها با هم است؟ چه نسبتی بین میزان تندی و لذتی که از غذا می‌برد وجود دارد؟ این سوالات به یک بُعد مسئله می‌پردازد؛ بعد دیگری از مسئله این است که خوردن این غذا، چه معنایی برای این شخص دارد؟ شاید او غذای تند می‌خورد، چون از کودکی

۷. البته همانطور که قبلاً اشاره شد، افرادی که به فعالیت‌های مازوخیستی می‌پردازند، محدوده و سقفی برای لذت‌بخش بودن درد دارند و درد از یک حدی به بعد دیگر برای آنها جذابیتی ندارد. در همین راستا بامایستر این ایده‌ی جالب را مطرح می‌کند که پیشروی فرد دامیننت، «کمی بیشتر» از حد قابل تحمل مازوخیست، احتمالاً برای طرفین جذاب است؛ یعنی مازوخیست‌ها درد را تا آستانه‌ی مشخصی قابل تحمل ارزیابی می‌کنند و بعد فقط تا کمی بیشتر از آن آستانه برایشان جذاب است.

8. Defrin, R., M. Arad, M.P. Ben-Sasson, and K. Ginzburg. 2015. "Attitudes and emotions towards pain and sensitivity to painful." *European Journal of Pain*.

به خوردن غذای تند عادت کرده و اصلاً خیلی معنای خاصی برایش ندارد. یا شاید این سبک غذا را ترجیح می‌دهد چون به‌نظرش برای سیستم ایمنی بدن مفیدتر است. یا شاید چون در گذشته دوست‌دختری داشته که برای او غذای تند می‌پخته، این روزها خوردن غذای تند برایش یادآور روزهای خوش گذشته است. همه‌ی این توضیحات محتمل هستند. نکته اینجاست که این توضیحات، ابعاد دیگری از رفتار این دوست را روشن می‌کنند؛ ابعادی که به معنای رفتار او مرتبط است.

در مورد سادومازوخیسم هم مسئله همین است. ما تا اینجا رابطه‌ی درد و لذت را با اتکا به شواهد موجود بررسی کردیم؛ اما هنوز صحبتی از معنای این رفتارها نکردیم. رفتارهای سادومازوخیستی (و به‌طور خاص احساس درد) چه معنایی برای کسی که به این رفتارها می‌پردازد دارد؟ مسلماً یک پاسخ قطعی و همه‌جانبه و قابل‌تعمیم برای این پرسش وجود ندارد، اما چندین ایده مطرح است.

در اینجا به این ایده می‌پردازیم که درد در فعالیت‌های سادومازوخیستی نمادی از اطاعت است. تو بر من مسلطی و می‌توانی به من درد وارد کنی. من درد می‌کشم، پس تحت سلطه‌ی تو هستم. پذیرش بی‌چون و چرای درد، می‌تواند نمادی روشن از تعلق فرد سابمیسو به دامیننت باشد؛ به این معنا که دامیننت می‌تواند به‌طور دلخواه به او درد وارد کند و سابمیسو وظیفه‌ای جز اطاعت ندارد. احساس فیزیکی این درد، برای مازوخیست ناخوشایند است، اما او از معنای نمادین آن لذت می‌برد^۹.

نشانه‌هایی وجود دارد که درد، برای مازوخیست نماد اطاعت است. یک مورد این است که مازوخیست‌ها معمولاً دردی را که به‌صورت تصادفی به آنها وارد شده نمی‌پسندند و ترجیح می‌دهند درد به‌صورت ارادی به آنها وارد شود؛ یعنی دامیننت با اراده و نیت به آنها درد وارد کند^{۱۰}. تفاوت این

9. Baumeister, Masochism and the Self, 66.

10. Ibid.

دو حالت را در این مثال می‌توانیم ببینیم: فرض کنید دست فرد دامیننت اشتباهی با صورت سابمیسو برخورد محکمی داشته باشد، چنانچه احساس یک سیلی محکم را بدهد؛ اما برای هر دو طرف روشن باشد که این یک برخورد ناخواسته و غیرعمدی بوده. این وضعیت را مقایسه کنید با حالتی که این سیلی، با اراده و خواست دامیننت، یعنی عمداً به صورت سابمیسو زده شود. این سیلی عمدی، ممکن است دلیل مشخصی (مثلاً تنبیه) داشته باشد، یا ممکن است ظاهراً بی‌دلیل و صرفاً برای خوشامد فرد دامیننت زده شده باشد؛ در هر صورت به نظر می‌رسد برای مازوخیست این مهم است که اراده و میلی از سمت دامیننت برای وارد کردن درد به او وجود داشته باشد. اهمیتی که مازوخیست برای میل و اراده‌ی دامیننت قائل است، نشانی از این است که درد برای مازوخیست نمادی از اطاعت است. در این معنا، خواسته مازوخیست صرفاً درد کشیدن نیست، خواسته‌ی او این است که پارتنرش بخواهد که به او درد وارد کند^{۱۱}.

نشانه‌ی دیگری که با ایده‌ی درد به‌عنوان نماد اطاعت مرتبط است، اهمیت جنس رابطه برای مازوخیست‌هاست. برای بسیاری از مازوخیست‌ها مهم است که با فرد دامیننت، در رابطه عاطفی باشند^{۱۲}. ضرورتِ رابطه‌ی عاطفی برای مازوخیست‌ها می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد؛ مثلاً ممکن است در چنین رابطه‌ای نگرانی‌های کمتری داشته باشند و احساس امنیت بیشتری برای ابراز امیال جنسی خود بکنند. مثلاً یکی از مصاحبه‌شونده‌ها گفته بود: «اعتماد و شناخت برام خیلی مهمه، که بتونم مطمئن باشم که آسیب فیزیکی نمی‌بینم.» دلیل دیگری که می‌تواند اهمیت جنس رابطه برای مازوخیست‌ها را توضیح دهد، معنای نمادین درد است. همانطور که گفتیم، هر دردی برای مازوخیست‌ها لذت‌بخش نیست. درد زمانی لذت‌بخش است که معنای مشخصی داشته باشد. این معنای مشخص می‌تواند در ارتباط با فرد دامیننت شکل بگیرد. تحمل دردی که به خواست

11. Ibid. p. 67.

12. Ibid.

و اراده‌ی دامیننت بر او وارد شده، این معنای نمادین را به مازوخیست می‌رساند، که او جایگاهی پایین‌تر و مغلوب نسبت به دامیننت خود دارد. مازوخیست رابطه‌ی عمیق و عاطفی را ترجیح می‌دهد، چرا که فقط در این صورت است که درد کشیدن برای او بامعناست: او با زجر کشیدن، تعهد و عشق خودش را به پارتنرش اثبات می‌کند^{۱۳}.

درد به‌عنوان نماد اطاعت، با توجه به نشانه‌هایی که مطرح شد، ایده‌ی منطقی و قابل قبولی به‌نظر می‌رسد، با این حال توضیح کاملی برای مسئله‌ی درد در مازوخیسم نیست. اشخاص به روش‌های دیگری هم می‌توانند از پارتنر خود اطاعت کنند، یا برای ابراز عشق و علاقه‌ی خود می‌توانند روش‌های دیگری برگزینند. چرا درد باید انتخاب مازوخیست (یا دامیننت) باشد؟ همچنین، گاهی مازوخیست‌ها از درد استقبال می‌کنند، بدون این که این درد ارتباطی معنادار با اطاعت داشته باشد؛ یعنی بدون این معنای نمادین هم درد می‌تواند در مواردی برای مازوخیست‌ها جذاب باشد.

ایده‌ی درد، به‌عنوان نمادی از اطاعت و ابراز علاقه و تعهد به دامیننت، احتمالاً جنبه‌ی مهمی از مسئله‌ی تمایل مازوخیست‌ها (یا دست‌کم برخی از آنها) به درد را روشن می‌کند؛ با این حال، تنها ایده یا کامل‌ترین آنها نیست. در ادامه ایده‌های بیشتری را بررسی می‌کنیم.

درد به‌عنوان تنبیه

تنبیه در لغت به معنی بیدار کردن است. آدمی که کار نادرستی کرده، خواب بوده و حالا با شلاق خوردن یا جریمه شدن قرار است بیدار شود. در روان‌شناسی، تنبیه به‌معنای کاهش وقوع یک رفتار از طریق به‌کارگیری یک محرک ناخوشایند یا حذف یک محرک خوشایند است. اگر کار بدی کنی، کتک می‌خوری یا اگر حرف زشت بزنی، خبری از دسر بعد از غذا نیست.

13. Ibid. p. 67-68.

تنبیه در قالب کتک خوردن با دردی فیزیکی و تنبیه در قالب محروم شدن از دسر با دردی روانی همراه است.

درد وارد کردن به دیگری، به قصد تنبیه، منحصر به فضای سادومازوخیسم نیست. افراد به خاطر اعمال و رفتارشان و همینطور باورها و عقایدشان تنبیه می‌شده و می‌شوند. یک تفاوت مهم و کلیدی بین این جنس از تنبیه و سادومازوخیسم جنسی وجود دارد. تنبیه بیرون از فضای جنسی، عملی بدون رضایت متقابل است. کسی که به خاطر روزه‌خواری در ملاء عام یا مشروب خوردن در مهمانی دستگیر شده و قرار است شلاق بخورد، از وضعیتی که در آن گرفتار شده ناراضی و خشمگین است. درد به زور قانون به او وارد می‌شود. رضایت او کمترین اهمیتی ندارد. و جلاد او، کمترین رحم یا دلسوزی‌ای برای او ندارد. یکی از افرادی که بابت نوشیدن جرئه‌ای الکل در خیابان دستگیر و مجازات شده، تجربه‌ی خود را این‌گونه توصیف می‌کند:

«کشون کشون تا محل شلاق می‌بردنم، دو تا هم می‌زدن تو سرم. [...] هر دستمو با یه دستبند بستن به یه پایه‌ش. شروع کردم به گریه و التماس [...] نمی‌دونستم چطور التماس کنم. نمی‌تونم ترسم رو توصیف کنم. [...] جای زخمش روی روانم هست (روی تنم دیگه نه)؛ اما کهنه شده. دیگه اون قدر نمی‌سوزه. آتیش نمی‌زنه. خود شلاق مهم نیست. تحقیر جان انسان، بدون گناه در خور این مجازات.»

قبلاً اشاره کردیم که فعالیت‌های BDSM مستلزم رضایت متقابل طرفین است. آنچه بدون رضایت متقابل انجام می‌شود، در این فضا جای نمی‌گیرد. مازوخیستی که توسط پارتنرش به تخت بسته شده و شلاق می‌خورد، با «مجرمی» که در زندان با شلاق تحت شکنجه است، از بیرون ظاهر مشابهی دارند؛ اما یکی به اختیار خودش و دیگری به اجبار آنجاست. چه چیزی باعث می‌شود که مازوخیست با اختیار خودش به استقبال این درد برود؟

یک ایده است که مازوخیست کار اشتباهی انجام داده و احساس گناه می‌کند و می‌خواهد تنبیه شود^{۱۴}. مثل مجرمی که خودش را به پلیس تحویل می‌دهد تا به سزای اعمالش برسد، مازوخیست هم خودش را تحویل پارتنرش می‌دهد. خود مازوخیست‌ها در این باره چه می‌گویند؟ بامایستر در نامه‌هایی که از مازوخیست‌ها گرفته ۳ دسته ارتباط درد با احساس گناه را شناسایی و طبقه‌بندی کرده است^{۱۵}:

۱- در دسته‌ی اول، شخص به‌طور واضح به احساس گناه ناشی از خطایی که در زندگی روزمره انجام داده اشاره می‌کند. مثلاً تصمیم داشته سیگار را ترک کند، ولی سراغ پاکت سیگار رفته و یک نخ کشیده. یا در مهمانی دیشب با کسی لاس زده و حالا احساس گناه می‌کند یا در انجام وظایف خانه‌داری کوتاهی کرده و از این قبیل. با این حال این احتمال وجود دارد که این رفتارها صرفاً بهانه‌ای برای درد کشیدن در سکس سادومازوخیستی باشد. بهانه‌هایی که از خطاهای زندگی روزمره اقتباس می‌شود. به عبارت دیگر، می‌توان اینطور به قضیه نگاه کرد: برخی از افرادی که تمایل به درد کشیدن جنسی دارند، برای شروع این فعالیت‌های جنسی نیازمند بهانه هستند. کارهای اشتباه زندگی روزمره می‌تواند این بهانه را برای آنها فراهم کند.

۲- احساس گناه ممکن است کاملاً ساختگی باشد. همان کاری که به آن بهانه آوردن الکی می‌گوییم. این نوع احساس گناه در جریان یک بازی سادومازوخیستی ساخته می‌شود. مثلاً «چرا بدون اجازه‌ی من به ارگاسم رسیدی؟ پس حالا باید تنبیه بشی.» یکی از مصاحبه‌شونده‌ها گفته بود: «مثلاً وقتی حواس‌پرت بودم و وسط نقش می‌خواستم برم آب بخورم یا برم دستشویی، اون آدم ثانیه‌ها رو می‌شمرد تا ببینه چقدر طول می‌کشد و بعد به تعداد شماره‌ها تنبیه می‌کرد. مثلاً به همون تعداد با کمربند منو می‌زد.» مشخص است که آب خوردن بدون اجازه یا ثانیه‌های سپری شده در دستشویی، بهانه‌هایی ساختگی برای تنبیه کردن/شدن هستند.

14. Ibid. p. 68.

15. Ibid. p. 69.

۳- وارد کردن درد ممکن است بدون هیچ زمینه و ارتباطی با احساس گناه انجام شود. انگار که هیچ منطقی پشت آن نیست و فقط چون دامیننت آن را اراده کرده، انجام می‌شود. برای بعضی از مازوخیست‌ها این نوع از درد کشیدن ارجیحت دارد. یعنی آنها ترجیح می‌دهند که درد تھی از معنای تنبیه باشد. این نوع از درد کشیدن می‌تواند این پیام را در خود داشته باشد که «تو به من تعلق داری و من برای این که به تو درد وارد کنم به دلیلی نیاز ندارم». این احساس تعلق به دامیننت است که برای برخی مازوخیست‌ها خوشایند است.

در همین راستا، تئوری دیگری وجود دارد مبنی بر این که مازوخیست‌ها به صورت ناخودآگاه احساس گناه می‌کنند و برای رهایی از این احساس گناه تمایل به تنبیه شدن دارند. با توجه به این که این تئوری با مفهوم ناخودآگاه در ارتباط است، در زمره‌ی مسائل ابطال‌ناپذیر قرار می‌گیرد و راستی‌آزمایی آن غیرممکن است.

به نظر می‌رسد که مازوخیست‌های مختلف ترجیحات متفاوتی برای معنای درد دارند. بعضی افراد درد را در معنای تنبیه جذاب‌تر ارزیابی می‌کنند و بعضی ترجیح می‌دهند هیچ ارتباطی بین دردی که می‌کشند و تنبیه نباشد.^{۱۶}

اکنون بیایید یک ایده‌ی پایه‌ای را بررسی کنیم: آیا احساس گناه باعث می‌شود افراد خود را سزاوار تنبیه شدن ببینند؟ اگر کسی کار خطایی انجام دهد و بابت این کار احساس گناه کند، آیا این احساس باعث می‌شود که او بخواهد خودش را تنبیه کند؟ شواهدی در این زمینه وجود دارد.

در یک آزمایش از افراد خواسته شد مطلبی در مورد خاطره‌ای بنویسند که در آن به شکلی غیراخلاقی کسی را طرد^{۱۷} کرده باشند. سپس از این افراد

16. Ibid. p. 70.

17. exclude

خواسته شد دست خود را هرچقدر که می‌توانند داخل یک سطح آب یخ نگه دارند. این کار تجربه‌ای دردناک و در عین بدون آسیب است. گروهی که درباره‌ی خاطره‌ی طرد کردن نوشته بودند و احتمالاً احساس گناه داشتند، در مقایسه با گروه کنترل که چیزی ننوشته بودند، مدت زمانی طولانی‌تر دست خود را در یخ نگه داشتند و بعد از آن احساس بهتری را به‌عنوان نتیجه گزارش کردند. در آزمایشی مشابه، از افراد خواسته شد درباره‌ی اتفاقی در گذشته که باعث شده بیشترین احساس گناه به آنها دست دهد مطلبی بنویسند. سپس از آنها خواسته شد با یک دستگاه شوکر به خود شوک وارد کنند. افراد می‌توانستند مقادیر شوک دستگاه را کم یا زیاد کنند. اینجا هم گروهی که احساس گناه می‌کردند، در مقایسه با گروه کنترل شوک بیشتری به خودشان وارد کردند و هرچه شوک بیشتری وارد کردند، احساس گناهمان هم کمتر شد.^{۱۸}

درد برای گریز از خود

در ابتدای این بخش درباره‌ی کارکرد زیستی درد صحبت کردیم. گفتیم که درد به‌عنوان یک زنگ خطر عمل می‌کند تا موجود زنده را از آسیب دیدن دور کند. به عبارت دیگر، موجب پرهیز فرد از محرک آسیب‌زا می‌شود. تناقض اینجاست که ظاهراً مازوخیست‌ها به استقبال درد می‌روند. برای روشن شدن مسئله، اول باید ببینیم رابطه‌ی مازوخیست‌ها با درد چگونه است. هم در مصاحبه‌هایی که من انجام دادم و هم در نامه‌هایی که بامایستر دریافت کرده، بسیاری از مازوخیست‌ها درد را حداکثر تا جایی که آسیبی به آنها وارد نشود می‌پسندند. به عبارت دیگر، مازوخیست‌ها بسیار محتاط هستند که آسیب جسمی نبینند و اینطور نیست که درد به‌طور نامحدود

18. Bloom, The Sweet Spot, chap. 2.

برای آنها جذابیت داشته باشد. در ادامه به چندین دیدگاه با مضمون یکسان از مصاحبه‌شونده‌های مختلف اشاره می‌کنم:

«در مورد شدتش، این که منو بزنه توی صورتم هرچقدر هم محکم باشه بازم دوست دارم البته در حدی که دیگه خیلی آسیب نبینم و داغون نشم.»

«در حد آسیب دوست ندارم. در حد قرمزی اوکی‌ام.»

«درد کشیدن پارتنرم در حدی که آسیب جدی نبینه و کاملاً به خواست خودش باشه برام خیلی جذابه.»

دردی برای مازوخیست‌ها کارکرد غیر معمولی دارد. برای مازوخیست‌ها درد، زنگ خطر آسیب نیست؛ چرا که آنها از پیش مطمئن شده‌اند که قرار نیست آسیب ببینند^{۱۹}. روشن است که چرا بسیاری از مازوخیست‌ها تا این حد به اهمیت قابل اعتماد بودن طرف مقابل تاکید می‌کنند. بعضی از افرادی که به فعالیت‌های سادومازوخیستی می‌پردازند برای خودشان یک کلمه‌ی امن وضع می‌کنند. کلمه‌ی امن مثل یک «نه» بی‌چون و چراست که می‌تواند بازی را به کلی متوقف کند^{۲۰}. یک کارکرد اصلی کلمه‌ی امن نیز همین است که مازوخیست بتواند هرچا شدت درد غیرقابل تحمل بود، بدون ابهام بازی را متوقف کند.

«گاهی ممکنه پیش بیاد که اون درد بیش از حد بشه. براش کلمه امن داشتیم.»

با این احتیاط‌ها مازوخیست درد را از آسیب جدا می‌کند. البته که این جدایی، اغلب صرفاً مربوط به فضای جنسی است و درد در زندگی روزمره

19. Baumeister, Masochism and the Self, 71.

۲۰. با توجه به ماهیت بازی‌گونه یا نمایش‌گونه‌ی فعالیت‌های سادومازوخیستی کارکرد کلمه‌ی امن روشن است: «نه» واقعی از همه‌ی رفتارهایی که ممکن است جزوی از بازی BDSM تفکیک می‌شود.

(مثل درد دندان‌پزشکی) همچنان برای مازوخیست‌ها همان کارکرد زنگ خطر آسیب را دارد و ناخوشایند است. درد در فضای جنسی را در نظر بگیریم. اگر درد برای مازوخیست‌ها زنگ خطر آسیب نیست، پس چه کارکرد دیگری دارد؟

درد، ذهن شخص را روی حس لحظه‌ی حال متمرکز می‌کند. درد آگاهی بزرگ‌تر شخص را محدود می‌کند و آن را به بدن فیزیکی‌ای که در اینجا و اکنون حضور دارد تقلیل می‌دهد^{۲۱}. تصور کنید صدها مهمان سرتاسر یک میز بسیار بزرگ مشغول غذا خوردن هستند و شما ناظر این جمع هستید. آگاهی شما معطوف به کل این جمع است. ناگهان لیوان نوشابه از دست یکی از مهمان‌ها می‌افتد و با صدای بلندی می‌شکند. حواس شما به این واقعه جمع می‌شود. حواس شما که قبلاً معطوف به فضای کلی سفره بود، اکنون به قسمتی کوچک و مشخص از سفره جمع می‌شود. درد چنین تاثیری دارد؛ آگاهی شخص را معطوف به حس فیزیکی بدن می‌کند. حالا این وضعیت را در نظر بگیرید: قبل از این که لیوان نوشابه بشکند، شما مشغول گفت‌وگوی مهم و عمیقی با یکی از مهمان‌ها بودید. شاید داشتید درباره‌ی اوضاع بد اقتصادی یا سیاست جهانی حرف می‌زدید. موضوع بحث هرچه بوده باشد، با شنیدن صدای شکسته شدن لیوان، بحث شما هم در هم می‌شکند. گفت‌وگو را برای مدتی قطع می‌کنید تا ببینید چه خبر شده. تاثیر دیگر درد هم همین است. درد توجه شخص را از معانی نمادین به اینجا و اکنون می‌کشانند. تمرکز روی معانی گوناگونی که با شخصیت و هویت فرد در ارتباط است، مسئولیت‌ها، وظایف و تعهداتی که در روزمره باری بر دوش شخص است، در حین درد کشیدن از مرکز توجه خارج می‌شوند. ضربه‌ی سیلی یا اسپنک، فرد را در لحظه‌ی حال نگه می‌دارد. «درد کاری می‌کند که هرچیز دیگری، بی‌ربط و غیرمهم به نظر برسد»^{۲۲}. «درد می‌تواند حواس شما را از خودآگاهی پرت کند و از این طریق اضطراب را تسکین دهد». ما بیشتر

21. Ibid.

22. Ibid. p. 72.

اوقات توی سرمان زندگی می‌کنیم. «درد می‌تواند شما را از توی سرتان بیاورد بیرون»^{۲۳}.

نتیجه‌گیری: جذابیت درد

چهار تئوری را در مورد علل و زمینه‌های جذابیت درد در مازوخیسم بررسی کردیم. ایده‌ی اول، تبدیل درد به لذت بود. شواهد کافی برای پشتیبانی از این ایده وجود ندارد که درد مستقیماً به لذت تبدیل می‌شود؛ با این حال می‌دانیم که درد در فعالیت‌های سادومازوخیستی با لذت همراه است.

تئوری دوم درد را به عنوان نمادی از اطاعت و مغلوب بودن مازوخیست در برابر پارتنر خود در نظر می‌گرفت. همچنین مازوخیست از طریق درد کشیدن، عشق و علاقه‌ی خود را به دامیننت ثابت می‌کند. تئوری سوم درد را به عنوان تنبیه معنا می‌کرد. بخش‌هایی از این تئوری قابل قبول است و البته با تئوری گریز از خود هم‌پوشانی دارد؛ برای مثال بیابید رابطه‌ی درد و احساس گناه را این بار از منظر تئوری گریز از خود بررسی کنیم. مطابق این تئوری، درد، خودآگاهی شخص را از ساحتی که معطوف به مسائل و مشکلات است، به حواس بدنی و زمان حال منتقل می‌کند. مازوخیست‌ها ممکن است به هر دلیلی احساس گناه داشته باشند. درد به آنها این امکان را می‌دهد که موقتاً از این احساس فاصله بگیرند^{۲۴}. البته که احساس گناه تنها چیزی نیست که مازوخیست‌ها مایل به گریز از آن هستند، اما می‌تواند یکی از چیزها باشد.

هیچ‌کدام از ایده‌هایی که درباره‌ی ارتباط درد و مازوخیسم مطرح شد به‌تنهایی کامل نیست و در مورد همه‌ی مازوخیست‌ها مصداق ندارد؛ اما مجموعه‌ی این ایده‌ها در کنار هم می‌تواند توضیح قابل قبولی در مورد

23. Bloom, *The Sweet Spot*, chap. 2.

24. *Ibid.*, p. 98.

علت تمایل دست کم بخشی از مازوخیست‌ها به درد از منظر روان‌شناختی فراهم کند. در عین حال تا زمانی که تحقیقات بیشتری در مورد زمینه‌های زیستی سادومازوخیسم صورت نگیرد، بخشی از پرسش‌های ما در این باره بی‌پاسخ می‌ماند.

فقدان کنترل

یکی از مصادیق مازوخیسم از دست دادن کنترل در فضای جنسی است. به این صورت که مازوخیست کنترل امور را به‌طور ناقص یا کامل رها می‌کند و اختیارات را به طرف دامیننت می‌سپارد. این رها کردن کنترل هم در وضعیت‌های فیزیکی و هم روانی خودش را نشان می‌دهد^{۲۵}. برای مثال بسته شدن با طناب، فرد را از حرکت باز می‌دارد، و او را به لحاظ بدنی محدود می‌کند. بستن دهان و چشم نیز فرمی دیگر از محدود کردن حواس فیزیکی شخص است. کنترل در فرم روانی، می‌تواند به روش‌های مختلفی از جمله وضع قواعد و مقررات و دستور دادن صورت بگیرد. برای مثال یکی از مصاحبه‌شونده‌ها در نقش دامیننت یکی از این قوانین را اینطور توصیف کرد: «اجازه نداشت خودش به اعضای بدنم دست بزنه. یه حالت اجازه مانند باید می‌گرفت.»

اولین تناقض ظاهری به فقدان کنترل مربوط می‌شود. خود به دنبال کنترل کردن است و ظاهراً مازوخیست‌ها کنترل را به‌طور کامل به دست طرف دامیننت می‌سپارند. شخصی که با رضایت خودش به تخت بسته شده و توان هیچ‌گونه حرکتی ندارد (و بعضاً چشم و دهان او نیز بسته است)، به نظر کنترل را به‌طور کامل به دیگری واگذار کرده است. به عبارتی، هرچه بادا باد. بامایستر استدلال می‌کند که این فقط ظاهر قضیه است. در واقع، آنچه اتفاق می‌افتد، معمولاً مطابق میل و خواسته‌ی مازوخیست پیش می‌رود.

25. Ibid. p. 76.

به عبارت دیگر، کل بازی (یا نمایش) از قبل توسط مازوخیست کارگردانی شده، یا دست کم همه چیز در یک لایه‌ی عمیق‌تر تحت کنترل مازوخیست است.^{۲۶} چنین سطحی از کنترل را در صحبت‌های مصاحبه‌شونده‌های من نیز می‌توانیم ببینیم. برای مثال شخصی با تمایلات مازوخیستی، کنترل مورد نظر را اینطور توصیف می‌کند: «کلاً معمولاً نمی‌گم [در لحظه چی کار کنه]. قبلش حرف می‌زنم. در لحظه دوست دارم کنترل دست طرف باشه.» او تمایل دارد که کنترل در لحظه دست طرف دامیننت باشد، اما از قبل صحبت‌های لازم را با هم انجام می‌دهند. شخص دیگری اشاره کرده بود: «دوست دارم به عنوان یک ساب care بشم به صورت عمیقی و اوضاع با این که تحت کنترل نیست در یک سطح عمیق‌تر در واقع تحت کنترل باشه. مثلاً پارتنرم داره تنبیه‌ام می‌کنه. مثلاً اسپنکت می‌کنه. مهم اینه که اون لحظه در نهایت اون حس رو بده که تو بدونی که این یه بازیه و یه جوری نزنه که تو بخوای زجر بکشی یا حس کنی عمیقاً از تو متنفره. طوری درد بده که انگار تو قراره لذت ببری. توی رول (نقش) این کارو بکنه. بازیگر خوبی باشه. نه فیک و مصنوعی.» در صحبت‌های فرد دیگری در نقش دامیننت می‌خوانیم: «مثلاً با یک پارتنرم روندش اینطوری بود که همیشه قبلش صحبت می‌کردیم با هم و از علایق هم باخبر می‌شدیم. مثلاً می‌پرسیدم تو چه چیزهایی رو دوست داری. بعد که وارد سکس می‌شدیم دیگه در لحظه ازش چیزی نمی‌پرسیدم. اون تکه‌هایی که با علایق خودم مشترک بود رو انتخاب می‌کردم و همون کار رو می‌کردیم. همیشه اون کاری رو انجام می‌دادیم که من دوست دارم و چون طرف مقابل دقیقاً نقطه مقابل من بود هر کاری که من انتخاب می‌کردم رو اون هم دوست داشت.» این مورد شبیه این است که دو نفر با هم به رستوران بروند. طرف دامیننت از ساب‌میسو می‌پرسد که چه غذاهایی دوست داری؟ و بعد از بین غذاهایی که ساب‌میسو دوست دارد، غذایی را که خودش هم دوست دارد سفارش می‌دهد. در این سناریو کنترل دست چه کسی است؟ به نظر می‌رسد که انتخاب را دامیننت انجام داده و همینطور هم هست، اما انتخاب دامیننت

26. Ibid. p. 12-13.

در محدوده‌ای که توسط طرف سابمیسو تعیین شده بود انجام گرفته؛ به عبارت دیگر، شرایط به‌طور کلی همچنان تحت کنترل سابمیسو است، اما این شرایط فرصتِ رها کردن کنترل را برای او فراهم آورده. این همان چیزی است که مازوخیست‌ها خواهان آن هستند: شرایطی کنترل‌شده، برای لذت بردن از احساس فقدان کنترل^{۲۷}.

خود، تمایل به کنترل کردن دارد و مازوخیست‌ها کنترل را به سطحی حداقلی می‌رسانند؛ حتی اگر کنترل اوضاع واقعاً دست مازوخیست باشد، او در ظاهر کنترل را به دیگری منتقل می‌کند و همین انتقال ظاهری می‌تواند برای او جذاب باشد. «به‌نظر می‌رسد که بخشی از جذابیت مازوخیسم، در محروم کردن "خود" از یکی از پایه‌ای‌ترین و حیاتی‌ترین تمایلاتش نهفته است»^{۲۸}. از منظر تئوری گریز از خود، مازوخیست‌ها کنترل و مسئولیت را در سطوح بالا و معنادار رها می‌کنند. خود شخص از همه‌ی معانی و پیچیدگی‌ها تهی می‌شود. خود، از هرگونه تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری معاف می‌شود. کنترلی که در عمل به دست مازوخیست سپرده می‌شود، کنترلی بسیار ابتدایی، در حد عقب و جلو کردن دهان، یا لیس زدن یک اندام با زبان است. بنابراین می‌تواند گفت که مازوخیست‌ها کنترل سطح بالا را از دست داده و گاهی در عوض، کنترلی سطح پایین به‌دست می‌گیرند. «خود، به‌جای این که ماهیتی متفکر و تصمیم‌گیرنده باشد، تبدیل به دست، دهان یا پایی فعال می‌شود»^{۲۹}. بنابراین واگذاری کنترل، مشابه کارکردی که درد داشت، برای مازوخیست امکان‌گریز هرچه بیشتر از خود را فراهم می‌کند.

27. Ibid., p. 13.

28. Ibid., p. 79.

29. Ibid., p. 81.

تحقیر

مطابق تعریف اولیه‌ای که ارائه دادیم (گرچه تنها تعریف ممکن نیست)، فعالیت‌های سادومازوخیستی است که حداقل با یکی از سه فاکتور لذت جنسی بردن از درد، کنترل و تحقیر همراه باشد. در نتیجه فعالیت‌های سادومازوخیستی همیشه با تحقیر همراه نیست؛ اما اگر فعالیت جنسی با تحقیر همراه باشد آن فعالیت در حیطه‌ی سادومازوخیسم می‌گنجد. تحقیر می‌تواند با الفاظ انجام شود یا در قالب فعالیت یا نقش‌هایی صورت بگیرد که در هر صورت حس تحقیر شدن را در مازوخیست ایجاد کند. بعضی از روش‌های تحقیر کلامی، برای مثال درتی‌تاک، ممکن است توسط افرادی که به‌طور کلی به فعالیت‌های سادومازوخیستی نمی‌پردازند هم به کار گرفته شود. ارزیابی این که چه چیزی تحقیرآمیز است، یک ارزیابی کاملاً ذهنی و درونی است؛ یک فعالیت یکسان ممکن است برای یک نفر تحقیرآمیز باشد و برای شخصی دیگر (یا برای همان شخص، در شرایطی دیگر) معنای تحقیر ندهد. برای مثال، یکی از مصاحبه‌شونده‌ها گفته بود از این که با پارتنرش سکس مقعدی^{۳۰} داشته، احساس کرده او را تحقیر کرده، اما پارتنرش متقابلاً چنین حسی نداشته: «این کاری که کردیم تو ذهن من تحقیر اون آدم بود بدون این که اون طرف خودش حس کنه دارم تحقیرش می‌کنم.» یا در موردی دیگر می‌خوانیم:

«در مورد تحقیر، گلو فشار دادن موقع کیس یا هرچی دوست دارم. سیلی زدن هم. یا این که کنترل سر و گردنش رو به دست بگیرم و ببری به هر سمتی که می‌خوای مثلاً سمت آلت یا صورت. از بیرون شاید این کارها تحقیرآمیز به نظر بیاد ولی من نمی‌خوام حس تحقیر به طرفم بدم.»

در هر حال بسیاری از فعالیت‌های سادومازوخیستی با درجاتی از احساس تحقیر کردن یا شدن برای یکی از طرفین همراه است. بسیاری از نقش‌هایی که افراد در این فعالیت‌ها به خود می‌گیرند، پتانسیل تحقیر را به همراه دارد. مصاحبه‌شونده‌ای گفته بود: «مثلاً انیمال‌رول‌پلی^{۳۱} که یه جور حس تحقیر می‌ده رو دوست دارم یا به عنوان furniture استفاده شدن رو دوست دارم. و این تمایل هم دوطرفه‌ست.»

تحقیر چه کارکرد روانی‌ای برای مازوخیست‌ها دارد؟ «تحقیر موقتاً عزت نفس را کاهش می‌دهد. [...] تحقیر در مازوخیسم، دست کم برای مدتی حفظ عزت نفس را غیرممکن می‌کند^{۳۲}». تحقیر، نه تنها حفظ عزت نفس، بلکه حفظ هویت آشنا و روزمره‌ی شخص را هم برای او غیرممکن می‌کند. «به نظر می‌رسد مازوخیست‌ها عمداً به فعالیت‌هایی می‌پردازند که با این هویت در تضاد باشد^{۳۳}». برای نمونه، یکی از مصاحبه‌شونده‌ها که خودش را «صد در صد مازوخیست» معرفی کرده بود و در تجاربش از درد، کنترل و تحقیر شدن لذت می‌برد، به روشنی به تضاد موجود بین شخصیت روزمره و در تخت‌خواب خود اشاره می‌کند: «شخصیتم تو محیط کار و غیره طوری نیست که کسی بتونه از بیرون همینطوری بفهمه چه تمایلاتی دارم. اتفاقاً تو محیط کار خیلی بقیه رو رهبری می‌کنم. شاید در تضاد باشه با جوری که در رخت‌خواب هستم.» در نمونه‌ای دیگر، کسی که تمایل دارد به عنوان میز یا صندلی استفاده شود، احتمالاً در زندگی روزمره هویتش را چنین تعریف نمی‌کند؛ چنین شخصی حتی ممکن است جایگاه اجتماعی قابل توجهی داشته باشد و تمایل او با هویت روزمره‌ی او در تناقض باشد. مصاحبه‌شونده‌ای تجربه‌ی خود را در نقش دامیننت اینطور توصیف کرد: «این اواخر حتی چندتا خلاقیتی به خرج داده بودیم مثل اسکات با وسایل به حالت تعادل که جالبه خیلی خوب شده بود توش. که حالتیه که با زانوهای خم می‌ایستی، دست‌ها به دوطرف وسیله توی دست‌ها، یه چیزی

۳۱. نقش‌آفرینی در قالب حیوان. برای مثال سگِ خانگی کسی بودن.

32. Ibid., p. 84.

33. Ibid.

هم می‌تونه روی سر باشه که تعادل رو تعیین کنه. در این حالت اینا همراه باهاش چیزی که مهمه نادیده گرفته. وقتی فرد داره این کارو انجام میده من باید به کارهام برسه طوری که انگار اصلا وجود نداره. اذیت شدنش. عرق کردنش. خسته شدنش. هیچ کدوم. خیلی از بخش‌های قضیه این بار روانی روشه و این بار روانیه که تاثیر می‌ذاره.» تصویری که این شخص در حال انجام این حرکت تعادلی از خودش دارد، احتمالاً شباهت چندانی به هویت روزمره‌ی او ندارد و ممکن است از جهاتی در تضاد با آن باشد. از طرف دیگر، این شخص در این وضعیت فیزیکی، به سختی می‌تواند به معانی نمادین، پیچیده و بلندنظرانه در مورد خودش فکر کند. در عوض توجه او درگیر مواردی چون برهنگی بدنش، احساس خجالت و دشواری حفظ تعادل و این قبیل حواس مرتبط با اتفاقات آن لحظه خواهد بود. «بنابراین تحقیر و خجالت‌زده کردن، با سوق دادن تمرکز به اینجا و اکنون کارکردی مشابه درد در مازوخیسم دارد و به همان اندازه موثر است»^{۳۴}.

=رابطه‌ی ارباب-برده برای برخی از مازوخیست‌ها جذابیت دارد. بامایستر معتقد است که تشبیه مازوخیست به برده، گواهی آشکار است که تحقیر با انکار هویت شخص همراه است. واضح است که همه‌ی مازوخیست‌ها تمایل به تحقیر شدن ندارند، و در بین آنهایی که چنین تمایلی دارند، همگی تمایلی به برده بودن ندارند. با این حال، بررسی بردگی در مازوخیسم به‌عنوان نوعی تحقیر عمیق، می‌تواند به ما در درک سایر فرم‌های تحقیر کمک کند.

بامایستر درباره‌ی بردگی می‌نویسد: «بردگی در ذات خود به‌معنای مرگ اجتماعی است: یعنی وضعیتی که هویت اجتماعی شخص می‌میرد. در تمدن‌های کهن، بردگی را به عنوان جایگزینی برای کشتن افراد در جنگ به کار می‌گرفتند. در نتیجه بردگی، جایگزینی نمادین برای مرگ فیزیکی بود. از لحاظ اجتماعی، همیشه طوری با برده‌ها رفتار شده که گویی مرده هستند یا وجود ندارند. به این صورت که برده‌ها فاقد نسب خانوادگی، فاقد جایگاه

34. Ibid., p. 85.

یا مرتبه اجتماعی، فاقد حقوق انسانی، و فاقد باورها، ایدئولوژی، ارزش‌ها و عقاید در نظر گرفته می‌شوند. [...] به‌طور خلاصه، بردگی یعنی پایان تشخیص. بردگی، به عنوان نوعی تحقیر عمیق، شخص را از حفظ عزت نفس محروم می‌کند. درواقع، عمداً به نوعی با برده رفتار می‌شود که حفظ عزت نفس و شخصیت نرمال برای او غیرممکن شود. [...] همچنین بردگی، خودآگاهی شخص را از ساحتی سطح بالا، بلندنظرانه و نمادین در ارتباط با خود، به ساحتی سطح پایین و فیزیکی تقلیل می‌دهد.^{۳۵}»

مختصر این که تحقیر در مازوخیسم، هویت بلندمرتبه و محترم زندگی روزمره‌ی مازوخیست را در هم می‌شکند. کلماتی که مازوخیست در تحقیر لفظی می‌شنود و رفتارهایی که دامیننت از او می‌خواهد که انجام دهد، توجه مازوخیست را به بدنش معطوف می‌سازد و در فرم‌های عمیق‌تر او را در جایگاه یک برده یا وسیله‌ی جنسی می‌نشانند. به این ترتیب، تحقیر شدن، همچون درد و رها کردن کنترل، امکانی برای گریز از خود (خود بلندمرتبه، اجتماعی، متشخص و روزمره) برای مازوخیست فراهم می‌آورد.^{۳۶}

رضایت متقابل

سادومازوخیسم بر رضایت متقابل بین طرفین استوار است^{۳۷}؛ به این معنا که طرفین به‌طور خودخواسته و توافقی به فعالیت‌هایی می‌پردازند که با درد، کنترل یا تحقیر خود یا دیگری و لذت جنسی همراه است. با این حال، این توافق متقابل همیشه کاملاً آشکار نیست. برای مثال، نویسنده‌ی مقاله‌ای پژوهشی در زمینه‌ی سادومازوخیسم خاطره‌ای در این‌باره تعریف

35. Ibid.

36. Ibid., p. 86.

37. Moser, State of Our Knowledge on SM, 3.

می‌کند: او به یک مراسم مرتبط با سادومازوخیسم دعوت شده بود. در این مراسم زنی با دست و پای بسته روی صحنه حضور دارد و مردی او را شلاق می‌زند. شلاق‌ها به قدری شدید است که زن جیغ می‌کشد. این پژوهشگر از آنچه می‌بیند بسیار حیران می‌شود و به فکرش می‌رسد که اقدامی انجام دهد تا جلوی آنها را بگیرد یا پلیس را خبر کند. در همین حال که برای «نجات» آن زن مصمم شده بود، زن به ارضای جنسی (ارگاسم) می‌رسد. با مشاهده‌ی این صحنه، معنای صحنه به کلی برای پژوهشگر عوض می‌شود^{۳۸}.

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، تفسیر رفتارهای سادومازوخیستی، صرفاً از روی ظاهر این رفتارها، بدون در نظر گرفتن معنای پشت آن، به تحلیلی ناقص و اشتباه منجر می‌شود. به خصوص از این جهت که فعالیت‌های سادومازوخیستی با حجم زیادی از داستان‌سرایی و خیال‌پردازی همراه هستند. از همین جهت است که بسیاری از افرادی که چنین تمایلاتی دارند، از کلمه‌ی «بازی» برای توصیف این فعالیت‌ها استفاده می‌کنند^{۳۹}. برای مثال یکی از مصاحبه‌شونده‌ها در توضیح تمایل خود به دیسپلین گفت: «مثلاً به چیزی رو که ازم خواسته اگه انجام ندم ممکنه بزنه تو گوشم. بعد تنبیه می‌شم تا انجام بدم، ولی در نهایت دوست دارم که انجام بدم. یعنی اینطوری نیست که اصلاً دوست نداشته باشم. دوست نداشتمم جزوی از بازیه. تا حالا پیش نیومده به کاری رو ازم خواسته باشه و عمیقاً دوست نداشته باشم. حتی ممکنه کار ایده‌آلم نباشه. ولی توی اون فضا دوست دارم.» مصاحبه‌شونده‌ی دیگری گفته بود: «دوست دارم به وقتایی من سکس نخوام و اون بگه که می‌خوام خیلی یا به وقتایی اون نخواد و من بگم تو مجبوری سکس کنیم. با این حال در اون موقعیت که می‌گم نمی‌خوام اینطوری نیست که عمیقاً نخوام، عمیقاً می‌خوام و دوست دارم تلاشش رو ببینم. اگه به موقعیتی باشه که رو مود نباشم و واقعاً نخوام

38. Ibid.

39. Baumeister, Masochism and the Self, 26.

سکس کنیم اذیت می‌شم اگه اصرار کنه. برعکسش هم وقتی که می‌گم دوست دارم یه وقتی مجبورش کنم، می‌دونیم هر دو که داریم نقش بازی می‌کنیم و می‌دونیم که اون عمیقاً می‌خواد که سکس کنیم صرفاً دوست داریم اینطور وانمود کنیم که انگار نمی‌خواد و من دارم براش تلاش می‌کنم.» در توضیح هر دو مصاحبه‌شونده روشن است که هیچ‌کدام تمایلی ندارند که واقعاً ناخواسته متحمل درد بشوند یا سکس کنند (یا برعکس چنین تجربه‌ای برای دیگری رقم بزنند)؛ آنچه برای آنها جذابیت دارد، امتناع، وانمود کردن و نقش بازی کردن در سطح، و خواست و رضایت واقعی در عمق است.

بنابراین فعالیت‌های سادومازوخیستی دست کم برای برخی از افرادی که به آن می‌پردازند، از جنس بازی است. این بازی، با رضایت متقابل طرفین شکل می‌گیرد و محیط امنی (چه از نظر فیزیکی و چه روانی) برای طرفین به وجود می‌آورد که در آن می‌توانند قواعد زندگی روزمره را بشکنند و نقش‌ها و رفتارهایی متفاوت و حتی متناقض با شخصیت روزمره‌ی خود تجربه کنند. اگر به افرادی که مشغول این بازی هستند نگاه کنیم و ندانیم که یک بازی بین آنها در جریان است، و بخواهیم رفتارها را بر اساس هنجارهای روزمره تفسیر کنیم، به بی‌راهه می‌رویم؛ اما زمانی که کل این فعالیت‌ها را در قالب یک بازی ببینیم، همه‌چیز معنای متفاوتی به خودش می‌گیرد. به همین جهت برخی از محققان، فعالیت‌های BDSM را بازی بزرگسالان می‌دانند. در این بازی، طرفین با خیال‌پردازی‌های اروتیک، حبابی درست می‌کنند که در آن می‌توانند تمام دانش دنیای «واقعی» را کنار بگذارند و آزادانه به تجارب جنسی دلخواه بپردازند.^{۴۰}

40. Turley, Emma L, Surya Monro, and Nigel King. 2017. "Adventures of pleasure: conceptualising consensual bondage, discipline, dominance and submission, and sadism and masochism as a form of adult play." *International Journal of Play*, 327.

تاکید بر عنصر رضایت متقابل در سادومازوخیسم به این معنا نیست که افرادی که در این فعالیت‌ها مشارکت می‌کنند، همیشه این کارها را با رضایت متقابل انجام می‌دهند. نکته اینجاست که این فعالیت‌ها چنانچه بدون رضایت متقابل انجام شود - دست کم بر اساس برخی از تعاریف - دیگر در زمره‌ی سادومازوخیسم قرار نمی‌گیرد؛ یا اگر ملاک‌های تشخیصی DSM مدنظر باشد، عملی کردن تمایلات سادیستی بدون رضایت متقابل، به «اختلال» سادیسم جنسی مرتبط است.

سادیسیم

بیشتر تئوری‌هایی که در بخش‌های قبلی بررسی کردیم در ارتباط با مازوخیسم بود. درد کشیدن، کنترل و تحقیر شدن در فضای جنسی چه کارکردی برای مازوخیست‌ها دارد؟ این سوال اصلی‌ای بود که سعی کردیم به آن پاسخ دهیم. با این حال، سوال دیگری هم هست که هنوز پاسخی به آن ندادیم: کارکرد درد وارد کردن، کنترل و تحقیر کردن دیگران در فضای جنسی برای سادیست‌ها چیست؟

همچنین اگر دقت کرده باشید، کمتر از اصطلاح سادیست استفاده کردیم و به جای آن اصطلاح دامیننت (فرد مسلط) را به کار بردیم. دلیل این پرهیز اینجاست که در بسیاری از موارد کسی که در نقش دامیننت است، واقعاً تمایلات سادیستی ندارد، بلکه هر کاری که می‌کند، صرفاً برای خوشامد پارتنرش است. به عبارت دیگر، ممکن است کسی تمایلی درونی به درد وارد کردن، کنترل یا تحقیر کردن نداشته باشد، ولی چون پارتنرش تمایلات مازوخیستی دارد، به او درد وارد کند یا او را کنترل یا تحقیر کند. به چنین شخصی نمی‌توانیم بگوییم سادیست، چرا که تمایلات او درونی نیست. با این حال مسلماً افرادی هم هستند که تمایلات سادیستی دارند.

چنین رویکردی احتمالاً در مورد مازوخیسم کمتر رایج است^{۴۱} (دقت کنید که فقط در مورد فعالیت‌هایی که با رضایت متقابل انجام می‌شود صحبت می‌کنیم). حالا ببینیم به چه کسی می‌توانیم بگوییم سادیست.

با تعریف سادیسم شروع کنیم. در یک تعریف غیررسمی و عامیانه، سادیست کسی است که از درد کشیدن دیگران لذت می‌برد. واضح است که این تعریف بیش از حد کلی و غیردقیق است و البته محدود به لذت جنسی هم نیست. برای مثال، حتی کسی که از تماشای بُگُش بکش در فیلم‌های جنایی، یا کتک خوردن آدم‌ها در فیلم‌های اکشن لذت می‌برد هم مطابق این تعریف سادیست است. در نتیجه اگر ملاک ما برای سادیسم لذت بردن از درد کشیدن دیگران باشد، می‌توان گفت که بیشتر مردم سادیست هستند^{۴۲}.

همین که تعریف سادیسم را به دریافت لذت جنسی محدود کنیم، دایره‌ی سادیست‌ها هم بسیار تنگ‌تر می‌شود. طبق تعریفی که قبلاً ارائه کردیم، شخصی با تمایلات سادیستی، از درد وارد کردن، کنترل کردن و یا تحقیر کردن در حین فعالیت‌های جنسی، لذت جنسی می‌برد. با همین تعریف می‌توانیم پیش برویم.

در بخش‌های قبلی، تئوری گریز از خود را در ارتباط با مازوخیسم بررسی کردیم. گفتیم که فعالیت‌های مازوخیستی امکانی برای در هم شکستن خود و گریز از آن فراهم می‌کند. بنابراین، با همین منطق، سادیسم راهی برای ساختن خود و ابراز وجود است. مازوخیسم توجه را از خودآگاهی دور می‌کند. سادیسم موجب تقویت خودآگاهی می‌شود. شخصی که نقش دامننت را می‌پذیرد، به قدرت و کنترل مطلق دست پیدا می‌کند (هرچند گفتیم که این بیشتر یک توهم است و در واقع طرف اوضاع همچنان تحت کنترل سابمیسو است؛ اما اینجا همین توهم حائز اهمیت است). در

41. Baumeister, Masochism and the Self, 178.

42. Ibid., p. 177-178.

یک بازی سادومازوخیستی، کسی که نقش دامیننت را پذیرفته، ظاهراً آزاد است که هرطور که می‌خواهد به ابراز خود و ارضای تمایلاتش بپردازد. طرف سابمیسیو کاملاً مطیع و در خدمت اوست. درست و غلط کارها نیز توسط دامیننت تعیین می‌شود. کارهایی معمول مثل آب خوردن، حرف زدن یا برقراری تماس چشمی در جریان یک نقش‌آفرینی سادومازوخیستی، ممکن است توسط دامیننت به‌عنوان کارهایی نادرست ارزش‌گذاری شود که مستحق تنبیه است. عزت نفس و احساس کنترل دامیننت در فعالیت‌های سادومازوخیستی افزایش می‌یابد؛ حتی شاید دقیق‌تر این که بگوییم به‌طرزی اغراق شده و مصنوعی باد می‌شود.

برخلاف مازوخیسم که تناقضی ظاهری با روان‌شناسی «خود» به همراه داشت، کارکرد سادیسم سرراست است. خود به دنبال عزت نفس و کنترل است و سادیسم شرایطی برای ارتقای عزت نفس و کنترل فراهم می‌کند؛ بنابراین، پرداختن به فعالیت‌های سادیستی با امیال خود هماهنگ است و آن را ارضا می‌کند. هرچند این ارضا موقت و محدود به یک سکس سادومازوخیستی باشد^{۴۳}.

چه کسانی بیشتر در جست‌وجوی بزرگ‌نمایی و شکوفایی خود و در نتیجه سادیسم هستند؟ بامایستر ایده‌ی جالبی را مطرح می‌کند: شاید افرادی که در خفا نگاه خیلی مثبتی به خودشان دارند، ولی احساس می‌کنند در زندگی پاداش و قدرانی‌ای که حق آنهاست نصیب حالشان نشده. به عبارت دیگر، کسانی که قدرت و جایگاه اجتماعی بیرونی ناچیزی دارند، اما در درون احساس می‌کنند بیشتر از این حق آنهاست، این افراد ممکن است بیشتر متمایل به نقش‌های دامیننت/ سادیستی باشند. در مقابل، افرادی که قدرت و جایگاه اجتماعی قابل توجهی در بیرون دارند، اما در درون احساس ناامنی یا عدم اطمینان نسبت به خودشان می‌کنند، ممکن است بیشتر به مازوخیسم متمایل باشند^{۴۴}. این ایده‌ها جالب و قابل توجه هستند، اما شواهدی کافی برای پشتیبانی از آنها سراغ نداریم.

43. Ibid., p. 179-180.

44. Ibid., p. 180.

جمع‌بندی

در این بخش از کتاب به بررسی نسبتاً مختصر سادومازوخیسم جنسی پرداختیم. روان‌شناسان در گذشته تمایلات سادومازوخیستی را نوعی آسیب روانی می‌پنداشتند، اما امروزه عمدتاً به عنوان رفتارهایی سالم و طبیعی ارزیابی می‌شود. تنها زمانی که سادومازوخیسم موجب پریشانی چشم‌گیر بالینی یا اختلال در عملکرد روزمره شده باشد یا در مورد سادیسم به‌طور خاص چنانچه با عدم رضایت متقابل همراه باشد طبق تعریف DSM اختلال روانی شناخته می‌شود؛ هرچند همین رویکرد نیز مورد انتقاد است. به‌طور مختصر، در تاریخ روان‌شناسی از ابتدا تا کنون، از سادومازوخیسم آسیب‌زدایی شده است.

فعالیت‌های سادومازوخیستی با لذت بردن از درد، کنترل و تحقیر در فضای جنسی همراه است؛ هرچند وجود یک مورد برای سادومازوخیستی دانستن یک سکس کافی است و وجود هر سه مورد به‌طور همزمان ضروری نیست. این تمایلات احتمالاً تحت تاثیر فاکتورهای گوناگون زیستی، روان‌شناختی و اجتماعی شکل می‌گیرند که جزئیات آن هنوز به‌طور کاملاً شناخته نشده و نیازمند پژوهش‌های بیشتر است.

فعالیت‌های سادومازوخیستی با رضایت متقابل طرفین انجام می‌شود. از این نظر، سادومازوخیسم گرچه شباهتی ظاهری به سایر انواع درد وارد کردن، مثلاً تنبیه کودک توسط والد یا شکنجه‌ی زندانیان دارد، اما ماهیتاً با آنها متفاوت است.

تئوری گریز از خود تفسیری از کارکرد روان‌شناختی سادومازوخیسم ارائه می‌کند. مطابق این تئوری، هویت، مسئولیت‌ها و نقش‌های زندگی روزمره فشار سنگینی به شخص وارد می‌کند. افراد به دنبال راه‌هایی برای گریز از این فشار هستند. یعنی شخص می‌خواهد موقتاً بار سنگین «خود» را

زمین بگذارد. مازوخیسم یکی از راه‌هایی است که فرد می‌تواند موقتاً از خود بگریزد و برای مدتی از اضطراب و نگرانی‌های هویت روزمره خود خلاص شود. درد، کنترل و تحقیر در فضای جنسی این گریز را ممکن می‌کند. با همین منطق، سادیسم عزت نفس را تقویت می‌کند و به خود شخص پر و بال می‌دهد.

با وجود همه‌ی نکات و تئوری‌هایی که مطرح شد، هنوز هم سوالات زیادی درباره‌ی این تمایلات باقی است؛ اما فکر می‌کنم اکنون در جایگاه روشن‌تری نسبت به قبل هستیم. امید من این است که این بخش تئوریک، در کنار روایت‌های ارائه شده در بخش اول، تصویر دقیق‌تر و واقع‌بینانه‌تری نسبت به مسئله‌ی سادومازوخیسم در ذهن شما ایجاد کرده باشد. در صورتی که علاقه‌مند به مطالعه‌ی بیشتر در مورد این تمایلات هستید، منابع استفاده شده در این متن که در بخش انتهایی کتاب فهرست شده، می‌تواند ادامه مسیر مناسبی باشد.

منابع

American Psychiatric Association. 2013. Diagnostic and statistical manual of mental disorders : DSM-5. Arlington, VA: American Psychiatric Association.

Block, Andreas De, and Pieter R. Adriaens. 2014. «Pathologizing Sexual Deviance: A History.» *The Journal of Sex Research* 276-298.

Bloom, Paul. 2021. *The Sweet Spot: Suffering, Pleasure and the Key to a Good Life*. London: Bodley Head.

Defrin, R., M. Arad, M.P. Ben-Sasson, and K. Ginzburg. 2015. «Attitudes and emotions towards pain and sensitivity to painful.» *European Journal of Pain* 1321-1330.

Krueger, Richard B. 2010. «The DSM Diagnostic Criteria for Sexual Masochism.» *American Psychiatric Association* 346–356.

Lee, Ellen, Evelyn Comber, Kathryn Rebecca Klement, and Bert Cutler. 2016. «Consensual BDSM Facilitates Role-Specific Altered States of Consciousness: A Preliminary Study.» *Psychology of Consciousness: Theory, Research, and Practice*.

Lehmiller, Justin J. 2018. *Tell Me What You Want: The Science of Sexual Desire and How It Can Help You Improve Your Sex Life*. New York: Da Capo Press.

Linden, David J. 2015. *The Neurobiology of BDSM Sexual Practice*. 3 20. <https://www.psychologytoday.com/intl/blog/the-compass-pleasure/201503/the-neurobiology-bdsm-sexual-practice>.

Neef, Nele De, Violette Coppens, Wim Huys, and Manuel Morrens. 2019. «Bondage-Discipline, Dominance-Submission and Sadomasochism (BDSM) From an Integrative Biopsychosocial Perspective: A Systematic Review.» *Sexual Medicine* 129-144.

Richters, Juliet, Richard Oliver de Visser, Chris Rissel, and Andrew Grulich. 2008. «Demographic and Psychosocial Features of Participants in Bondage and Discipline, Sadomasochism or Dominance and Submission (BDSM): Data from a National Survey.» *Journal of Sexual Medicine* · 1660-1668.

Turley, Emma L, Surya Monro, and Nigel King. 2017. «Adventures of pleasure: conceptualising consensual bondage, discipline, dominance and submission, and sadism and masochism as a form of adult play.» *International Journal of Play* 324-334.

Weinberg, Martin S, Colin Williams, and Charles Moser. 1984. «The Social Constituents of Sadomasochism.» *Social Problems* 379-389.

Weinberg, Thomas S. 2006. «Sadomasochism and the social sciences: a review of the sociological and social psychological literature.» *Journal of Homosexuality* 17-40.